

نماز پیامبر ﷺ

تألیف:

ناصرالدین البانی

ترجمه:

شهباز محسنی / زیبانریمان

عنوان کتاب:

نماز پیامبر ﷺ

تألیف:

ناصر الدین آلبنی

ترجمه:

شهباز محسنی / زیبانریمان

موضوع:

فقه و اصول - احکام عبادات (نماز، روزه، زکات و حج)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

أ.....	فهرست مطالب
١	سخن مترجمان
٥	مقدمهٔ چاپ جدید
٢٥.....	مقدمه چاپ دهم
٢٧	مقدمهٔ چاپ پنجم
٣٣	پیشگفتار مؤلف بر چاپ اول
٣٩	انگیزهٔ تألیف کتاب
٤٣	روش ما در این کتاب
٤٧	اقوال ائمه اربعه در پیروی از سنت و ترک سخنانشان
٤٧.....	در صورت مابینت با سنت.....
٤٧	الف: ابوحنیفه <small>رحمته</small>
٥٠	ب: مالک بن انس <small>رحمته</small> گفته است:
٥١	ج - شافعی <small>رحمته</small>
٥٥	د - احمد بن حنبل <small>رحمته</small>
٥٨.....	ترک بعضی از سخنان ائمه توسط پیروانشان به منظور تبعیت از سنت.....
٦٠.....	چند شبیهه و پاسخ به آنها.....
٧٥	استقبال کعبه
٧٧.....	قیام.....
٧٨.....	نماز شخص مریض در حال نشسته.....

- نماز در کشتی..... ۷۹
- ایستادن و نشستن در نماز شب..... ۷۹
- نماز با کفش و دستور بدان..... ۸۰
- نماز بر منبر..... ۸۱
- سُتره و وجوب آن..... ۸۱
- آنچه سبب قطع نماز می شود..... ۸۴
- نماز به طرف قبر..... ۸۵
- نیت..... ۸۵
- تکبیر..... ۸۵
- افراختن دستها..... ۸۶
- گذاشتن دست راست بر چپ و امر بدان..... ۸۷
- نهادن دو دست بر سینه..... ۸۷
- نگاه کردن به سجده گاه و خشوع..... ۸۸
- دعای استفتاح..... ۹۰
- قرائت..... ۹۶
- قرائت آیه به آیه..... ۹۷
- رکن بودن خواندن فاتحه و فضایل آن..... ۹۷
- نسخ و ابطال قرائت پشت سر امام در نماز جهری..... ۹۹
- وجوب قرائت در نماز سری..... ۱۰۱
- گفتن آمین و اینکه امام آن را با صدای بلند بگوید..... ۱۰۲
- قرائت پس از فاتحه..... ۱۰۳
- جمع بین سوره‌های نظیر هم و دیگر سوره‌ها در یک رکعت..... ۱۰۵
- جواز اکتفا بر فاتحه..... ۱۰۶
- جهر و سر در نمازهای پنجگانه و سایر نمازها..... ۱۰۷
- قرائت با صدای بلند و آرام در نماز شب..... ۱۰۷
- قرائت پیامبر ﷺ در نمازها..... ۱۰۸
- نماز صبح..... ۱۰۸
- قرائت در نماز سنت صبح..... ۱۱۰
- قرائت آیات پس از فاتحه در دو رکعت آخر نماز..... ۱۱۲

۱۱۳	وجوب قرائت فاتحه در هر رکعت.
۱۱۴	نماز عصر
۱۱۴	نماز مغرب
۱۱۵	قرائت در نماز مستحب مغرب
۱۱۵	نماز عشا
۱۱۶	نماز شب
۱۲۰	نماز وتر
۱۲۱	نماز جمعه
۱۲۱	نماز عیدفطر و عیدقربان
۱۲۱	نماز جنازه
۱۲۲	قرائت با ترتیل و صوت زیبا
۱۲۵	یاری رساندن به امام (فتح)
۱۲۵	استعاذه و دفع وسوسه
۱۲۶	رکوع
۱۲۷	چگونگی رکوع
۱۲۸	وجوب طمأنینه در رکوع
۱۲۹	اذکار رکوع
۱۳۱	زمان و مقدار اطالۀ رکوع
۱۳۱	نهی از قرائت قرآن در رکوع
۱۳۱	بلند شدن از رکوع و آنچه در آن گفته می‌شود
۱۳۴	اطالۀ قیام پس از رکوع و وجوب طمأنینه در آن
۱۳۶	سجود
۱۳۷	سجده کردن با تکیه بر دو دست
۱۴۰	وجوب طمأنینه و آرامش در سجود
۱۴۱	اذکار سجود
۱۴۳	ممنوعیت قرائت قرآن در سجود
۱۴۳	طولانی کردن سجده
۱۴۴	فضیلت سجود
۱۴۵	سجده بر زمین و حصیر
۱۴۶	برخاستن از سجده

۱۴۷	نشستن بین دو سجده.....
۱۴۷	و جوب طمأنینه بین دو سجده.....
۱۴۸	اذکار بین دو سجده.....
۱۴۹	جلوس استراحت.....
۱۴۹	تکیه بر دو دست در برخاستن برای رکعت بعد.....
۱۵۰	و جوب قرائت فاتحه در هر رکعت.....
۱۵۱	تشهد اول.....
۱۵۲	حرکت دادن انگشت در تشهد.....
۱۵۳	و جوب تشهد اول و مشروعیت دعا در آن.....
۱۵۴	انواع و اشکال تشهد.....
۱۵۶	صلوات بر پیامبر، زمان و اشکال آن.....
۱۵۹	فواید مهمی که صلوات بر پیامبر در بردارد.....
۱۶۷	قیام برای رکعت سوم و چهارم.....
۱۶۸	خواندن قنوت در نمازهای پنجگانه به هنگام نزول مصیبت.....
۱۶۹	خواندن قنوت در نماز وتر.....
۱۷۰	تشهد آخر.....
۱۷۱	و جوب صلوات بر پیامبر.....
۱۷۲	استعاذه از چهار چیز پیش از دعا در تشهد.....
۱۷۲	دعای پیش از سلام و انواع آن.....
۱۷۶	سلام دادن.....
۱۷۷	و جوب سلام.....
۱۷۷	سخن آخر.....
۱۷۹	کتابنامه مؤلف.....
۱۷۹	الف) قرآن.....
۱۷۹	ب) تفسیر.....
۱۷۹	ج) سنت.....
۱۸۴	فقه.....
۱۸۶	سیره و شرح حال.....
۱۸۷	و) فرهنگ لغات.....

۱۸۷..... (ز) اصول فقه

۱۸۷..... (ح) اذکار

۱۸۷..... ط - کتابهای متنوع

۱۸۹ فهرست موضوعی کتاب

سخن مترجمان

به سفارش و تشویق دوستی همدل و همزبان، حدوداً ده سال پیش کتاب حاضر به فارسی برگردانده شد. الدال علی الخیر کفاعله. عواملی چند در کار بود که کار نشر آن را به تأخیر انداخت. مجوز انتشار کتاب را گرفتیم و ناشر در شرف انتشار آن بود که ترجمه‌ای دیگر از آن عرضه شد که خداوند جزای خیر مترجم و عوامل چاپ آن را دهد اما ترجمه حاضر افزوده‌ها، اصلاحات و بازبینی‌های نسبتاً زیاد مؤلف و نیز مقدمه‌ای تازه‌تر به همراه تهیه فهرست موضوعی برای کتاب را داراست.

نخستین نکته‌ای که برای خواننده کنجکاو جلب نظر می‌کند دسترسی نویسنده است به متون و منابعی که تعداد زیادی از آن‌ها به صورت خطی در کتابخانه‌های مختلف نگه‌داری می‌شوند و هنوز به کسوت طبع در نیامده‌اند. این، از سوی عظمت و گستره بسیار وسیع دانش‌های دینی را در مسابقه فرهنگ زرین اسلامی نشان می‌دهد که دانشمند مسلمان با وقف هنر و دانش خود برای دین خدا چه زحمات طاقت‌فرسایی در عرصه‌های گونه‌گون آن هم با آن همه دقت و عمق انجام داده‌اند و از سویی دیگر حاکی از دقت و عمق کم‌نظیر مؤلف و تخصص مرحوم ناصرالدین آلبانی در شناسای احادیث صحیح و ضعیف از هم و جرعه و تعدیل آن‌ها بنا بر اصولی که در این فن شریف یعنی علم‌الحديث وجود دارد.

علم حدیث یا حدیث‌شناسی دانشی بس مهم بوده و هست. قول و فعل رسول الله ﷺ مکمل و مفسر وحی ربانی است. قرآن، این گرامی‌ترین هدیه و ارمغان خداوند به انسان و امت آخر زمان، صحیح و سالم و به دور از تحریف آنگونه که به دست پیامبر رسیده بود به ما نیز رسیده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم.»

اما حدیث نبوی در طول تاریخ گرفتار مشکلاتی آمده و از همین رو بود که پیامبر حکیم اسلام طریقه تشخیص حدیث صحیح و ناصحیح را از هم، تطبیق آن با قرآن معرفی کرده بودند. گویی برای آن جناب امری پیش‌بینی شده بود.

در سده‌های نخست اسلامی اهتمام بسیار زیاد و شگفت‌انگیزی به استماع حدیث و یادگیری آن و ایجاد حلقه‌های درس و بحث و محض می‌شد و در بستر این تلاش‌ها و مجاهدت‌ها دانشمندان بزرگی با تخصص در علم حدیث و با عرضه کتاب‌ها و آثار مهم و گراندردی چون صحاح سته برآمدند. اهمیت این دانش تا بدانجاست که حتی زهاد و عرفایی بزرگ چون سفیان ثوری، حکم ترمذی، حسن بصری و دیگران از محدثان بزرگ بوده‌اند که بی‌شک حاصل چنین رویکردی برکات زیادی به همراه داشته است.

روشن است که زبان اصلی متون دین اسلام عربی است و بسیاری از منابع مهم در طول تاریخ به این زبان نگاشته شده‌اند. امام اسلامی دین هم جهانیان است. روح دین، عرب و غیرعرب نمی‌شناسد. زبان وسیله تفهیم و تفاهم و ارتباط و پیوند است و از آنجا که خیل عظیمی از مردم به لحاظ ندانستن عربی از دسترسی مستقیم به معارف دین اسلام بی‌بهره‌اند و با عنایت به نیاز فراوانی که هست متون و آثار مهم اسلامی باید به زبانهای مختلف در سطح دنیا برگردانده شود تا معارف اسلامی در دسترس همگان قرار گیرد و این وظیفه کسانی را که در این باب توانی دارند سنگین می‌کند.

بسی جای تأسف است که گاهی به افرادی آن هم با سن و سال بالا برمی‌خوریم که حتی معنای ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را نمی‌دانند و این در حالی است که یک عمر و دست کم شبانه‌روز هفده بار آن را طوطی‌وار بر زبان تکرار می‌کنند. ظرافت‌های بلاغی و ریزه‌کاری‌های زبان شناسانه آیات مقدس قرآن [که نمودار اعجاز جاودان لفظی و هنری آن است مسأله‌ای است دیگر که بماند] مشکلی که بدان اشاره شد حتی در بین اقشار تحصیل کرده و دارای مدارک و درجات دانشگاهی هم زیاد دیده می‌شود. امروز نخبگان دردشناس و دلسوزان دین و جامعه برای آشتی دادن مردم با گوهر دین و حقیقت عالم و ترویج عقیده و رفتار صحیح اسلامی و محمدی ﷺ و نجات دادن اقشار جامعه از تهدید بزرگ اباحه‌گری که نتیجه فعالیت‌ها و برنامه‌ریزی‌های ممتد دین ستیزان دنیاپرست و هواداران طاغوت است وظیفه‌ای بس سنگین و خستگی‌ناپذیر دارند.

اساسی‌ترین مناسک و شعایر عملی در دین اسلام نماز است. اما برای آنکه نماز به تعبیر قرآن بازدارنده آدمی از زشتی باشد آن را پیامبروار باید اقامه کرد چرا که خداوند محمدبن عبدالله ﷺ را الگوی مطمئن و کامل مسلمانان معرفی کرده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«به راستی برای شما، در رسول خدا سرمشقی نیکوست».

حضرت گفته‌اند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» تلاش نویسنده استخراج نزدیک‌ترین هیأت و شکل و شیوه نماز به نماز پیامبر اسلام از دل منابع مهم و متقن حدیث، فقه و سیره است. با این همه این‌ها فقط بیانگر شکل و فرم ظاهری نمازند. دانشمندان دیگری چون ابوحامد غزالی (متوفای ۵۰۵ هجری) با تألیف آثار پرمغزی چون احیاء علوم‌الدین به عربی و کیمیایی سعادت به زبان فارسی در تبیین روح دین و معارف و حقایق و معنویات اسلام و ترویج اخلاق سعی جمیل کرده‌اند. کتاب کم حجم ولی پرمغز «حضور قلب در نماز» از غزالی [که پیشتر توفیق ترجمه و انتشار آن را داشتیم] می‌تواند به خوبی مکمل این مبحث باشد. از این رو کتاب ناصرالدین آلبنانی بیان مسائل صوری نماز را برعهده می‌گیرد و کتاب غزالی باطن و روحی آن را. خدای پاک و منزّه را بر عنایتی که در عملی ساختن قصد و یمی‌مان فرمود از صمیم دل و جان شاکریم. امیدواریم هر کس این کتاب را بخواند و فائده‌ای از آن فراچنگ آورد. مؤلف، مترجمان و عوامل چاپ را به دعا فراموش نکنند و از خدای بزرگ آنان را عفو و آمرزش خواهد تا اگر اشتباهی درگفتار و روش کار پدید آمده یا ریایی به نیت آمیخته شده خداوند با فضل و کرم خود و به برکت دعای آنان قلم عفو بر آن‌ها بکشد و از ثواب این کتاب بی‌بهره نگذارد.

در پایان جا دارد از راهنمایی‌های خوب آقایان داود ناروئی و دکتر عبدالله رسول‌نژاد در اصلاح کاستی‌های ترجمه حاضر سپاسگزاری کنیم. امیدواریم خدای بزرگ و مهربان ابواب رحم و لطف و کرمش را بر ما مسلمانان گشوده دارد و توفیق‌مان دهد که از زمره نمازگزاران راستین باشیم و کام جان خود را با شهد ذکر و یاد شیرینش گوارا سازیم و سراپرده دل را با آب نماز محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آن غش و زنگ غفلت تطهیر کنیم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

شهباز محسنی - زیبا نریمان

تابستان ۱۳۸۳ - مشهد توس

مقدمه چاپ جدید

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه ومن اهتدى بهديه وصلّى
بصلاة إلى يوم الدين، يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم.

اما بعد، کتاب حاضر، طبع جدیدی است از صفة صلاة النبي ﷺ که بعد از آنکه در
طی حدوداً ده سال ده بار به چاپ رسید اخیراً فرصت تجدید نظری در آن یافتیم. کتاب
در سال ۱۴۰۱ هجری به چاپ رسیده بود. ناشر آن «المکتب الإسلامی» در چاپ‌های
بعد در مواردی آن را افست کرد و در مواردی هم از نو آن را چاپ کرد. البته با
اشتباهات چاپی فراوان که تذکر آن‌ها در اینجا زیاد مهم نیست، جز یک اشتباه آن هم
به خاطر اهمیتی که دارد و آن افزوده‌ای است که در چاپ‌های پیشین بود و این دلیل
ضعف و ندانم‌کاری افرادی است که در انتشارات مزبور به کار ویرایش مشغولند.
شرایط امروز با ده سال قبل که با وی قراری بسته بودم فرق کرده است.
و اما فائده و افزوده مزبور، سخن زیر من است در پایان تنبیه در ذیل قنوت در وتر:
ثم استدرکت فقلت ... إلى الآخر.

در همه چاپ‌هایی که ذکر شد این مطلب در بالای تذکر مزبور آمده بود نه در ذیل
آن.

همچنین عبارت «ثم استدرکت فقلت ...» از پاراگراف افتاده است که سبب تباهی
معنی و فائده شده است. اشتباهاتی اینچنین و موارد دیگری که ذکر می‌شود سبب شد
که من در انتشار کتاب‌هایم پس از هجرت از دمشق به عمان (اردن) جز در موارد
کمی با المکتب الإسلامی همکاری نکنم و وقتی دیدم وضع خیلی بد شده بطور کلی
همکاری‌ام را قطع کردم. از بدترین اشتباهات ناشر، حذف «ولا حول ولا قوة إلا بك» از
ادعیه استفتاح است و عجیب آنکه این جمله در چاپ‌های قبلی تا چاپ پنجم وجود
داشت ولی در چاپ‌های بعدی حذف شده و این دلیل است بر آنچه امروزه کم‌توجهی و
بی‌دقتی در مقابله و تصحیح و ویرایش خوانده می‌شود که بر اهل فن پوشیده نیست.
این گونه مسائل چیزی نیست جز نتیجه غلبه حرص تجاری بر ناشر یا در اختیار

نداشتن کسی که او را در این زمینه کمک کند و در این مورد حق با اوست! هر چند که سبب رفع مسؤولیت از وی در دست بردن به بعضی از کتاب‌ها و تحقیقاتم که در غیابم تجدید چاپ کرده، نمی‌شود. وی به گونه‌ای در آن‌ها تصرف کرده که گویی تألیف و تحقیق از خود اوست. هر کس مقاله‌ای بین آن‌ها و چاپ‌های سابق‌شان بکند پی خواهد برد.

قصد آن ندارم که خوانندگان را با آوردن نمونه‌هایی از آن در دسر دهم و از مطالب اصلی کتاب دور کنم. بحث من در خصوص چاپ چهاردهم از این کتاب است و چه بسا پس از آن هم به چاپ یا چاپ‌های دیگری [بنا به اینکه باید در کارخیر عجله کرد!] دست پازد. دوست قدیمی ما هجرتم را به عمان و عدم اشرافم به تصحیح آثار را فرصت شمرد و مطابق حرص تجاری خود بدون علم و اذن من تعلیقاتی در آن گنجاند و با این کار خود کذب و دروغ را مباح شمرد! چه قبول کنی چه نه، از آنجا که گفته‌اند: هدف وسیله را توجیه می‌کند وی مرتکب این کارها شده است که در اینجا نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم:

۱- زهیر شاویش (در صفحه ۱۲ چاپ چهاردهم) بر لحن من تعلیقی درباره حدیثی که آن را از صحیح ابوداود (۴۵۱ و ۱۲۷۶) تخریج کرده بودم زده است و گفته: «این کتاب اثری است در تدوین و تقریب سنت که استاد ما روی آن کار کرده و صحیح سنن ابن ماجه در دو مجلد، چهارمین اثر از این سلسله سنن چهارگانه است که در آمده ... یکی از آن‌ها مرا فریب داد و به من چنین خبر داد که مجلد اول صحیح ابوداود در عمان به چاپ رسید ولی بعداً عدم صحت آن روشن شد. ناشر».

در این باره گفتنی است هیچ‌کس وی را فریب نداده. این سخن وی خلاف واقع است خود این مرد می‌داند و نیز هر کس که بر اسلوب من در این سلسله کتب مطلع است که هر تخریجی در آن از من نیست. کار من صرفاً بیان مرتبه حدیث است آن هم فقط از جهت صحت یا ضعف آن. پس چرا سخن مرا چنین تحریف کرده آن هم به طرزى که حرفش را ناقص بجا می‌گذارد. من آن را از ده سال قبل شروع کرده‌ام و هنوز به پایان نبرده‌ام زیرا جدا جدا روی آن کار می‌کنم.

آیا این تعلیق ناشر بهترین دلیل نیست بر آنکه وی خود و سپس دیگران را می‌فریبد و آنگاه همین کار خود را به دیگری نسبت می‌دهد؟! که نمونه‌اش بسیار زیاد است.

همچنان که در چاپ سال ۱۴۰۰ هجری در مورد کتاب «الحلال والحرام قرضای هم مرتکب شده بود و در ذیل آن به دروغ نوشته بود:

تخریح المحدث شیخ محمد ناصرالدین الألبانی! در حالی که در این چاپ و سایر چاپ‌های دیگر آن سخنی از من در آن نیامده و من دخالتی در آن نداشته‌ام. بیش از ده سال قبل در کتابخانه‌ای در حازمیه بیروت به او برخوردیم و وقتی از وی علت این امر را پرسیدم گفت: اشتباه یکی از کارمندان بوده است!

﴿فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ﴾ [یوسف: ۷۷].

«یوسف ناراحتی را در دل خود پنهان کرد».

خواننده دانا محتاج نیست به آنکه در باب این کارها زیادی شرح و هم چرا که عاقلان را اشارتی کافی است.

۲- این مرد بر روی جلد چاپ چهاردهم صفة الصلاة نوشته است: «حق چاپ محفوظ است». حق آن است که از این عبارت چنین برداشت شود که این حق برای مؤلف باشد که خود ناشر هم خوب می‌داند لیکن دانستن چیزی و علم بدان به مفهوم ایمان داشتن به آن نیست. باید دید که آیا دوست قدیمی ما هم به آن ایمان دارد یا نه؟ این چیزی است که گذشت روزگار پس از این چاپ جدید از آن پرده برخواهد داشت. من حق انتشار آن را به ناشری غیر از وی داده‌ام. مراد آنکه ناشر از چاپ برای ناشر محفوظ است. اما حق آن بود که می‌نوشت این حق برای مؤلف است.

نمونهٔ چنین دستکاری‌ها در کتاب‌هایم فراوان است. من مدارکی با مهر و امضای خود وی دارم که بر مبنای آن‌ها حق چاپ کتاب از آن من است نه او. و حتی هم دلیل این کار را از وی خواستم جواب داد که، این کار را کردم تا سارقان کتب جرأت سرقت کتابی را نیابند که عنوان «محفوظ برای ناشر» را ندارد. چنانکه این مطلب را در مقدمه‌ام بر چاپ هشتم «صحيح الكلم الطيب» که مکتبه المعدو منتشر کرده بیان کرده‌ام.

در آن زمان به خاطر اعتمادی که به وی داشتم هرگز به ذهنم خطور نمی‌کرد که روزی خواهد آمد که ناشر چنین عبارت زائد و باطلی را گواه و شاهد خود قرار دهد. در کتابم «آداب الزفاف» که امتیازش را از وی پس گرفتم و به دامادم داده‌ام که چاپ

خوب و آراسته‌ای از آن درآورده بود و من مقدمه‌ای جدید در ۷۲ صفحه برایش نوشته بودم اما رفیق ما بدون هیچ زحمتی بر آن تاخت آورده و افسست کرد و در قالبی بازاری و با تغییر شکل ظاهر آن به چاپ رساند. این تجاوز آشکار به حقوق مؤلف است مقدمه‌ام را هم حذف کرده بود. درحالی که نکات جدید و مهمی در آن بود که با بعضی مطالب کتاب در ارتباط بود و نیز بعضی مطالب درخصوص انتقاداتی که از من شده بود و با این کار خوانندگان را متضرر کرد که نیاز مبرم به دانستن آن داشتند و به خاطر حذف این مقدمه اشکالات عجیبی در صفحات ارجاعی به دیگر صفحات پدید آورده که سبب سردرگمی خواننده می‌شود و این برخلاف انتظار علمی است. اگر وی می‌خواست خالصانه خدمتی کند می‌بایست صفحات کتاب را مروری می‌کرد و دست کم با ارجاعات آن تطبیقی می‌داد.

مکتبه المعارف هم در چاپ کتاب صحیح الکلم الطیب همین کار را مرتکب شدند. کتاب را قاپیدند و پس از حذف مقدمه‌اش چاپ کردند و مقدمه‌ای خود ساخته بر آن افزودند مملو از دروغ که امیدوارم در فرصتی مطالب آن را بیان کنم.

۳- بازی کردن زیاد با تاریخ چاپ‌های کتاب و مقدمه‌های مؤلف و سپس انتساب همه آن‌ها به مؤلف! پرواضح است که چنین تحریفاتی از کسی که پروای خدا داشته باشد و در عمل مخلص باشد سر نمی‌زند.

متوجه شدم که مقدمه طبع پنجم (۱۳۸۹ هجری) را در همه چاپ‌های بعد از آن با نامهای مختلف قرار داده است. الان دو چاپ کم حجم که افسست همان طبع پنجم است و سه چاپ دیگر با حجم زیاد نزد من موجود است که همه آن‌ها را از روی مقدمه چاپ پنجم منتشر کردند اما قید «پنجم» را از آن‌ها حذف کرده و به جای آن در یکی از دو طبع کم حجم (یعنی طبع هشتم) و دیگر (طبع نهم) چاپ کردند است. در اینجا وی کار خود را کتمان کرده زیرا بر آن دو، عنوانی نگذاشته اما چون در این تبدیل‌ها کار را به افراط کشانده مقدمه چاپ هشتم از کارش پرده برمی‌دارد و خواننده پس از چند سطر متوجه تناقضی می‌شود چرا که عین نص اوست که: «قبل هذه الطبعة الخامسة بنحو سنة...!» خود وی این تناقض را در چاپ نهم تذکر داده و از جمله، لفظ «پنجم» را حذف کرده و عبارت چنین از آب در آمده: «وقبل هذه الطبعة بنحو سنة...».

اما غافل از آنکه در جای دیگری گیر افتاده و آن وقتی است که ملاحظه تاریخ چاپ رساله شیخ تویجری را در سیاق کلامش می‌کنیم یعنی سال ۱۳۸۷ هجری و تاریخ چاپ هشتم که ۱۳۹۴ هجری است. تفاوت هفت سال است و اگر تأخر تاریخ چاپ نهم را هم ملاحظه کنیم تفاوت بیشتر می‌شود. والله المستعان.

۴- او در چاپ کتاب به میل خود تصرف و حذف و اضافه می‌کند و این کار پس از هجرت از دمشق به عمان زیاد شد به طوری که بسیاری از خوانندگان باهوش و دقیق بدان پی می‌بردند و وقتی از من در این باره می‌پرسیدند بر اساس آن بود که میدان برای او خالی مانده و رقیب و نگهبانی هم ندارد! در این خصوص کارهای بدش را آنقدر زیاد انجام داد که اندازه‌اش را فقط خدا می‌داند. از جمله آنکه از مقدمه این کتاب تاریخ تألیف آن یعنی ۱۳۷۰/۶/۱۳ هجری را برداشت و بدون علم و آگاهی حواشی زیادی بر آن نگاشت که همه‌اش بنا به مصالح مادی و هواهای شخصی و تبلیغات انتشاراتش بود. دروغ و تدلیس از کسی که خداترس باشد صادر نمی‌شود، که بیشتر در خصوص آنچه در «صحیح ابوداود» گفته بود توضیح دادم.

همچنین از جمله اقدامات و آزارهای فرستادن اظهارنامه‌ای حاوی تهدید از طریق دادگستری عمان برایم به تاریخ ۱۴۰۹/۹/۲۱ (برابر ۱۹۸۹/۴/۲۸ م) بود و بعد اظهارنامه دوم به تاریخ ۱۹۸۹/۵/۱۳ که در آن‌ها به خاطر واگذاری امتیاز صفة الصلاة و مختصر صحیح مسلم تهدید به شکایت کرده بود و ضمناً ادعاهای باطلی هم کرده بود که ذکرشان در اینجا شایسته نیست. امیدوارم ادامه جاه‌فروشی‌ها و اتهاماتش ما را مجبور به پرده‌برداری از آن‌ها برای مردم نکند. اما چیزی که ناگزیر به ذکرش در اینجا هستیم ادعای اوست در خصوص حق انحصاری چاپ و توزیع کتاب نخست برای المکتب الإسلامی که ادعای گزافی است و وی نمی‌تواند انکارش کند به دلایل فراوانی که خود وی می‌داند که اگر ناگزیر باشم برملا می‌سازم و نیز کتاب دوم. وی جز امتیاز چاپ‌های قبلی هیچ حقی ندارد. که اینکه این اجازه را از او پس گرفته‌ام و در جوابیه‌ام هم برایش نوشته‌ام. لذا هر کتابی را که از من به چاپ برساند غیرقانونی و نامشروع است که خوانندگان عزیز تفصیل آن را در مختصر صحیح مسلم و مقدمه چاپ جدید آن [که إن شاء الله به زودی منتشر خواهد شد] خواهند دید.

اخیراً جلد چهارم سلسله کتاب‌هایی تحت عنوان صحیح سنن ابی داود باختصار السند را با همان شکل و شمایل قبلی درآورده که من کاری جز ذکر مرتبه حدیث و بعضی منابع و ارجاعات در آن نداشته‌ام که البته این چهارمی از سایر این مجموعه متفاوت است. زیرا بخش اعظم احادیث آن را که شامل تقریباً دو سوم کتاب می‌شود به هیچ یک از آن منابع ارجاع نداده‌ام و این به خاطر اکتفا به کتاب اولم یعنی صحیح ابی داود بوده که اینک در مقدمه کتاب چهارم (ص ۵) عین همین سختم را می‌بینی. اکنون باید پرسید که فریبکار کیست؟ تمام تعلیقاتی را که ناشر بر این کتاب افزوده بود بررسی کردم که وقت زیادی هم از من گرفت و از خدای متعال می‌خواهم عوض آن، خیر به من عطا کند و از کارهای زشت وی در تصرفاتش در مقدمه کتاب که اشاره شد بی‌توجهی به امانت علمی است به طوری که در حدود ده صفحه از آن را حذف کرده و به چاپ نرسانده. چرا که در آن پیشنهادها و نصایحی برای بهبود نشر کتاب‌های پس از چاپ کتاب اولم (صحیح سنن ابن ماجه) داشتم و در آن مواردی از اشتباهات علمی و تصرفات مخل او تعلیقات وی که در تضاد با سنت صحیح بود آورده بودم که همه آن‌ها را کتمان کرد و با عدم نشرشان از خوانندگان پنهان داشت و بخشی از مقدمه را هم که چاپ کرده بود دستکاری و کم و زیاد کرده بود. نمی‌دانم خوانندگان چه قضاوتی درباره وی و کارهایش خواهند کرد؟ وقتی از وی درباره پرسیده بودند گفته بود: من فقط این مقدار از مقدمه را دریافت کرده‌ام!

و از دیگر تعدیات وی به دانش تخریح حدیث که وی اهلیتش را ندارد تعلیق وی بر دو حدیث «الدال علی الخیر کفاعله» و «من لا یشکر الناس لا یشکر الله» است که من در پایان مقدمه مذکور آورده بودم و می‌نویسد که: این حدیث در «مسلم» و «صحیح ابی داود» است و ...

با اغماض نظر از دخالت وی در علمی که حق او نیست نسبت دادن آن حدیث هم به مسلم خطای محض است و در همه منابعی که وی در تعلیقاتش آورده هیچ ذکری از آن نشده و عجیب آنکه وی حدیث نخست را تخریح نکرده است. و از همین نوع کارها آنکه وی از سر جهل بر حدیثی در «صحیح الجامع» (به شماره ۱۰۰۴ چاپ جدید بروی) افزوده است که نغزترین سخن عرب این شعر لبید است که (أَنْ كَلَّ شَيْءٌ مَا خَلَا اللهُ بَاطِلٌ) و در آخر آن (وکل نعیم لا محالة زائل) را الحاق کرده اما بیچاره بر مصراع اول

تعلیق زده با این تصور که مصراع نخست مهم‌تر است! و می‌گوید: «ما بین دو قوس افزوده‌ای است از ما و بیت در دیوان لبید ابن ربیعہ عامری است. ص ۱۳۲». می‌گوییم: این افزوده‌ی وی باطل است هیچ اساس و اصلی درباره‌ی آن در هیچ یک از طرق احادیث ثابت در صحیحین و ترمذی و ابن ماجه و احمد و بیهقی و دیگران نیست.

بیچاره بر رسول‌الله ﷺ و نیز به تبع به تخریح کنندگان حدیث دروغ بسته است. وقتی وی به حدیث پیامبر چیزی می‌افزاید که از نظر تخریح‌کنندگان از وی نیست. این کار وی در واقع دروغ بستن است. فرقی نمی‌کند که آنان از کسانی باشند که سیوطی آن را به آنان نسبت می‌دهد یا دیگران در ادامه وی بر خود سیوطی که مؤلف الجامع الصغیر است و بر مرتب‌کننده‌ی آن (شیخ نبهانی) و نیز در پایان بر من [که بر کسی پوشیده نیست] دروغ می‌بندد.

از این نوع تعدیات وی بر کتاب‌هایم آنقدر زیاد است که در شمار نمی‌آید. لذا آنچه آمد کفایت می‌کند و از خوانندگان گرامی به خاطر‌گریزی که به این مطالب زدم عذر می‌خواهم. درد دلی بود که می‌بایست می‌کردم. نمی‌دانم آیا ناصح مشفق پیدا نمی‌شود که این مرد را نصیحت کند تا از ظلم‌هایی که کرده به درگاه خدا توبه کند؟ به این دلیل و به دلایل دیگر که جای ذکرشان نیست، بارها او را انذار داده‌ام که دست از سر کتاب‌هایم بردارد و دیگر مبادرت به تجدید چاپشان نکند ولی به رغم این وی به ظلم و تعدیاتش ادامه داده‌اند. آیا ناصحی یافت نمی‌شود که نصیحتش کند تا به این کارها پایان دهد؟ یا اینکه وی مصداق این گفته شاعران که:

لا ترجع الأنفس عن غيها ما لم یکن لها منها رادع

در این کتاب در بخش مربوط به نهادن است چنین آمده:

تذکر: نهادن دو دست بر سینه درست ثابت است و خلاف آن یا ضعیف است یا فاقد دلیل معتبر. این مسأله خوشایند یکی از سارقان ادبی و متعصبین حنفی نیامده است؛ اگر چه کارش خلاف سنت است. وی در تعلیق بر «العواصم والقواصم» (۸/۳) ابن وزیر یمانی بخش نخست نکته‌ی مزبور را آورده و سپس نوشته است: «در این باب امام ابن قیم در بدائع الفوائد (۹۱/۳) نوشته است که: در خصوص جای قرار دادن دست اختلاف هست ... سپس ابن قیم از امام احمد یاد می‌کند که وی دست را بالای ناف یا روی آن و یا در زیر ناف می‌گذاشت. این‌ها همه نزد او جایز بود».

این کار وی فتنه‌ای است که وی علیه سنت صحیح به راه انداخته. وی تخییر امام احمد رحمته الله را در موضع قرار دادن دست دلیل گرفته بر آنکه گذاشتن آن بر سینه در سنت ثابت نیست.

اگر وی دوستدار سنت می‌بود و نسبت بدان غیرت و حمیت می‌داشت همان‌گونه به نسبت به مذاهیش دارد و اگر انصاف می‌داشت آنچه را از لحن من انکار کرده در خصوص احادیثی که در اثبات این سنت بر آن تکیه و به تخریح‌کنندگان آن در آنجا اشاره کرده‌ام نقد می‌کرد اما وی می‌داند که اگر چنین کند رسوا می‌شود و تعصبش علیه سنت آشکار خواهد شد! چگونه چنین نیست در حالی که وی یکی از آن‌ها را تقویت می‌کند اما در جای دیگر برگمراه کردن خواننده از اثبات آن اغماض می‌کند. وی از روایت ترمذی و احمد، (۱/۱۰/۳) حدیث قبصیه بن هلب را از پدرش ذکر می‌کند که می‌گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست چپ را با دست راست می‌گرفت» و بعد می‌گوید: ترمذی گفته است که: این حدیث حسن است. این چیزی است که وی می‌گوید و احمد (۹/۳) در روایتی می‌افزاید: در این مورد احادیث دیگری هم هست از جمله دو حدیث که وی آورده یکی از آن‌ها حدیث مرسل طاوس است که فیه اشاره است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست راست را بر چپ می‌نهاد و در حالی که در نماز بود آن را بر سینه می‌فشرد. و به سلیمان بن موسی (دمشقی ارجاع می‌داد) که گفته است: این حدیث را ضعیف دانسته و او سهل‌انگار بود و قبل از مرگ اختلال حواس پیدا کرده بود و این حدیث مرسل هم هست.

می‌گوییم: حنفیه حدیث مرسل را حجت می‌دانند همچنان که حدیث موصول همین حکم را از نظر دیگران دارد یا از طرق دیگر کما اینکه در اینجا چنین است و اینکه گفته است: او سهل‌انگار است. عبارت حافظ در «التقریب» است. لیکن وی آنچه را که دلالت بر فضیلت سلیمان دارد از آن حذف کرده حال آنکه آن بهتر از چیزی است که ذکر کرده است. عین عبارت او این است: او انسانی بسیار راستگو و فقیه است. در حدیث گاهی سهل‌انگار است و کمی قبل از مرگ دچار فراموشی شده است.

من می‌گوییم: احادیث امثال وی در بدترین احتمالات هم حسن هستند و در شواهد و متابعات صحیح‌اند و ابن عدی پس از ذکر دیدگاه‌های ائمه در این باره و اختصاص دادن بحثی به احادیث مفرد او گفته است: او راوی فقیهی است که راویان ثقه از وی حدیث روایت کرده‌اند و او یکی از عالمان شام است و احادیثی روایت کرده که غیر از

او کسی روایت نکرده و از دیدگاه من فردی است معتبر و راستگو و حدیث دیگر را که او تخریح کرده (۸/۳) او از روایت طبرانی (۳۳/۳۰) و حاکم (۵۳۷/۲) و بیهقی (۹/۲) و (۳۱/۳۰۲) از طریق حماد ابن سلمه از عاصم جحدوی از عقبه ابن ظبیان از علی رضی الله عنه تخریح کرده که:

درباره ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْرُزْ﴾ [الکوثر: ۲].^(۱) گفته است که مراد گذاشتن دست راست بر چپ در نماز است و در ادامه گفته است: عاصم جحدی که پسر حجاج و پدر محشر مقری است غیر از ابن حبان هیچ کس او را معتبر ندانسته و همچنین است عقبه ابن ظبیان. و ابن ترکمانی (۳۰/۲) گفته است: در سند و متن این حدیث اشکال است و من می گویم: این حدیث هر چند مشارالیه در باب آن صحبت کرده [که توضیحش می آید] می تواند دلیلی بر احادیث مربوط به نهادن دست راست بر سینه باشد. اگر آن مرد این حدیث را باور است کامل ذکر می کرد و بعید هم نیست علت اینکه وی آن را به صورت کامل ذکر نکرده این باشد که گمان پیشین خود را تقویت کند که گفته: این حدیث جای تأمل دارد. این امر برای دو خواننده ای که موارد ذیل را ملاحظه کند روشن می شود:

۱- روایتی که او ذکر کرده از حاکم است که او به علت اختصار آن را انتخاب کرده و از لفظ روایت طبری و بیهقی خودداری کرده زیرا احادیث آن ها کاملتر و در آن حدیث عبارت «علی صدره» هم آمده است که طبری و بیهقی آن را از چهار طریق از حماد بن سلمه تخریح کرده اند. یکی از آن طرق بخاری است در «تاریخ کبیر» (۴۳۷/ ۲/۳) که از موسی ابن اسماعیل و از حماد منقول است. و همچنین از طریق موسی که فقط حاکم آن را روایت کرده آن هم بدون مطلب زیادی.

حال باید پرسید انتخاب روایتی که فقط یک نفر آن را نقل کرده آیا جایز است؟ و در مورد روایتی که گروهی ذکر کرده اند در حالی که روایت آن گروه دارای اضافه ای نیز بر این روایت غریب می باشد جز هوا و تعصب مذهبی چیز دیگری عامل آن نبود.

۲- او پنداشته که ابن حبان جز عاصم جحدری کسی را موثق ندانسته. اما من می گویم: این گفته اش نیز اعتباری ندارد و گمان نمی کنم که دیدگاه ابن ابی

^۱ - ترجمه: «پس برای پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن»

حاتم در خصوص عاصم بر وی پوشیده مانده باشد (۳/ ۳۴۹). حماد ابن سلمه و یزید ابن زیاد ابن ابی جحد از وی روایت کرده‌اند. آن را پدرم از الحاق ابن منصور از یحیی ابن معین نقل کرده که گفته است: عاصم جحدری ثقة است. دو نفر دیگر نیز از وی روایت کرده‌اند که یکی از آن‌ها موثق است که در کتابم «تیسیر انتفاع الحلال بثقاة ابن حبان» ذکر کرده‌ام که توفیق اتمام آن را از خداوند خواستارم.

۳- مشارالیه قول ابن ترکمانی را که گفت در متن حدیث اشکال هست تأیید کرده است. من می‌گویم: این نیز قابل قبول نیست چرا که شرط حدیث اشکال دار این است که وجوه اشکال در آن از لحاظ قوت مساوی باشند. به گونه‌ای که ترجیح وجهی از آن‌ها بر دیگر وجوه ناممکن باشد. که در این جا چنین نیست چون گروهی بر روایتی که متن بیشتر دارد اتفاق دارند همان طور که گذشت. بنابراین روایت حاکم که همان عبارت اضافی را ندارد مرجح است کما اینکه از ظاهر امر بر می‌آید اما وجوه اشکال در سند حدیث مسلم است و نیازی به اطالۀ کلام نیست وی چنین امری مانع استشهاد به این حدیث نیست به طوری که ما چنین کرده‌ایم. زیرا این حدیث چندان هم ضعیف نیست که از آن بتوان دست کشید کما اینکه از ظاهرش برمی‌آید و خداوند داناتر است.

و در آنجا حدیث چهارمی هم از وائل ابن حجر وجود دارد که مشارالیه آن حدیث را هم ضعیف دانسته و گفته است که: این حدیث از شواذ است، اما این امر را نادیده گرفته که این حدیث نیز به معنی حدیث قبله است که از وائل به صورت مرفوع به شرح ذیل نقل شده:

«پیامبر دست راستش را بر پشت کف دست چپ و مچ و ساعد می‌نهاد» و او به صحت سند آن اذعان دارد (۷/ ۳). و اگر او روزی تلاش می‌کرد این عبارت را به روش عملی تحقیق کند بدین گونه که دست راستش را بدون هیچ تکلیفی بر پشت کف چپ و مچ و ساعد می‌نهاد میدید که او آن‌ها را بر سینه می‌گذاشت و میدانست که این حدیث مخالف دیدگاه وی و کسانی است که همفکر اویند از حنیفه که دست‌ها را زیر ناف و نزدیک به عورت می‌گیرند.

همچنین در مفهوم حدیث وائل این حدیث سهل بن سعد است که می‌گوید: مردم دستور می‌دهند که فرد در نماز دست راست را بر ساعد دست چپ بگذارند. بخاری و

دیگران آن را روایت کرده‌اند و من به این نکته در جایی در کتاب اشاره کرده‌ام اما مشارالیه اهمیتی برای فقه الحدیث قائل نیست چون از آن بر مذهب می‌ترسد و بدین خاطر است که مردم او را می‌بینند که به پیروی از سنت در نماز اهمیتی نمی‌دهد. علاوه بر موارد دیگر تلاش او فقط تخریج حدیث است و بس. خدای متعال ما را و او را هدایت کند.

به رساله‌ای کم حجم از شیخ عبدالله غمادی دست یافتم که آن را «القول الممنع فی الرد علی الألبانی المبتدع» نامیده است. صفحاتش از بیست و چهار صفحه کوچک جیبی تجاوز نمی‌کند و در آن برخی نکات را که من بحق ردشان کرده بودم مردود دانسته. وی خطاهایی حدیثی در تعلیقاتش بر رسالهٔ علامه عزین عبدالسلام (بداته السؤل فی تفضیل الرسول) مرتکب شده که من بعداً آن را تحقیق کردم و تعلیقات مفیدی هم بر آن نوشته‌ام و در برخی جاها عدم اطلاع و جهل غماری را نسبت به این دانش نشان داده‌ام و نیز تصور وی را در تخریج احادیث و بیان مراتب آن‌ها از حدیث صحت و ضعف بیان کرده‌ام و پیروی وی را از ترمذی در تحسین احادیث به خاطر ناتوانی وی از تحقیق آن‌ها و تجوید برخی احادیث ضعیف.

اما وی رساله‌اش را به سبب مقابله با من و انتقام باطل از من نوشته است که سزاوار بود رسالهٔ مزبور «القول المقذع» نام می‌گرفت چون موارد فراوانی دشنام و ناسزا و تهمت و افترا وجود دارد که بعضاً در مقدمهٔ جلد سوم الأحادیث الضعیفة (صص ۴۴-۸) بیان کرده‌ام. یکی از این موارد انکار جواز ذکر «صحابه» است همراه نام پیامبر در صلوات بر او در خطبه‌ها و آغاز کتاب‌ها که در این دیدگاه وی با شیعیان همراهی کرده و تیر مستحب دانستن لفظ «سیدنا» در صلوات ابراهیمی که برخلاف تعلیم نبوی است که در این کتاب (صص ۱۶۴) آمده است وی به جای اینکه این تعلیم کامل را که عرصه را بر رأی او تنگ می‌کند پذیرا شود آن را به عنوان حجتی برای تقویت رأیش در انکار آنچه بدان اشاره کرده‌ام گرفته است.

از جمله مسائلی که وی متعرض آن شده به افکارم برخاسته [آنهم با دانش کم و ضعف و استنباط غلطش] مطلبی است که در این کتاب به نقل از ابن مسعود در باب تشهد می‌آید:

فلما قبض (یعنی النبی ﷺ) قلنا السلام علی النبی (وقتی پیامبر رحلت کرد ما می‌گفتیم السلام علی النبی) و این امری توفیقی بوده است. غماری پنج صفحه از کتابچه‌اش را ۱۳ تا ۹۸ سیاه کرده تا به گمان خود ثابت کند که این اجتهاد از خود ابن مسعود و پیروان او بوده است!

از آنجا که در این مقدمه مجال آن نیست که به یک یک مسائل او جواب داده شود به طور موجز به برخی مسائل وی برای استحضار پیروان حق و درون‌ها از آنچه که همه مردم و سلف صالح ما بر آن دست یافته‌اند می‌پردازیم.

واضح است که او عنایتی ندارد به این اصل که صحابه به خاطر علم و تقوا و خوف از خدا و ایمان به ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].^(۱) هرگز «السلام عليك أيها النبي» را به السلام علی النبی تغییر نمیدهند و یا اینکه نمی‌توانند در سلام کردن بر مردگان «والسلام عليكم أهل الديار...» را که پیامبر خود تعلیم داده بود به «السلام علی أهل القبور» تغییر دهند. در این صورت چگونه می‌توان فکر کرد که اصحاب نبی ﷺ مرتکب چنین دستکاریهایی شده باشند آن هم عبدالله بن مسعود که در بین صحابه به شدت و جدیت در مبارزه با بدعت [به هر شکل آن] مشهور بوده و داستان مخالفتش با کسانی که در مسجد حلقه می‌بستند و در وسط هر حلقه مردی بود که به پیرامونیان خود می‌گفت: چنین تسبیح کنید و چنان تکبیر بگویید...

در حالی که در جلو هر یک سنگریزه‌هایی بود که تعداد تسبیح و تکبیرها را با آن می‌شمرند مشهورتر از آن است که بازگو شود (مرجوع شود به رد بر شیخ حبشی) همچنین ابن مسعود گفته است: «اتبعوا ولا تبتدعوا فقد كفيتم عليكم بالأمر العتيق». تعیبت کنید و بدعت نیاورید زیرا (سنت) شما را کافیست. و مانند این توصیه‌ها که از وی نقل شده که در جای خود آمده‌اند. و به ویژه آنکه ثابت است که وقتی وی یارانش را تعلیم می‌داد به خاطر عدم دقت در تلفظ الف و واو تشهد از آنان رنجید کما اینکه ابن ابی شیبہ (۱/ ۲۹۴) و طحاوی (۱/ ۱۵۷) با سند صحیح از وی روایت کرده‌اند. و

^۱ - ترجمه: «و از روی خواهش [نفسانی] سخن نمی‌گوید. آن (قرآن) جز وحی نیست که [بر پیامبر] فرستاده می‌شود».

صحابه‌ای که خود آموزش دیده پیامبر ﷺ بود پس از رحلت وی در سلام فرستادن بر وی در تشهد می‌گفتند: «السلام علی النبی» که عبدالرزاق با سند صحیح خود از عطاء ابن ابی رباح روایت کرده هم چنانکه حافظ ابن حجر نیز گفته است و در این کتاب خواهد آمد.

و از آنجا که چنین نصبی انبساط غماری و پیروان وی را درهم می‌پیچد وی طبق عادتش به ستیزه برخاسته و حدیث را ضعیف می‌شمارد و می‌گوید: «روایت حدیث از ابن جریر همچنان که در «مصنف عبدالرزاق» (ج ۲، ص ۲۰۴) آمده که ابن جریر اهل تدلیس و غیر قابل اطمینان است نمی‌توان از وی چیزی را پذیرفت».

پاسخ وی را به دو گونه می‌توان داد: اول اینکه آری ابن جریر اهل تدلیس است اما صحیح است که از وی نقل شده است که: «إذا قلت: قال عطاء، فأنا لسمعت منه وإن لم أقل سمعت». پس چون گفته شود: «فی قوله عن عطاء» به منزله آن است که گفته شود: قال عطاء. و عدم تصریح وی به استماع آن ضرری نمی‌رساند کما اینکه مشخص است و چه بسا این در اخراج شیخین از حدیث روایت شده از عطاء عذر وی باشد.

دوم آنکه غماری بنا به عادتش در کتمان حقایق از اینکه ابن جریر در باب روایت حافظ از عبدالرزاق گفته است: «خیر لی عطاء» شبهه تدلیس وی برطرف می‌شود. به همین سبب حافظ آن را صحیح دانسته و وی تجاهل کرده. برغماری واجب است که به طور کامل تسلیم این مطلب شود یا اینکه جواب دهد که چرا تصحیح حافظ را از قلم می‌اندازد؟ اما هیچ یک را انجام نمی‌دهد بلکه بنا به ضرب‌المثل عامیانه الهرب نصف الشجاعة عمل می‌کند و در ظاهر امر، روایت حدیث در «المصنف» از خطاهای زیادی است که در اصل آن واقع شده کما اینکه اگر کسی در تعلیقات و بر اسناد آن شیخ اعظمی دقت کند برایش آشکار می‌شود و عجیب آنکه ویراستار در تعلیق بر آن نوشته است: «کنز العمال ۴/۴۶۶۸» همین و بس و اسم آن را هم تحقیق نهاده!

و با مراجعه به این شماره این خبر را در آن دیدم کما اینکه در «الفتح» نیز از روایت عبدالرزاق چنین آمده است: «عن ابن جریر: أخبرنی عطاء» پس بر اعظمی است که متوجه این نکته باشد تا راه را برای سوء استفاده کسانی چون غماری ببندد لیکن چه می‌دانیم؟ چه بسا اعظمیان را عمداً مرتکب شده چون برخلاف مذهبش

است. بنابراین در پیروی از هوای نفس و اعراض از حجت روشن مخالف مذهب با غماری شریک است!

سپس به الجامع الکبیر سیوطی که اصل «الکنزات» مراجعه کردم دیدم که مطابق آن است و روایت بدین شکل ثبت شده است و ثابت می‌شود که غماری از هوای نفس خود پیروی کرده و العیاذ بالله تعالی.

غماری از روی جهل و تکبر [که محلش نزد اهل حدیث مشخص است] وقتی من لحن ابن مسعود را که آن هم براساس دستور پیامبر بوده و عایشه، آنان را تعلیم می‌داده که در نماز السلام علی النبی بگوئید تأیید کردم، کما اینکه به دو منبع خطی که غماری در خواب هم آن‌ها را ندیده است استناد کرده بودم در صفحه ۱۵ رساله‌اش چنین آورده: و این سخن دلالت دارد بر جهل فراوان وی که آن سخن عجیب را (خبر عایشه) را به البیراج و المخلص نسبت می‌دهد. خداوند البانی را از جهلش نجات دهد. با اینکه آن در مصنف ابن ابی شیبه و مصنف عبدالرزاق است.

خواننده منصف در خصوص میزان وقاحت وی عنایت دارد که چگونه نسبت جهل به من می‌دهد آن هم به خاطر آنکه از دو منبعی که وی آن‌ها را نمی‌شناسد مطلبی آورده‌ام. و به جای آنکه در برابر لحن خلق خاضع شود یا دست کم جوابی علمی ارائه دهد باز پذیرای حق نمی‌شود! هیات که او به دام جهلی افتاده که عوام هم در آن نمی‌افتند. فالله المستعان.

و از جمله فریبکاری‌های وی در حق خوانندگان این لحن اوست در صفحه پانزده که طبرانی با اسناد صحیح از شعبی روایت کرده که گفته است: ابن مسعود پس از «السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته» عبارت «السلام علینا من ربنا» را می‌گفت. بعداً غماری می‌گوید: «این جمله را ابن مسعود بنا به اجتهاد خود افزوده بنابراین تغییر صیغه سلام از خطاب به غایب اجتهاد اوست.

پاسخ وی را در شش قسمت می‌توان داد:

۱- سخت آنکه باید به او گفت: خانه از پای‌بست ویران است. خواجه در فکر نقش ایوان است. چرا که این خبر از ابن مسعود صحیح نیست بلکه فقط از وی روایت شده است. و اما اینکه غماری گفت است: «با اسناد صحیح از شعبی» در واقع فریب دادن خوانندگانی است که متوجه عمق و ماهیت لحن حيله‌آمیز وی نیستند. به جای آن چرا نگفته است اسناد آن از ابن مسعود صحیح است؟!

این را نمی‌گویند زیرا می‌داند شعبی، که اسمش عامر ابن شراحیل است آن را همان‌طور که ابن ابی حاتم و دارقطنی و حاکم و مزی و علائی و ابن حجر و دیگران گفته‌اند از ابن مسعود نشنیده و این راز اقتضای همیشه است در مجمع الزوائد (۲/ ۱۴۳) بعد از آنکه آن را به طبرانی نسبت داده (۹/ ۲۷۶ / ۹۱۸۴) و اینکه گفته شده «ورجاله رجال الصحيح» آن را صحیح ندانسته زیرا از او و دیگری به مفهوم آن نیست که آن صحیح است به طوری درجای دیگری هم بدان پرداخته‌ام. لذا به فریب دادن خوانندگان پناه آورده و نگفته: «اسناد صحیح عن ابن مسعود» زیرا اگر چنین می‌گفت رسوا می‌شد.

دوم: وی با جدل سعی کرده نشان دهد آن از قول ابن مسعود صحیح است. این به معنای این است که وی در سلام دادن به شکل غایب و اجتهادش تنها بوده است. پس سایر صحابه‌های دیگر با او موافق بوده‌اند [که ام‌المؤمنین عایشه هم از آنان است] چه می‌شود کرد؟ آیا آن‌ها همگی در برابر نص اجتهاد کرده‌اند؟! و غماری تنها عارف به نص و ملتزم به آن است؟! با اینکه وی با افزودن (سیادت) در صلوات ابراهیمی فراوان با نص به مقابله برخاسته است. بی‌شک تنها چیزی که او را بر ارتکاب چنین تناقضی واداشته هوا و هوس است. والله المستعان.

سوم: آنکه وانمود کرده همه آنان اجتهاد کرده‌اند. در این صورت باید پرسید، آیا همه آنان خطا کرده‌اند و تنها تو و طرفدارانت درست عمل کرده‌اید؟!

چهارم: عبارت «فهذه الجملة زادها...» خطای محض است. از نظر اهل بلاغت و نحو هر عبارتی شامل مسند و مسند الیه است اما در اینجا چیزی از آن جز «من ربنا» نیست آیا این جمله علاوه غماری است که خود را در بعضی نوشته‌های اخیرش تجدیدگر بلامنازع این قرن معرفی کردند یا بازاریاب تدلیس بر خوانندگان و به وهم افکندن آسمان که گویا ابن مسعود در تشهد جمله‌ای تام افزوده است. در حالی که از ابن مسعود بعید است که در تعالیم نبوی ﷺ حرفی افزوده باشد. این امکان ندارد زیرا ابن مسعود خود یارانش را از آن باز می‌داشت!

پنجم: تردیدی نیست که این عبارت زائد نمی‌تواند از ابن مسعود ﷺ باشد که دلیلش به خاطر انقطاع اسناد آن و منافاتش با سیره وی که حرص وی بر اتباع از پیامبر و نهی شدیدش از بدعت او بود. چنانکه اجازه نداد که در تشهد «وحده لا

شریک له» افزوده شود که خواهد آمد و این قول از وی مشهود است که «اَقْتَصَادٌ فِي سَنَةِ خَيْرٌ مِنْ اجْتِهَادٍ فِي بَدْعَةٍ». کم کاری در سنت بهتر از پرکاری در بدعت است.

ششم: اینکه غماری ذکر کرده که بیهقی در سنن خود از عایشه رضی الله عنها آورده که گفت: تشهد پیامبر ﷺ چنین است که: «التحيات لله... تا آخر و از نووی نقل است که گفته: «إسناد جيد وهو يفيد أن تشهد النبي ﷺ مثل تشهدنا وهي فائدة حسنة». اما به نظر من اینکه می‌گوید: «إسناده جيد» چنین نیست زیرا در سلسله راویان آن، صالح ابن محمد ابن صالح تمام وجود دارد که به عدالت شهرتی ندارد که بخاری آن را در «التاريخ» (۲۹۱/۲/۲) آورده است و اسناد او را در روایتش از پدرش و از سعد ابن ابراهیم از عامر ابن سعد از پدرش آورده که: قال النبي في سعد بن معاذ، قال البخاري: وخالفه شعبة عن سعد عن أبي أمامة بن سهل عن أبي سعيد عن النبي ﷺ... وهذا أصح». و هیچ جرح و تعدیلی در باب آن نیاورده و اینکه بین او و پدرش محمد بن صالح [که از ثقات بود] اختلاف بود و در امانتداری او حرف هست که ممکن از پسرش صالح باشد. به هر حال این مسأله مجهول است و درست نیست که اسناد آن را همچون آن محکم دانست. به ویژه آنکه حافظ ابن حجر همین حدیث عایشه را به خاطر وقف تبعیت دارقطنی ضعیف می‌داند.

(ر.ک: التخليص (۵۱۴/۳) و در باب لحن نووی که گفته: «مثل تشهدنا». مقصود تشهد مذهب شافعی است که از روایت ابن عباس گرفته‌اند در حالی که چنان نیست که می‌گوید: چون در تشهد آنان «المباركات» هست که در حدیث عایشه نیست بلکه دقیقاً دو لفظ هم مانند حدیث ابن مسعود است.

آری قبل از این روایت، روایت دیگری نزد بیهقی است از عایشه که در آن به جای «المباركات» «الزكات» آمده «والسلام على النبي» که با صیغه غایب است و این ردی است بر فتنه غماری و مکر و فریب وی. اگر در او اندکی انصاف و گرایش به حق باشد. و از آنچه گفتیم برای خوانندگان تدلیس دیگری از وی آشکار می‌شود زیرا هیچ رابطه‌ای در سخن نووی با آنچه ما گفتیم وجود ندارد. زیرا نووی رحمته الله در عبارتش در صدد ترجیح لفظ «السلام عليك» است بر «السلام على النبي» و غماری هم درصدد ترجیح تشهد ابن عباس بر تشهد ابن مسعود است اما از نظر من این امر وسیع است.

اگر نمازگزار به هر شکل ثابتی که از پیامبر ﷺ روایت شده باشد تشهد را بخواند مطابق سنت رفتار کرده است اگر چه تشهد ابن مسعود صحیح‌ترین روایت است به اتفاق علما، زیرا روایت وی به اتفاق راویان با لفظی واحد و بدون حرفی زائد و بدون نقص نقل شده است. بنابراین چه ذکر «السلام عليك أيها النبي» در زمان حیات پیامبر ﷺ و چه «السلام على النبي» پس از رحلت ایشان هر دو منوط به امر پیامبر ﷺ بوده است. (او توقیفی) و به همین لحاظ است که عایشه آنان را با صیغه غایب یاد می‌داد.

به خاطر مسائلی این چنین به نظر ما در تشخیص راه صواب راهی و مراجعه به سلوک سلف صالح و به ویژه صحابه پیامبر ﷺ نداریم و ما همیشه در درسها و بحثهای خود اصرار داریم بر اینکه هر گاه مردم را به عمل به کتاب و سنت دعوت کنیم اکتفا به آن بسنده نیست. بلکه باید این عبارت یا قید را هم بدان افزود که «علی منهج السلف الصالح» تا ادله شرعی را براساس آن برپا بداریم و چاره‌ای جز آن نیست خصوصاً در این ایام که دعوت به کتاب و سنت در میان همه گروه‌ها و دعوتگران با هر گرایش و سلیقه‌ای متداول شده است و گاهی در میان آنان افرادی یافت می‌شوند که عملاً با سنت دشمنی می‌ورزند و گمان می‌کنند که دعوت به سنت تفرقه آفرین است. عیاداً بالله منهم.

از خدای تعالی می‌خواهم که ما را بر سنت نبوی زنده گرداند و بر آن بمیراند و ما را پیرو کسانی گرداند که خداوند آنان را اینچنین ستوده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]^(۱). و نیز از کسانی که درباره‌شان فرموده:

^۱ - ترجمه: «و پیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود شد و [آنان نیز] از او خشنود شدند. و برایشان باغ‌هایی که فرودست آن جویباران روان است آماده ساخت که در آنجا همیشه جاودانه‌اند. این کامیابی بزرگ است.»

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰]^(۱).

و در پایان از خداوند می‌خواهیم که با چاپ جدید صفة الصلاة به برادران مسلمان در اطراف و اکناف جهان نفع برساند نفعی بیش از چاپ‌های سابق آن. إنه سمیع مجیب والحمد لله أولاً و آخراً و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم.
(عمان، ۱۷ شعبان ۱۴۱۰).

آماده تنظیم فهرست کتاب بودم که به جزوه کوچکی به نام «رسالة الرفع والضم في الصلاة» اثر احمد ابن مسعود سیایی (از اباضیه) برخوردیم که به انحراف از سنت معروفانند. در این رساله که به کوشش «مدیریت امور عمومی اسلامی وزارت عدل و اوقاف» (یعنی اباضیه) طبع شده، به صراحت جرأت بیان آن را نداشته است و اگر چنین نبود چرا از آن ابا می‌کرد؟

مؤلف هم فردی است گمنام و در علم و ارشاد مسلمان‌ها پایگاهی و جایگاهی ندارد چرا که به گمان وی احادیث «رفع و قبض» همه ضعیفه یا موضوعه‌اند (ص ۱۴) حال آنکه بر اساس نیل الأوطار شوکانی حتماً باید بداند که این احادیث متواترند که بعضی از آن‌ها را صحیحین تخریح کرده‌اند کما اینکه خواننده در این کتاب در جای خود خواهد دید.

اما وی با خیانت در نقد و نقل و با سندترین دلایل در احادیث صحیحه و امامان راوی طعنه می‌زند. نمونه‌های آن فراوان که مجال برای آن‌ها در اینجا نیست ولی برای نمونه به یکی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم، وی با نقلش از ابن عمر رضی الله عنهما در باب افراشتن دست‌ها، صحیحین را ضعیف دانسته است. (ص ۱۸).

و می‌گوید: «فيه الزهري، قال الذهبي في الميزان: إنه كان يدلس!» که در این نقل قول، خیانت علمی کرده زیرا، سخن ذهبی «قيد في النار» را هم دارد که این اباضی برای

^۱ - ترجمه: «و آنان راست که پس از اینان آمدند. [انصار] می‌گویند: پروردگارا، ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، بیامرز. و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا تویی که بخشنده مهربانی»

گمراه ساختن خوانندگان آن را حذف کرده زیرا براساس امر نادر نمی‌توان حکمی صادر کرد. چنانکه بر اهل علم پوشیده نیست سپس وی از منزلت و جایگاه امام زهری نزد مسلمین تجاهل می‌کند؛ منزلتی که حافظ در «تهذیب» بر «التقریب» درباره‌اش گفته است: «الفقیه الحافظ، متفق علی جلالته و إتقانه».

کما اینکه از تصریح زهری به روایت کردن از «صحیح البخاری در قم ۷۳۶» و غیره تجاهل می‌کند. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ [ق: ۳۷]^(۱).

^۱ - ترجمه: «بی‌گمان در این [موضوع] برای کسی که دلی دارد و در حالی که گواه [حقانیت وحی] باشد [به آن] گوش بسپارد، پندی هست».

مقدمه چاپ دهم^۱

الحمد لله رب العالمين؛ والصلاة والسلام على نبيه الصادق الأمين وعلى آله وصحبه
الغرميامين ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين.

اما بعد، كتاب حاضر چاپ دهم «صفة صلاة النبي ﷺ من التكبير إلى التسليم كأنك
تراها» است. در شکل نو و تازه. ناشر آن برادر فاضل استاد زهير شايوش چنين
مصلحت دید که آن را به شکل تازه و زیبایی به خوانندگان گرامی عرضه بدارد. ناشرین
آزمند و طمّاع به چاپ و انتشار غیرقانونی آن دست یازیده بودند و به مؤلف و ناشر ضرر
رساندند. در حالی که برای سودی که از این راه به دست آوردند هیچ زحمت و رنجی
نکشیده بودند. پیامبر ﷺ فرموده است:

«لَا يَجِلُّ مَالُ امْرِئٍ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسٍ مِنْهُ»^۲، و در حجة الوداع هم فرمود: «أَلَا إِنَّ
دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا وَكَحُرْمَةِ شَهْرِكُمْ
هَذَا وَكَحُرْمَةِ بَلَدِكُمْ هَذَا»^۳.

^۱ - در اصل و در عنوان این مقدمه «چاپ چهاردهم» ذکر شده بود که این تغییر از ترفندهای المكتب
اسلامی بود. برای به اشتباه انداختن خوانندگان و برانگیزاندنشان به خرید آن با این وجوه وقتی
خواننده چند سطری را می خواند در سطر چهارم به این عبارت «اما بعد، کتاب حاضر، چاپ دهم
... است» برمی خورد!

من نیز عنوان مناسب و درست آن (چاپ دهم) را دوباره قرار دادم و آن در سال ۱۴۰۱ هجری
چاپ شده بود که چه بسا این تاریخ در آخر آن باشد. سپس ناشر به صلاح دید خود آن را حذف
کرد کما اینکه تاریخ همه مقدمه ها را حذف کرده بود و من با استعانت از چاپهای سابق آن
تاریخها را برگرداندم.

^۲ - «صحيح الجامع الصغير وزيادته» (۷۵۳۹).

^۳ - همان (۲۰۶۴).

و نیز احادیث دیگری که بیانگر اهمیت حفظ و صیانت حقوق و اموال مردم است. کاش چون گذشته کسی می بود که مانع از این کارها باشد یا حاکمی که قیام به عدل کند چنانکه یکی از سلف گفته است:

«إن الله يزع بالسلطان ما لا يزع بالقرآن».

جای تأسف است که حق تألیف و نشر نزد کفار غربی رعایت می شود اما در کشورهای اسلامی و نزد مسلمان ها این چنین پایمال می شود. ولله المستعان.

در این چاپ افزوده های زیادی آمده که در چاپ های سابق نبوده. خوانندگان میان این چاپ با چاپ های قبلی مقابله ای بکنند به تفاوت های مزبوری پی خواهند برد. برای نمونه سخن قاضی عیاض مالکی در خصوص سنت و نهادن دست بر سینه در قیام در نماز و یا سخن امام احمد در مشروعیت استعاذه به شکل «أعوذ بالله السميع العليم...» که نزد عامه نمازگزاران متروک است یا حداقل مشهور نیست یا صلوات بر پیامبر ﷺ در آخر قنوت وتر در خلافت عمر رضی الله عنه و موارد دیگر.

مناسب دیدم که در این چاپ، مقدمه چاپ پنجم را نگه دارم به خاطر بعضی تعلیقات کتاب جا داده ام.

و از خدای تعالی مسألت دارم که با این کتاب به برادران و خواهران مسلمانم در همه جای دنیا نفع برساند و از آنچه به ما اندوه می رساند دور بدارد.

إنه سميع مجيب. وصلى الله على محمد النبي الأمي وعلى آله وصحبه وسلم.

مقدمه چاپ پنجم

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً بعده ورسوله وصلاة الله وسلامه عليه وعلى آله وصحبه وإخوانه أجمعين إلى يوم الدين.

اما بعد، این چاپ پنجم صفة صلاة النبي ﷺ است، [که پس از آن که نسخ چاپ‌های قبلی نایاب شده بود و در پی درخواست و نیاز دوستداران] به خوانندگان عزیز در جهان اسلام تقدیم می‌دارم. در چاپ حاضر دوباره کتاب بررسی و ویراستاری شده و نتیجه مطالعات مستمر و توغلام در کتب خطی و چاپی مربوط به دانش حدیث را در آن به کار بردم و بر خود واجب دیدم که خوانندگان را از نتیجه کارم محروم نسازم تا آنان نیز در این طریق و افزایش دانش همراه من باشند. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵]^(۱).

همچنین کتابنامه مؤلف را که در چاپ قبلی اشتبهاً نیامده بود، بدان افزودیم که تعداد مآخذ مورد استفاده در این چاپ به صدوپنجاه کتاب و اثر معتبر رسیده است. حدوداً یکسال قبل و پیش از چاپ پنجم به رساله‌ای پنجاه و هفت صفحه‌ای در قطع کوچک زیر عنوان، «التبیهات علی رسالة الألبانی فی الصلاة» از شیخ حمود ابن عبدالله تویجری حنبلی نجدی برخوردیم که به سال ۱۳۸۷ هجری قمری در ریاض به چاپ رسانده بود؛ یعنی در همان سال که کتاب حاضر برای بار چهارم منتشر شد. با علاقه و اخلاص آن را در دست مطالعه گرفتیم اما وقتی از خواندن آن فراغت یافتیم دیدیم که وی در سیزده مسأله با من مناقشه دارد که چهار مورد از آن‌ها به اصل کتاب مربوط نمی‌شود بلکه به حواشی آن مربوط است.

^۱ - ترجمه: «و از دانش جز اندکی به شما نداده‌اند».

ردیهای مبسوط بر رساله وی نگاشتم که اگر امکان چاپ بیابد جمش سه برابر کار وی خواهد بود. برای من روشن شد که شیخ (حفظه الله) در مذهب حنبلی متعصب و سخت‌گیر است و این نکته برای دیگران نیز ثابت و روشن است که وی در علم حدیث و طرق و علل و رجال آن تبحر ندارد لذا درست نبود که وی در مسائل دیگر کتاب که موضوع اصلی آن را تشکیل می‌داد با من وارد مناقشه و مجادله علمی شود. البته این مقدمه و مجال آن را ندارد که به طور مفصل به همه آن‌ها بپردازم و چنانکه اشاره شد در ردیه مزبور به طور مفصل آمده است ولی بنا به مشیت نمونه خروار است یکی از آن‌ها را می‌آوریم تا خواننده متوجه شود که شیخ در دانش حدیث چقدر علم دارد:

در صفحات ۱۴ تا ۱۷ رساله اش وی قول ابن عباس را در باب این حدیث ثابت از وی آورده که «السنة أن یقرأ فی الجنائز بفتح الکتاب» که در روایتی «وسورة» اضافه آمده است و اظهار داشت که این زیادی (یعنی «وسورة») که در صفحه ۱۰۳ چاپ چهارم کتاب آمده ضعیف است و به خاطر آنکه شاذ است ثابت نمی‌باشد. هیشم ابن ایوب هم که از ثقات در باب مطلب زیادی مزبور (یعنی «وسورة») آن را پذیرفته که اسامی‌شان همراه با تخریج آن‌ها به ترتیب ذیل است:

اول: سلیمان ابن داود هاشمی که ابن جارود در «المنتقی» به شماره ۵۳۷ آن را تخریج کرده.

دوم: ابراهیم ابن زیاد خیاط بغداد که باز ابن جارود بشماره (۵۳۷) آن را تخریج کرده.

سوم: محرز ابن عون هلالی که أبویعلی موصلی در مسندش (ق ۱/۱۴۱ / ۲) آن را تخریج کرده.

چهارم: ابراهیم ابن حمزه زبیری که بیهقی آن را در «السنن الکبری» (۳۸/۴) تخریج کرده.

همه این متابعات از حیث اسناد صحیح‌اند که امام نووی در «المجموع» (۵/ ۲۳۴) به صراحت سه مورد از آن‌ها را صحیح می‌داند و عسقلانی هم در التلخیص الحبیر بدان اقرار دارد.

همه این چهار ثقات و نیز پنجمین آنها یعنی هیثم ابن ایوب اتفاق نظر دارند بر اثبات مطلب زیادی آن (یعنی «سوره») در حدیث مزبور. حال قضاوت را به خواننده اهل دقت می‌سپاریم و می‌پرسیم که چرا شیخ ادعا می‌کند که به خاطر خبر واحد بودن آن، حدیث هیثم ضعیف است؟!

البته مسأله به همین جا ختم نمی‌شود. این مطلب زیادی از طریق امام یعنی از ابن عباس روایت شده است. اولی محور نقل ثقات مزبور بوده که طلحه ابن عبدالله ابن عفو از ابن عباس روایت کرده بود اما دومی حدیثی است از طریق زیدابن طلحه تیمی که می‌گوید: «سمعت ابن عباس ...» که حدیث را با مطلب زیادی آن ذکر می‌کند. عبدالله بن محمد ابن سعید ابن ابی مریم در «ما أسند سفیان ابن سعید ثوری (۲/۴۰۱۰) و ابن جرور در «المنتقی» (۵۳۶) نیز با اسناد صحیح آن را تخریح کرده‌اند.

و حدیث «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِقِرَاءَةِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ فَمَا زَادَ» یعنی: هیچ نمازی نیست جز با قرائت سوره فاتحه، نیز درستی آن را تأیید و تقویت می‌کند. و قطعاً نماز بر جنازه فرض کفایت است که در عموم این حدیث جا می‌گیرد در حالی که اصحاب شیخ استدلالشان از آن تنها وجوب قرائت فاتحه است در نماز جنازه ولی عبارت «فما زاد» دلالت دارد بر مشروعیت قرائت سوره پس از فاتحه در نماز جنازه و این همان چیزی است که شوکانی در نیل الأوطار (۵۳/۴) ذکر کرده است که لابد جناب شیخ از آن اطلاع دارند ولی چون برخلاف مذهبش است حتماً تمایلی بدان ندارد! واللہ اعلم.

و این نشان می‌دهد که تعصب و جمود مذهبی و دفاع و حمایت از آن چنانکه مخالف سنت باشد درد مزمن و جانکاهی است که در قلوب مردم در همه بلاد و کشورهای اسلامی ریشه دوانیده است جز اندک کسانی که خداوند آنان را از این آسیب حفظ کرده است.

در پایان من از جناب شیخ تویجری به خاطر عنایتشان به این کتاب و نیز علاقه وافرشان به ارشاد خوانندگان و طلاب و نیز تلاششان برای کشف خطاهای کتاب [برحسب رأی خود] تشکر می‌کنم. اگر چه وی چنانکه اشاره شد به خطا رفته است اما در چهار مورد نظرات ایشان را پذیرفته‌ام که عبارتند از: ۱- دعای بعد از تشهد در اقرار به گناه و معصیت که البته در چاپ سوم به سال ۱۳۸۱ یعنی شش سال قبل از چاپ رساله شیخ اصلاح کرده بودم.

۱- شیخ در خصوص سخن من در مقدمه چاپ دوم کتاب در باب صلاة که گفته بودم «أنها أعظم ركن من أركان الإسلام» گفته‌اند: «لأبد من تقييد ذلك بما بعد الشهادتين» من با نظر ایشان مخالفتی ندارم و از آنجا که گفته‌اند: «دع ما يريك إلی ما لا يريك» (چیزی را که تو را به شک می‌اندازد کنار بگذار و به سوی آنچه تو را به شک نمی‌اندازد برو). که به توصیه وی عمل کرده‌ام و در مقدمه مشارالیه از آن برگشته‌ام. و قید مزبور نیز صراحتاً در آخر فصل «شبهات و پاسخ‌های آن» آمده است که چشمان شیخ بدان روشن خواهد شد.

۳- در تفسیر جمله «والشر ليس إلیک» در دعای توجه برای تحقق نظر شیخ به «لأنه ليس في فعله تعالی شر» عدول کرده‌ام و منظورم از شر، فعل باری تعالی نبوده است و اگر چه تفاوت چندانی بین دو عبارت نمی‌بینم که در ردیه مزبور مفصل بحث کرده‌ام.

۴- از «البدائع» مطلبی نقل کرده بودم در خصوص بلند کردن دست‌ها به هنگام سجود و گفته بودم: به نقل از ابن الأثرم که شکل صحیح آن الأثرم است که آن را تصحیح می‌کنم و همچنان که شیخ اشاره کرده‌اند احتمالاً وی ابوبکر احمد ابن محمد امین‌هائی طائی است والله أعلم.

امیدواریم خداوند امکان نشر جوایبه به شیخ تویجری را فراهم سازد. زیرا در آنجا به طور مفصل به مسائل وارده در کتاب پرداخته شده و به ویژه به رساله الصلاة امام احمد تذکر داده‌ایم که انتساب آن به امام احمد صحیح نیست و حتی حافظ ذهبی درباره آن گفته است: «أخشی أن تكون موضوعة».

از خداوند بزرگ مسألت می‌کنم که امکان نشر و توزیع این کتاب را بیش از پیش برایمان میسر سازد و به استاد فاضل زهیر شاولیش، صاحب المکتب الإسلامی جزای خیر دهد و برای من و او اجر و ثواب بنویسد. إنه خیر مسؤول.

الآن مقدمه‌ای بر کتاب تقدیم می‌دارم که حاوی نکات مهمی است در بیان انگیزه تألیف و روش علمی و دقیق آن که در نوع خود بی‌نظیر است که آن را به تاریخ ۱۳/۶/۱۳۷۰ هجری همراه با فصل مهمی تحت عنوان «مشبهات و جواب به آنها» نوشته بودم که بدین ترتیب آن را در تاریخ ۱۳۸۱/۵/۲۰ هجری بدان الحاق کردم.

امیدوارم خداوند متعال به وسیلهٔ این کتاب به بسیاری از بندگان صالح خود سود برساند و ما را در زمرهٔ آنان و تحت لوای پیامبرمان محمد ﷺ محشور گرداند.

دمشق، ۱۳۸۹/۱۰/۲۸

محمد ناصرالدین البانی

پیشگفتار مؤلف بر چاپ اول

سپاس و ستایش خدایی راست که نماز را بر بندگانش واجب کرد و آنان را به اقامه و بر پای داشتن آن به وجهی نیک امر نمود؛ خدایی که کامیابی و رستگاری را درگرو خشوع و فروتنی در نماز نهاد و آن را جدا کننده ایمان از کفر و بازدارنده از فحشا و زشتی قرار داد.

و درود بر پیامبرمان محمد ﷺ که خدای متعال وی را این چنین خطاب کرد:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ٤٤].

«و قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که برای مردم فرو فرستاده شده برایشان بیان کنی».

پس به بهترین وجه این وظیفه را به انجام رساند و از ادای آن [کما هو حقه] برآمد. در میان تمامی وظایفش، نماز مهم‌ترین وظیفه‌ای بود که وی با گفتار و کردار به تبیینش پرداخت. به طوری که حتی یک بار بر منبرش نماز گزارد، قیام کرد و به رکوع رفت؛ آن گاه فرمود: «إِنَّمَا صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتُمُوا وَلِتَعَلَّمُوا صَلَاتِي»^۱. «این کار را کردم تا به من اقتدا کنید و نمازم را فرا گیرید». لذا اقتدا و پیروی از نماز خود را بر ما واجب نمود و فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»^۲، «به همان گونه که نماز گزاردن مرا دیدید، نماز بگزارید». و به کسی که چون خودش نماز می‌گزارد بشارت داده که او را نزد خداوند، عهد و پیمانی است که وی را داخل بهشت می‌کند. «خَمْسُ صَلَوَاتٍ افْتَرَضَهُنَّ اللهُ تَعَالَى مِنْ أَحْسَنَ وَضُوءَهُنَّ وَصَلَاةٍ لَوْ فُتِهِنَّ وَأَتَمَّ رُكُوعَهُنَّ وَخُشُوعَهُنَّ كَانَ لَهُ عَلَى اللهِ

^۱ - بخاری و مسلم این حدیث را آورده‌اند و در بخش «قیام» به طور کامل خواهد آمد.

^۲ - بخاری و مسلم آن را آورده‌اند و در کتاب «إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل» (شماره

عَهْدُ أَنْ يَغْفَرَ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى اللَّهِ عَهْدٌ إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ»^۱.
 «خداوند ﷻ پنج وعده نماز را واجب کرده، هر کس وضوی آن‌ها را به خوبی بگیرد و نمازها را به وقت و به هنگام بگزارد و رکوع و سجود و خشوع آن‌ها را کامل کند، خداوند عهد کرده که وی را بیامرزد و هر کس که چنین نکند خدا او را بر عهدی نیست؛ اگر خواست می‌بخشایدش و اگر نه، عذابش دهد».

و درود بر خاندان و یاران پرهیزگار نیکوکارش؛ آنان که بازگو کننده شیوه عبادت، نماز، گفتار و رفتار وی برای ما بوده و تنها آن را روش و الگوی خود قرار داده‌اند و درود برآنانی باد که از ایشان پیروی می‌کنند و راهشان را می‌پویند تا روز قیامت.

چهار سال پیش، چون از مطالعه بخش نماز «الترغیب والترهیب» اثر حافظ منذری خدایش رحمت کند و نیز تدریسش به جمعی از دوستان فراغت یافتیم، جایگاه والای نماز در اسلام و اجر و فضل کسی که آن را به نحو احسن برپا بدارد، برای من و سایر دوستان روشن گشت. البته کمی و بیشی پاداش نماز، بسته به نزدیکی یا دوری آن از نماز پیامبر، متفاوت است؛ به طوری که این سخن حضرت اشاره به همین نکته دارد:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَصِلُ الصَّلَاةَ مَا يَكْتَبُ لَهُ مِنْهَا إِلَّا عَشْرَهَا تُسْعُهَا تُمْنُهَا سُبْعُهَا سُدُسُهَا حُمْسُهَا رُبْعُهَا ثُلُثُهَا نِصْفُهَا»^۲. «همانا بنده که نماز می‌گزارد برایش جز یک دهم یا یک نهم یا یک هشتم یا یک هفتم یا یک ششم و یا یک پنجم یا یک چهارم یا یک سوم و یا نصف اجر و پاداش آن نوشته نمی‌شود».

از این رو به دوستانم گفتم که ما نخواهیم توانست حق نماز را آن گونه که شایسته است به طور کامل یا حتی ناتمام، ادا کنیم مگر آنکه شیوه نماز پیامبر و واجبات و آداب و هیأت‌ها و دعاها و اذکار وی را به طور مفصل و دقیق بیاموزیم و در تطبیق عملی آن با نماز وی، آزمندانه بکوشیم. در این صورت می‌توان امید داشت که نمازمان ما را از فحشا و زشتی باز خواهد داشت و نیز می‌توان امیدوار بود که آنچه در مورد اجر و پاداش نماز در کتاب و سنت آمده، ما را شامل خواهد شد.

^۱ - به عقیده نگارنده این، حدیثی است صحیح که تعداد زیادی از ائمه آن را صحیح دانسته‌اند و من آن را از «صحیح ابوداود» (۴۵۱ و ۱۲۷۶) استخراج کرده‌ام.

^۲ - حدیثی است که ابن مبارک در «الزهد» (۲-۱/۲۱/۱۰) و ابوداود و نسائی با سند حسن روایتش نموده‌اند و من آن را از «الصحیح» (۷۶۱) استخراج کردم.

شناخت این امر به تفصیل بر بسیاری از مردم و حتی بسیاری از علما، به سبب مقید بودنشان به مذهبی خاص دشوار است. آنان که به خدمت به سنت پیامبر و تدوین و فهم آن مشغولند می‌دانند که در هر مذهبی از مذاهب، سنت‌هایی است که در دیگر مذاهب نیست و در همه این مذاهب اقوال و کرداری است که نسبت دادن همه آن‌ها به پیامبر نمی‌تواند جائز باشد که بیشتر در کتب متأخران یافت می‌شود.^۱ و

^۱ - ابوالحسنات لکنوی در کتابش «النافع الكبير لمن يطالع الجامع الصغير» پس از ذکر مراتب کتب فقه حنفی و شناساندن کتاب‌هایی که قابل اعتمادند و آنهایی که محل اعتماد نیستند (در صص ۱۲۲-۱۲۳) می‌گوید: تمام آنچه را که در رابطه با مراتب تصنیفات فوق یاد کردیم برحسب مسایل فقهی است نه احادیث نبوی موجود در آن‌ها. چه قدر بسیاری از کتاب‌هایی که محل اعتماد فقهای بزرگ‌اند لیکن مملواند از احادیث موضوعه، به ویژه کتاب‌های فتاوی. بدون تنگ نظری به این نتیجه می‌توان رسید که صاحبان این کتاب‌ها هر چند اشخاص کاملی بوده‌اند لیکن در نقل اخبار، سهل انگاری داشته‌اند. از جمله احادیث موضوعه بلکه باطل که در برخی کتب این بزرگان آمده حدیثی است که «من قضی صلوات من الفرائض فی آخر جمعة من رمضان کان ذلك جابرا لكل صلاة فائتة من عمره إلى سبعین سنة» «کسی که نمازهای واجب فوت شده را در آخرین جمعه ماه رمضان قضا کند تمام نمازهایی را که در طول عمرش به اندازه هفتاد سال نگزارده جبران کرده». لکنوی [خدایش رحمت کند] در کتاب «الآثار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة» پس از بیان این حدیث در صفحه ۳۱۵ می‌گوید: علی قاری در کتاب «موضوعات الصغری» و «الکبری» می‌نویسد: به طور حتم این حدیث باطل است چون مخالف اجماع است. هیچ عبادتی نمی‌تواند در جای عبادتی که سالهاست انجام نشده و فوت گشته قرار گیرد و منزلت آن را داشته باشد. بنابراین روایت شدن آن نیز توسط صاحب «النهاية» و دیگر شارحان «الهدایة» نمی‌تواند معتبر باشد، زیرا هیچ یک از آنان محدث نیستند. همچنین آنان این حدیث را به یکی از تخریح کنندگان (محققان حدیث) [سناد نداده‌اند.

شوکانی هم در «الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة» شبیه همین مطلب را ذکر می‌کند و می‌گوید: بی‌گمان این حدیث، موضوع و جعلی است و من در هیچ یک از کتبی که احادیث موضوع را در آن جمع کرده‌اند نیافتم، لیکن نزد گروهی از فقیه نمایان معاصر در شهر صنعا این حدیث شهرت دارد و بسیاری از آنان نیز بدان عمل می‌کنند. نمی‌دانم چه کسی این حدیث را برای آنان ساخته و پرداخته است. خداوند دروغگویان را رو سیاه کند (صفحه ۵۴). سپس لکنوی می‌نویسد: به منظور اثبات ساختگی بودن این حدیث [که در کتاب‌های اوراد و عبادات با الفاظی گوناگون به طور مختصر یا طولانی با دلایل عقلی و نقلی یافت می‌شود] رساله‌ای به نام «ردع الإخوان عن محدثات آخر جمعة رمضان» تألیف کرده‌ام که مطالبش برای روشن ساختن این موضوع سودمند است و مطالعه‌اش لازم؛ و در این زمینه رساله‌ای نفیس و گرانبه‌است. نگارنده

می‌بینیم که غالباً هم بر انتساب آن‌ها به پیامبر اصرار می‌کنند^۱. به همین دلیل علمای علم حدیث [خداوند جزای خیرشان دهد] کتاب‌هایی را که به «تخریج» معروفند تدوین کرده‌اند که به توضیح و تبیین صحت یا ضعف و یا جعلی بودن حدیث می‌پردازند؛ مانند کتاب، «العناية بمعرفة أحاديث الهداية» و «الطرق والوسائل في تخریج أحاديث خلاصة الدلائل» که هر دو اثر شیخ عبدالقادر بن محمد قرشی حنفی است و «نصب الراية لأحاديث الهداية» از حافظ زلیعی و مختصر آن «الدراية» از حافظ ابن حجر عسقلانی و «تلخیص الحیر فی تخریج أحادیث الرافعی الکبیر» باز از ابن حجر عسقلانی و کتاب‌های دیگری که ذکر نمایشان سبب اطالة گفتار است.

از آن رو که شناخت این مسائل به تفصیل برای اکثر مردم دشوار است کتاب حاضر را برای آنان تألیف کردم تا کیفیت نماز پیامبر ﷺ را یاد بگیرند و با آن هدایت یابند با امید به عنایت پروردگار و براساس وعده‌ای که پیامبر عزیز ﷺ فرموده‌اند: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورٍ مَنْ تَبِعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا». «کسی

گوید: ورود این گونه احادیث باطل در کتب فقها است که اعتماد به دیگر احادیث موجود در آن‌ها را که به کتب معتبر حدیث اسناد داده نمی‌شوند، از بین می‌برد. سخن علی قاری نیز به همین مطلب اشاره داشت. لذا بر مسلمانان واجب است که حدیث را از متخصصان آن بگیرند، چنانکه از قدیم گفته‌اند: «أهل مكة أدرى بشعابها» «مردم مکه بهتر از سایرین، گردنه‌ها و پرتگاه‌های مکه را می‌شناسند». و یا «صاحب الدار أدرى بها فيها» «صاحب خانه بهتر می‌داند که در خانه‌اش چه هست».

^۱ - امام نووی [خدایش رحمت کناد] در «المجموع شرح المذهب» (۶۰/۱) سخنی دارد که مختصرش این است: محققان علم حدیث نظرشان این است که اگر حدیث ضعیف باشد در خصوص آن عبارات و افعالی چون «قال» رسول الله ﷺ یا «فعل» یا «أمر» یا «نهی» و غیره، که دال بر حتمیت‌اند به کار نمی‌روند. در این مورد عباراتی چون «روی عنه» یا «نقل عنه» یا «مروی» به کار برده می‌شوند که دال بر غیرحتمی بودن دارند. افعالی که قطعیت درد برای احادیث صحیح و حسن کاربرد دارند و افعالی که مفهوم حتمیت ندارند برای سایر احادیث بنابراین صیغه‌های افعالی که حتمیت دارند بنا به اقتضای اسنادی که ایجاد می‌کنند جز در آنچه صحیح است نباید به کار بروند. در غیر این باره کوتاهی می‌کنند و این تساهل زشتی است به طوری که در خصوص احادیث صحیح فعل «روی عنه» به کار می‌برند و در مورد احادیث ضعیف فعل «قال و روی فلان را به کار می‌برند که این انحراف از طریق صواب است».

که به سوی هدایت دعوت کند همان اجری که به آنان می‌رسد به او هم خواهد رسید و چیزی از آن کاسته نمی‌شود». (مسلم و دیگران این روایت را آورده‌اند و در «الأحادیث الصحیحة» (۸۶۳) تخریج شده است).

انگیزه تألیف کتاب

چون کتاب جامع و کاملی در این موضوع نیافتیم، بر خود واجب دانستم تا برای برادران مسلمانی که تلاش و همشان را در عبادت، مصروف اقتدا به پیامبر می‌دارند کتابی تدوین کنم که تمامی مسایل مربوط به کیفیت نماز پیامبر را از تکبیر تا تسلیم در برداشته باشد؛ به گونه‌ای که عمل بدان را برای دوستداران پیامبر آسان گرداند و بدین طریق آنان را در قیام به تحقق امر او در حدیثی که پیشتر آوردیم: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» آگاه سازد. لذا آستین همت بالا زدم و به بررسی احادیث مربوط به آن در کتاب‌های مختلف حدیث پرداختیم. نتیجه تحقیقاتم کتابی شد که اینک در دست شماست. قبل از شروع به کار با خودم عهد کردم که از وارد کردن احادیثی که با قواعد علم حدیث و اصول آن مطابق نیست خودداری کنم؛ لذا برحسب قواعد و اصول علم حدیث به تمامی احادیثی که به صورت انفرادی آن را روایت کرده بود، فردی «مجهول» و یا «ضعیف» بودند چه در قسمت هیأت‌های نماز و چه در اذکار یا فضایل و ... اعتنایی نکردم؛ چون معتقدم که احادیث ثابت و مقبول^۱، ما را از احادیث ضعیفی که جز ایجاد ظن و گمان بهره‌ای ندارند بی‌نیاز می‌کنند. چنانکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸].

«ظن و گمان در فهم حقیقت سودی ندارد».

^۱ - از دیدگاه محدثین، حدیث ثابت شامل «صحیح و حسن» می‌باشد. صحیح یا صحیح‌لذاته است یا صحیح لغیره، و حسن نیز یا حسن‌لذاته است یا حسن لغیره، هرکدام که باشد از نظر محدثین برابر است و مقبول.

و پیامبر فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ»^۱، «از ظن و گمان بر حذر باشید، زیرا ظن و گمان دروغترین سخنان است». پس خدای متعال ما را از عمل کردن به ظن و گمان و نداشتن و رسول گرامی‌اش نیز از آن نهی کرده می‌فرماید: «اتَّقُوا الْحَدِيثَ عَنِّي إِلَّا مَا عَلِمْتُمْ»^۲ «از نقل حدیث من، جز در مواردی که می‌دانید از من است بپرهیزید». پس وقتی روایت حدیث ضعیف نهی شده شایسته‌تر آن است که از عمل به آن پرهیز شود. کتاب را در دو قسمت بالا و پایین تنظیم کرده‌ام. نخست متن کتاب که نص احادیث را آورده‌ام و نیز عبارات مربوط به آن را در جاهایی که مناسب است به طوری که کتاب از آغاز تا پایان شکل منسجمی به خود گرفته است. در حفظ و ضبط نص حدیث و شکل دقیق ملفوظ آن در کتب سنت دقت زیاد داشتیم. گاهی در مورد الفاظ حدیث گوناگون آمده که من یک مورد از آن‌ها را به اقتضای تألیف آوردم اما تذکر داده‌ام که در لفظی دیگر چنین آمده یا در روایتی چنان و به منظور

^۱ - بخاری و مسلم روایت کرده‌اند و در (تخریج الحلال والحرام استاد قرضاوی (شماره ۴۱۲) نیز آمده، این کتاب در انتشارات المکتب الإسلامی تحت عنوان (غایة المرام فی تخریج أحادیث الحلال والحرام) به چاپ رسیده است.

^۲ - ترمذی، احمد و ابن ابی شیبیه آن را استخراج کرده‌اند. شیخ محمد سعید حلبی در «مسلسلات» (۲/۱) آن را به بخاری نسبت داده و بدین صورت دچار وهم و اشتباه شده است. بعدها برایم روشن شد که این حدیث ضعیف است و بیشتر در صحیح دانستن آن به سبب اسناد ابن ابی شیبیه در آن، از مناوی تبعیت می‌کردم، لیکن بعد بر ضعف آن وقوف یافتیم و دیدم که کاملاً ضعیف است، چون سند آن همان سند ترمذی و دیگران بود. (ر.ک سلسله الأحادیث الضعیفة شماره ۱۷۸۳). گاهی به جای این سخن عبارت دیگری از پیامبر آورده شده که «مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ» که مسلم و دیگران روایت کرده‌اند. ر.ک. مقدمة سلسله الأحادیث الضعیفة، مجلد اول.

این حدیث ﷺ ما را از آن بی‌نیاز می‌کند: «إِيَّاكُمْ وَكَثْرَةَ الْحَدِيثِ عَنِّي مَنْ قَالَ عَنِّي فَلَا يَقُولَنَّ إِلَّا حَقًّا أَوْ صِدْقًا فَمَنْ قَالَ عَنِّي مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» «از روایت کردن فراوان حدیث از من بپرهیزید. کسی که از من سخن بگوید جز به حق و از روی صدق نباید سخن بگوید و اگر کسی چیزی به من نسبت دهد که آن را نگفته باشم جای آن دوزخ خواهد بود».

ابن ابی شیبیه (۷۶۰/۸) و احمد و دیگران روایت کرده‌اند در «الصحيحه ۱۷۵۳» تخریج شده.

تسهیل در مطالعه و مراجعه جز در مواردی نادر راویان صحابه را ذکر نکردم و نیز اینکه کدام یک از ائمه حدیث آن را روایت کرده‌اند.

اما بخش دوم به منزله شرح ماقبل آن است. احادیث وارده در بخش اول را تخریج کرده‌ام.

تلاش کرده‌ام تا الفاظ و طرق آن را با اسنادها و شواهدشان به منظور جرح و تعدیل و تصحیح و تضعیف احادیث مطابق قواعد علم حدیث بیاورم. به طوری که بسیاری از این عبارات و الفاظ در روایت‌های دیگر به شکل دیگری آمده که من آن را به حدیث آمده در قسمت بالا افزودم به طوری که با اصل آن انسجام داشته باشد. در میان دو قلاب [] به این نکته اشاره کرده‌ام. اما اگر منبع حدیث و تخریج کننده‌اش یک صحابی باشد آن را بیان نکرده‌ام و در موارد دیگر آن را به گونه‌ای دیگر عمل شده است به طوری که در ادعیه استفتاح و سایر موارد خواهی دید. این روش خوب و بی‌نظیری است که در هیچ کتابی به کارگرفته نشده است.

سپاس خدایی را که با نعمتش کارهای شایسته کامل می‌شوند.

سپس مذاهب علما را در خصوص حدیث تخریج شده همراه با استدلال هریک له یا علیه آن روایت ذکر کرده‌ایم. پس از آن از بحثی که در قسمت بالا آورده‌ایم خلوص می‌یابیم. مواردی هست که نص و پایه و اساسی در سنت ندارند بلکه نظر مجتهدی است، این قبیل موارد در کتاب نیامده‌اند.

اما به خاطر گرفتاری‌ها و پیش آمدهایی که داشتم انتشار کتاب به شکلی که هر دو بخش را شامل باشد برایم میسر نبود لذا مصلحت دیدیم که بخش اول را مستقل از دیگری منتشر کنیم و آن را «صفة صلاة النبي ﷺ من التكبير إلى التسليم كأنك تراها» بنامیم. از خداوند می‌طلبیم که این تلاش خالصانه برای حضرتش را بپذیرد و با آن به برادران مؤمنم منفعت برساند. إنه سمیع مجیب.

روش ما در این کتاب

نظر به اینکه این کتاب، بیان شیوه نماز پیامبر است بدیهی است بنا به دلایلی که ذکر شد به مذهب خاصی مقید نخواهیم بود، بلکه فقط آنچه را که انتسابش به پیامبر قطعی است خواهیم آورد، چنانکه روش محدثان قدیم^۱ و جدید^۲ نیز به همین گونه بوده است. شاعر چه نیک سروده است که:

أهل الحديث هم أهل النبي وإن لم يصحبوا نفسه أنفاسه صحبوا^۳

^۱ - لکنوی در «امام الکلام فیما يتعلق بالقراءة خلف الإمام» در صفحه ۱۵۶ می‌نویسد: چنانچه کسی به دیده انصاف بنگرد و به دور از نظر و عقیده شخصی در دریای فقه و اصول فرو رود پی خواهد برد که در بیشتر مسایل فرعی و اصلی که علما بر سر آن‌ها اختلاف دارند، رأی و مذهب محدثین قوی‌تر از دیگران است. من هرگاه به اختلافات می‌اندیشم گفته‌های اهل حدیث را به انصاف نزدیک‌تر می‌بینم. آفرین بر آنان و اجرشان با خدا، آخر چرا چنین نباشد. آنان وارثان راستین پیامبر و نایبان راستین شریعت اویند. خداوند ما را با آنان محشور کند و بر عشق به آنان و راه و کردارشان بمیراند.

^۲ - سبکی در «الفتاوی» (۱/۱۴۸) گوید: مهم‌ترین امور مسلمین نماز است و بر هر مسلمانی واجب است که بدان اهتمام ورزد و بر اقامه شعایرش مداومت و محافظت داشته باشد. در نماز دو نوع امور وجود دارد: اموری که علما بر اجتناب‌ناپذیر بودن انجام دادنشان اتفاق نظر دارند و اموری هم که در وجوبشان اختلاف هست. برای نجات از این مشکل دو راه وجود دارد:

الف - در صورت امکان باید راه خروج از اختلاف را جست.

ب - در موارد صحیح و ثابتی که از پیامبر نقل شده باید دقت نمود و بدان تمسک کرد.

در این صورت نماز، درست است و مشمول این سخن خداوند خواهد بود که: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ [الکهف: ۱۱۰]. به عقیده نگارنده راه دوم نه تنها بهتر بلکه واجب است چون در وجه نخست علاوه بر عدم امکان در بسیاری مسایل فرمان رسول خدا «صَلُّوا كَمَا زَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» تحقق نمی‌یابد و در هر حال یقیناً نماز شخص در مواردی با نماز حضرت ناسازگار خواهد بود. این نکته‌ای است که در خور تأمل و اندیشیدن است.

^۳ - بیت، سروده «حسن بن محمد نسوی» است که حافظ ضیاء‌الدین مقدسی در کتاب «فضل الحدیث وأهله» آورده است.

«صرفاً اهل حدیث از نزدیکان پیامبرند، هر چند که با خود وی مصاحب نبوده‌اند، اما همدم نفس‌هایش بوده‌اند».

این کتاب به خاطر رویکردی که دارد ان شاء الله جامع مسایل مختلفی خواهد بود که در متن کتاب‌های فقه و حدیث [با همه تفاوت‌هایی که از لحاظ مذهبی دارند، ولی با موضوع مورد نظر در ارتباط‌اند] پراکنده است؛ حقایقی که در این کتاب آمده، هیچ کتاب یا مذهب خاصی به صورت جامع دربردارنده آن نخواهد بود. عمل کننده به آن [ان شاء الله] از زمره کسانی خواهد بود که خداوند هدایتشان کرده و درباره‌شان فرموده:

﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [البقرة: ۲۱۳].

«پس خداوند به حکم خود مؤمنان را به حقی که در آن اختلاف کردند، رهنمون شد و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند».

چون روش تمسک به سنت صحیح را در این کتاب و دیگر کتبی که منتشر خواهد شد برگزیدیم می‌دانستم که اتخاذ چنین شیوه‌ای، صاحبان همه مذاهب و فرق را خشنود نمی‌سازد، بلکه بعضی از آنان یا بیشترشان زبان طعن و قلم سرزنش به سویم نشانه خواهند کرد، که البته باکی نیست، چون به خوبی می‌دانم که رضایت همگان چیزی نیست که بتوان بدان دست یازید، چنانکه رسول خدا فرمود: «أَرْضَى النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ»^۱. «کسی که به بهای خشم خدا، مردم را از خود راضی کند خداوند وی را به مردم وا می‌گذارد». خداوند پاداش نیک دهد کسی را که گفته است:

ولست بناج من مقالة طاعن
ولو كنت في غار على جبل و عر
ومن ذا الذي ينجو من الناس سالما
ولو غاب عنهم بين خافيتي نسر-

^۱ - این حدیث را ترمذی، قضاعی، ابن بشران و دیگران روایت کرده‌اند. درباره این حدیث و طرق آن نگارنده در «تخریج احادیث کتاب شرح العقيدة الطحاوية» (صفحه ۲۲۸) (چاپ نهم - المكتبة الإسلامية) و در «سلسلة الأحادیث الصحيحة شماره ۲۳۱۱) سخن رانده و روشن ساخته که موقوف در صحت آن لطمه وارد نمی‌کند، چرا که ابن حبان آن را صحیح دانسته است.

«از شر گفتار طعنه‌زن رهایی نیابم؛ اگر چه درغاری بر کوهی صعب‌العبور باشم. و کیست که از دست مردم، سالم بماند گر چه میان پره‌های کرکس از آنان پنهان شود؟!»

برایم همین کافی است که باور دارم طریقی استوارتر است که خداوند، مؤمنان را بدان فرمان داده است و سرور انبیاء، پیامبر ما، آن را روشن ساخته و آن، راهی است که سلف صالح از صحابه و تابعین و بعد از ایشان ائمهٔ چهارگانه [که آموزه تودهٔ مسلمانان به ایشان منسوبند] پیموده‌اند و همگی بر وجوب تمسک به سنت و رجوع بدان و فرو گذاشتن سخنی که مخالف سنت باشد هر چند گوینده‌اش بزرگ و ارجمند، اتفاق نظر دارند، زیرا شأن پیامبر بزرگتر و راهش استوارتر است. به همین سبب به راه آنان رفتم و از ایشان پیروی کردم و با تمسک به سنت از اوامرشان اطاعت کردم؛ هر چند با گفته‌های خود آنان مخالفت داشت. این امر بیشترین تأثیر را در پیمودن راه راست و روگردانیم از تقلید کورکورانه داشت.

خداوند به همهٔ آنان پاداش نیک دهد.

اقوال ائمه اربعه در پیروی از سنت و ترک سخنانشان

در صورت مابینت با سنت

بہتر آن است کہ تمام یا برخی از سخنان ائمه را در این باره کہ در دسترس ما قرار گرفته‌اند، در اینجا ذکر کنیم. شاید کہ در آن عبرت یا تذکری باشد برای آنان کہ کورکورانه از ائمه و دیگرانی کہ خیلی پایین‌تر از آنانند تقلید می‌کنند^۱. و به مذاهب و سخنانشان طوری تمسک می‌جویند کہ گویی از آسمان نازل شده در حالی کہ خدای متعال می‌فرماید:

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۳].

«از چیزی پیروی کنید کہ از سوی پروردگارتان بر شما نازل گشته است و غیر از خدا از اولیای دیگر پیروی نکنید، اما کمتر پند می‌گیرید».

الف: ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ

نخستین آن ائمه، ابوحنیفه نعمان بن ثابت است. یارانش اقوال فراوان و متنوعی از وی روایت کرده‌اند کہ ہمگی بیانگر وجوب اختیار حدیث و ترک تقلید از آرای مخالف ائمه یا حدیث است.

۱- «إذا صح الحدیث فهو مذهبی»^۲ «اگر حدیث، صحیح باشد، همان مذهب من است».

^۱ - امام طحاوی درباره تقلید بدین شکل می‌گوید: لا یقلد إلا عصبی أو غبی «جز انسان متعصب یا گمراه تقلید نمی‌کند». این سخن را ابن عابدین در «رسم المفتی» (ج ۱، ص ۳۲) از مجموعه رسایبش نقل کرده است.

^۲ - این سخن را ابن عابدین در «الحاشیة» (۱/ ۶۳) و نیز در «رسم المفتی» (۴/۱) از «مجموعه رسائل ابن عابدین» و شیخ صالح فلانی در «ایقاظ الهمم» (ص ۶۲) و دیگران آورده‌اند. ابن عابدین از «شرح الهدایة» اثر ابن شحنه کبیر استاد ابن همام نقل می‌کند کہ «چنانچه حدیث، صحیح و مباین با مذهب بود باید به حدیث عمل نمود. روش شخص در این مورد باید چنین باشد

۲- «لا یجل لأحد أن يأخذ بقولنا ما لم يعلم من أين أخذناه».

«برای هیچ‌کسی جایز نیست که سخن ما را چنانچه نداند از کجا گرفته‌ایم بپذیرد». در روایتی آمده که «حرام علی من لم یعرف دلیلی أن یفتی بکلامی» «برای آن کسی که دلیل مرا نداند حرام است که براساس سخنم فتوا دهد». و در روایتی اضافه بر این، چنین آمده که «فإننا بشر نقول القول اليوم ونرجع عنه غدًا» «ما انسانیم، امروز سخنی می‌گوییم و فردا نظر دیگری ابراز می‌کنیم». در روایتی دیگر آمده که: «ویحک یا یعقوب (هو ابویوسف) لا تکتب کل ما تسمع منی فإنی قد أرى الرأى اليوم وأترکه

و مقلد به خاطر آن از حنفی بودن خود خارج نمی‌شود. از ابوحنیفه روایت شده که گفت: «إذا صح الحديث فهو مذهبی» این سخن را امام ابن عبدالبر از وی و دیگر ائمه نقل نموده است. نگارنده گوید: این، نشانه کمال علم و تقوا و تواضع آن بزرگواران است؛ چرا که اشاره دارند به اینکه آنان بر تمامی سنت و احادیث احاطه ندارند و امام شافعی [چنانکه می‌آید] تصریح نموده که حتی ممکن است از آنان مطلبی خلاف سنت و حدیث صحیح که به ایشان نرسیده، نقل شود. از این رو آنان خود به ما امر کرده‌اند که به سنت تمسک کنیم و سنت را مبنای مذهب آنان قرار دهیم. خدای بزرگ همگی آنان را غریق رحمت خود سازد.

۲- ابن عبدالبر در «الانتقاء فی فضائل الثلاثة الفقهاء (ص ۱۴۵) و ابن قیم در کتاب «اعلام الموقعین» (صص ۳۰۹/۲) و ابن عابدین در حاشیه‌اش بر «البحر الرائق (۶/۲۹۳) و در «رسم المفتی» (ص ۲۹ و ۳۲) و شعرانی در «المیزان» (۱/۵۵) آن را همراه روایت دوم نقل کرده‌اند. روایت دیگر را عباس دوری در «التاریخ» اثر ابن معین (۶/۱۷۷) با سند صحیح از زفر روایت نموده و شبیه آن را از زفر، ابویوسف و عافیه بن یزید، یاران ابوحنیفه آورده چنانکه در «الإیقاظ» (ص ۵۲) آمده و ابن قیم (۴/۳۴۴) نیز صحتش را از ابویوسف حتمی دانسته است. تعلیق نویس الإیقاظ در صفحه ۶۵ اضافه روایت دوم را به ابن عبدالبر و ابن قیم و دیگران نسبت داده است. نگارنده گوید: وقتی این سخن آنان باشد درباره کسی که دلیلشان را نداند، پس ای کاش می‌دانستم که آنان درباره کسی که می‌داند دلیل و برهان، خلاف گفته آنان است و با این حال برخلاف آن دلیل و برهان، فتوا می‌دهد چه می‌گویند! این نکته‌ای است که شایان توجه و تأمل است و به تنهایی برای مردود دانستن تقلید کور، کافی و بسنده است. به همین سبب یکی از مشایخ مقلد زمانی که من فتوایش را براساس قولی از ابوحنیفه [که دلیلش را ندانسته بود] رد کردم انتساب این سخن را به ابوحنیفه انکار کرد!

غداً وأرى الرأى غداً وأترکه بعد غد»^۱. «خدا از تو درگذرد ای یعقوب! هر آنچه را که از من می‌شنوی منویس؛ چون امروز نظری دارم و فردا آن را ترک می‌کنم، فردا نیز رأی و نظری خواهم داشت که فردای بعدش آن را ترک خواهم کرد».

۳- إذا قلت قولاً يخالف كتاب الله تعالى وخبر الرسول فاتركوا قولي^۱ «هر گاه سخنی گفتم که مخالف کتاب خدا و حدیث پیامبر بود سخن مرا ترک کنید».

^۱ - به عقیده من، سخن فوق ناشی از آنجاست که بیشترین چیزی که امام گفته‌هایش را بر آن بنیان می‌نهاد قیاس بود. گاه به قیاسی قوی دست می‌یافت و یا حدیثی از پیامبر به وی می‌رسید قطعاً می‌پذیرفت و گفته قبلی خود را فرو می‌نهاد. شعرانی در «المیزان» (۶۱/۱) می‌گوید: «عقیده ما و هر انسان منصفی درباره امام ابوحنیفه این است که اگر وی زنده می‌ماند تا شریعت پس از سفر حافظان برای تدوین و دستیابی بدان به کشورها و بلاد مختلف جمع می‌شد همانا وی آن‌ها را می‌پذیرفت و تمام قیاس‌هایی که کرده بود ترک می‌نمود. قیاس در مذهب او کم است، چنانکه در دیگر مذاهب به نسبت او کمتر، لیکن وقتی که ادله شرعی در عصر وی با وجود تابعین و تابعین تابعین در شهرها و روستاهای دور دست پراکنده بود و نصی هم در رابطه با مسایلی که وی قیاس کرده بود وجود نداشت ضرورتاً قیاس در مذهب وی به نسبت دیگر ائمه زیاد گشت. حافظان برای جستجوی احادیث و تدوین آن‌ها در عصر خود به شهرها و روستاهای دور دست سفر می‌کردند و آن احادیث را گرد می‌آوردند. در نتیجه بعضی از احادیث شریعت با یکدیگر هم صدا می‌شدند. همین سبب وفور قیاس در مذهب وی و نادر بودن آن در دیگر مذاهب است. این مطلب را ابوالحسنات در کتاب «النافع الكبير» (ص ۱۳۵) نقل کرده که در تعلیق آن ضمناً این سخن را تأیید کرده و درباره‌اش توضیح داده است. هر کس طالب آن است بدین کتاب مراجعه کند.

من نیز می‌گویم که: این عذر ابوحنیفه می‌باشد در مورد مخالفت غیر عمد با احادیث صحیح و قطعاً عذری است مقبول. چون خدای متعال بر هیچ کس بیش از توانش تکلیف نمی‌کند. پس طعن بر وی روا نیست، چنانکه بعضی از نادانان مرتکب می‌شوند بلکه مراعات ادب نسبت به وی واجب است. او امامی است از ائمه مسلمین که به وسیله آنان فروع این دین مبین حفظ گشته و به ما رسیده است. در هر حال وی مأجور است چه درست گفته باشد، چه خطا کرده باشد به طوری که خود وی برای دوستدارانش و آنان که وی را بزرگ می‌داشتند جایز ندانسته که به اقوالش در صورت مخالفت با سنت، تمسک جویند، زیرا آن اقوال جزو مذهب او نیست. نص صریح او را در این باره دیدید. طعنه زندگان جاهل به ابوحنیفه در وادبی و متمسکین به اقوال مخالفش با حدیث در وادی دیگرند و حق چیزی است میان آن دو. ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

ب: مالک بن انس رحمته الله گفته است:

۱- «إنما أنا بشر أخطئ وأصيب فانظروا في رأيي، فكل ما وافق الكتاب والسنة فخذوه وكل ما لم يوافق الكتاب والسنة فاتركوه»^۲. «همانا من انسانم، مرتكب خطا می‌شوم و درست هم می‌گویم، در رأی و نظرم بنگرید؛ اگر با کتاب و سنت موافق بود آن را بپذیرید وگرنه، ترکش کنید».

۲- «ليس أحد بعد النبي ﷺ إلا ويؤخذ من قوله ويترك إلا النبي ﷺ»^۳. «غیر از پیامبر سخنان همه افراد دیگر قابل پذیرش و یا رد است، اما قول پیامبر همه‌اش باید پذیرفته شود».

۱- فلانی در «الایقاظ» (ص ۵۰) این سخن را آورده و به امام محمد نسبت داده است سپس می‌گوید: چون مجتهد خود صاحب رأی است این سخن و سخنانی چون این در خطاب به مجتهد نیست، بلکه در حق مقلد گفته شده است.

بدین سبب است که به عقیده نگارنده شعرانی در «المیزان» (۲۶/۱) می‌گوید: اگر بگویی پس با احادیثی که پس از مرگ امام صحیح دانسته شده و وی آن‌ها را نگرفته (و بدان‌ها عمل نکرده) چه باید کرد؟ جواب این است که باید به آن‌ها عمل کنی؛ زیرا اگر امامت به آن احادیث دست می‌یافت و به نظرش صحیح می‌آمدند چه بسا تو را بدان امر می‌نمود زیرا همه ائمه در چارچوب شریعت حرکت می‌کنند. هر کس این کار را انجام دهد خیر و سود فراوانی با دست‌های خود کسب نموده و اگر کسی بگوید به حدیثی عمل نمی‌کنم مگر آنکه امام آن را قبول داشته باشد سود و خیر فراوانی را از کف داده، چنانکه بسیاری از مقلدان ائمه مذاهب این چنین‌اند. برای آنان سزاوارتر آن است که به منظور اجرای توصیه خود ائمه به هر حدیثی که پس از امامشان صحیح دانسته شود عمل کنند، چون اگر ایشان زنده می‌بودند و به این احادیثی که پس از ایشان صحیح دانسته شده دست می‌یافتند. آن‌ها را می‌پذیرفتند و بدان‌ها عمل می‌نمودند و تمامی قیاس‌هایی را که کرده یا هر سخنی را که گفته‌اند، ترک می‌کردند.

۲- ابن عبدالبر در «الجامع» (۳۲/۲) روایت کرده است. ابن حزم نیز در «اصول الأحكام» (۱۴۹/۶) آن را از وی روایت نموده و فلانی نیز (ص ۷۲).

۳- انتساب این سخن به مالک نزد متأخران مشهور است و ابن عبدالهادی در ارشاد السالک «(۱/۲۲۷) آن را از وی صحیح دانسته و ابن عبدالبر در «الجامع» (۲/۹۱) و ابن حزم در «اصول الأحكام» (۶/۱۴۵ و ۱۷۹) از قول حکم بن عتیبه و مجاهد آن را روایت کرده و تقی الدین سبکی در «الفتاوی» (۱/۱۴۸) از زبان ابن عباس نقل کرده و از خوبی و زیبایی‌اش دچار شگفتی شده است. سپس گفته است: مجاهد این سخن را از ابن عباس گرفته و مالک هم از ایشان گرفته و

۳- ابن وهب می‌گوید: شنیدم که امام مالک در مورد پاک کردن بین انگشتان پا به هنگام وضو سؤال شد، جواب داد که: بر مردم واجب نیست و اضافه نمود که این کار را من ترک می‌کنم تا مردم سبکبار باشند. من به وی گفتم: در این باره حدیثی داریم. پرسید آن چیست؟ گفتم: لیث بن سعد و ابن لهیعه و عمرو بن حارث از یزید بن عمرو معافری و او هم از ابوعبدالرحمن حبلی از طریق مستورد بن شداد قرشی روایت کرده که گفت: «رسول خدا را دیدم که با انگشت کوچک خود میان انگشتان پایش را پاک می‌کرد». آنگاه مالک گفت: این حدیث، حسن است، لیکن تا به حال نشنیده بودم. پس از این ماجرا شنیدم که هرگاه از وی در این باب سؤال می‌شد، به پاک کردن میان انگشتان پا امر می‌کرد.^۱

ج - شافعی رحمته

روایاتی که از امام شافعی در این باب آمده بیشتر و صریح‌ترند.^۲ از میان مذاهب فقهی پیروان شافعی بیشتر بدان روایات عاملند تا دیگران و لذا سعادت‌مندتر. از جمله آن روایات:

۱- «ما من أحد إلا وتذهب عليه سنة لرسول الله ﷺ وتعزب عنه، فمهما قلت من قول أو أصلت من أصل فيه عن رسول الله ﷺ خلاف ما قلت، فالقول ما قال رسول

این سخن از طریق وی مشهور شده. عقیده نگارنده این است که امام احمد بعداً آن را از ایشان اخذ کرده. ابو داود در کتاب «مسائل الإمام احمد» (ص ۲۷۶) گوید: از احمد شنیدم که می‌گفت: لیس أحد إلا ويؤخذ من رأيه ويترك ما خلا النبي ﷺ (جز پیامبر سخنان همه انسان‌های دیگر قابل اخذ یا رد است).

^۱- مقدمة «الجرح والتعديل» اثر ابن ابی حاتم (ص ۳۱ و ۳۲) که بیهقی آن را به طور کامل در «السنن» (۸۱/۱) روایت کرده.

^۲- این جزم (۱۱۸/۶) گوید: فقهایی که تقلید را رد نموده و هواداران خود را از تقلید نهی می‌کردند، شافعی در این باره جدی‌ترین آن‌ها بود. وی بر پیروی از احادیث صحیح تأکید داشت. از تقلید محض بیزار و متنفر بود، انزجار خود را نیز ابراز می‌داشت. خداوند به او اجر و پاداش فراوان برساند، چرا که منشأ خیر فراوان بود.

الله ﷺ وهو قولی»^۱ «قطعاً برای هر کسی پیش می‌آید که سنتی از پیامبر خدا ﷺ را فراموش کند یا از او پنهان بماند. هر گاه سخنی را گفته یا اصلی را نشان داده باشم که در رابطه با آن از رسول خدا خلافتش نقل شده باشد قول، قول رسول خداست و همان گفته من نیز هست».

۲- «أجمع المسلمون على أن من استبان له سنة عن رسول الله ﷺ لم يحل له أن يدعها لقول أحد»^۲. «مسلمانان در این مورد اتفاق نظر دارند که اگر برای شخصی سنتی از سنن رسول خدا روشن و ثابت شد جایز نیست که سنت وی را به خاطر گفته کسی رها سازد».

۳- «إذا وجدتم في كتابي خلاف سنة رسول الله ﷺ فقولوا بسنة رسول الله ودعوا ما قلت» وفي رواية فاتبعوها ولا تلتفتوا إلى قول أحد»^۳. «اگر در کتابم چیزی خلاف سنت رسول خدا یافتید سنت وی را بگیرید و گفته مرا رها کنید. در روایتی دیگر چنین آمده پس از آن پیروی کنید و به گفته هیچ کس اعتنا نکنید».

۴- «إذا صح الحديث فهو مذهبي»^۴ «اگر حدیث صحیح باشد، پس مذهب من همان است».

^۱ - حاکم با سند متصل به شافعی روایتش نموده چنانکه در نتاریخ دمشق» ابن عساکر (۳/۱/۱۵) و «اعلام الموقعین» (۳۶۳/۲، ۳۶۴) و «الإيقاظ» (ص ۱۰۰) آمده است.

^۲ - ابن قیم (۳۶۱/۲) و فلانی (ص ۶۸) آن را آورده‌اند.

^۳ - هروی در «ذم الکلام» (۱/۴۷/۳) و خطیب در «الاحتجاج بالشافعی» (۲/۸) و ابن عساکر (۱/۹/۱۵) و نووی در «المجموع» (۶۳/۱) و ابن قیم (۳۶۱/۲) و فلانی (ص ۱۰۰) روایتش کرده‌اند. روایت دیگری نیز از ابونعیم در «الحلیة» (۱۰۷/۹) و ابن حبان در «صحیحه» (۲۸۴/۳) - الإحسان) با ذکر سند صحیح آن آمده است.

^۴ - نووی در منبع سابق و فلانی (ص ۱۰۷) آن را روایت کرده‌اند. شعرانی (۵۷/۱) آن را به حاکم و بیهقی نسبت می‌دهد و می‌گوید: «ابن حزم گفته است: یعنی آنکه این سخن نزد وی یا ائمه دیگر صحیح باشد». به نظر من گفته دیگر وی در این باب صریح است. نووی رحمته در این باره [که خلاصه‌اش این است] گوید: یاران ما در مسئله تثویب و شرط بیرون آمدن از احرام به علت بیماری و دیگر مسائلی که در کتب مذهب، معروف است به این اصل عمل کرده‌اند. آن دسته از

۵- «أنتم^۱ أعلم بالحديث والرجال مني، فإذا كان الحديث الصحيح فأعلموني به أي شيء يكون: كوفياً أو بصرياً أو شامياً حتى أذهب إليه إذا كان صحيحاً» «شما به

یاران ما که روایت شده براساس حدیث فتوا می‌داده‌اند عبارتند از، ابویعقوب بویطی و ابوالقاسم دارکی. همچنین کسانی که آن را به کار می‌بسته‌اند از یاران محدث ما امام ابوبکر بیهقی و دیگرانند. گروهی از یاران سلف ما، اگر مسئله‌ای را که درباره‌اش حدیثی روایت شده بود می‌دیدند و از طرفی مذهب شافعی خلاف آن حدیث بود، به حدیث عمل می‌نمودند و براساس آن فتوا می‌دادند و در استدلال کارشان می‌گفتند: مذهب شافعی این است که موافق حدیث باشد. شیخ ابوعمر و گفته است: اگر یکی از شافعی مذهب‌ان که توانایی اجتهاد مطلق را داشت یا صرفاً در آن موضوع یا آن مسئله مجتهد بود، حدیثی یافت که با مذهبش مخالف باشد، دقت کند و در عمل بدان استقلال و اختیار دارد و چنانچه شرایط اجتهاد در او فراهم نبود و برایش هم مخالفت با حدیث مشکل بود، پس از آنکه تحقیق نمود و جوابی مناسب برای دیدگاه مخالف حدیث نیافت می‌تواند بدان عمل کند، به شرط آنکه امامی دیگر جز شافعی بدان عمل نموده باشد. در این گونه مواقع وی در ترک مذهب امام خود معذور است. والله اعلم. به عقیده نگارنده در این جا وجه دیگری نیز می‌توان یافت که این صلاح ذکری از آن به میان نیاورده و آن این است که وقتی کسی را که به حدیث عمل کند نیافت چه کند؟

تقی‌الدین سبکی در کتاب «معنی قول الشافعی... إذا صح الحديث...» (ج ۳، ۱۰۲) به این پرسش جواب داده می‌گوید: از نظر من پیروی از حدیث بهتر است. آدمی باید خود را چنان تصور کند که در برابر پیامبر ﷺ قرار گرفته و حدیث را از خود او شنیده است. در این صورت آیا در عمل بدان تأخیر بیشتر روا می‌دارد؟! نه به خدا... هر کس به اندازه فهم خود مسؤول است»
تمام این مباحث و تحقیق راجع به آن را در «اعلام الموقعین» (۳۰۲/۲ و ۳۰۷) می‌توان پی جست و نیز در کتاب فلانی موسوم به «إيقاظ هم أولی الأبصار للاقتداء بسید المهاجرین والأئصار وتحذیرهم عن الابتدال الشائع فی القرى والأمصار من تقلید المذاهب مع الحمیة والعصیة بین فقهاء الأعصار» که در نوع خود کتابی است بی‌نظیر و بر هر دوستدار حقیقتی لازم است که با دقت و تدبر بر آن را مطالعه کند.

^۱ - مطلب فوق را امام شافعی خطاب به امام احمد بن حنبل گفته است. ابن ابی حاتم در «آداب الشافعی» (ص ۹۴ و ۹۵) ابونعیم «الحلیة» (۱۰۶/۹) و خطیب در «الاحتجاج بالشافعی» (۱/۸) آن را آورده‌اند. ابن عساکر (۱/۹/۱۵) نیز آن را از خطیب نقل نموده. همچنین ابن عبدالبر در «الانتقاء» (ص ۷۵) و ابن جوزی در «مناقب الإمام احمد» (ص ۴۹۹) و هروی (۲/۴۷/۲) از سه طریق از عبدالله بن احمد بن حنبل از قول پدرش نقل کرده‌اند که: شافعی به وی گفت: این حدیث منقول صحیح است. به همین سبب ابن قیم در «الأعلام» (۳۲۵/۲) در انتسابش به

علم حدیث و رجال از من آگاه‌ترید، چنانچه حدیث، صحیح و درست بود از هر نوع آن، اعم از کوفی، بصری یا شامی، مرا از آن آگاه کنید. تا اگر صحیح بود آن را بپذیرم و تبعیت کنم».

۶- «کل مسألة صح فيها الخبر عن رسول الله ﷺ عند أهل النقل بخلاف ما قلت فأنا راجع عنها في حياتي وبعد موتي»^۱. «درباره هر مسئله‌ای از نزد راویان (و محدثان) روایتی از پیامبر خدا به صحت رسیده و با گفته من تناقض دارد، من از گفته خود در زمان حیات و پس از مرگم برمی‌گردم».

۷- «إذا رأيتموني أقول قولاً وقد صح عن النبي ﷺ خلافه فاعلموا أن عقلي قد ذهب» «هر گاه مرا دیدید که سخنی می‌گویم در حالی که برخلاف آن روایتی صحیح از پیامبر به ثبوت رسیده، بدانید که عقلم به خطا رفته است»^۲.

۸- «كل ما قلت فكان عن النبي ﷺ خلاف قولي مما يصح، فحديث النبي أولى فلا تقلدوني»^۳. «هر آنچه را که گفته‌ام چنانچه سخن پیامبر خلاف گفته‌ام بود، حدیث پیامبر سزاوارتر است و از من تقلید نکنید».

۹- «كل حديث عن النبي ﷺ فهو قولي وإن لم تسمعه مني»^۱. «هر حدیثی که از پیامبر نقل شود نظر من نیز هست ولو آن را از خود من نشنیده باشید».

شافعی یقین داشته، همچنین فلانی در «الإيقاظ» (۱۵۲) آن گاه می‌گوید: بیهقی گفته است که: به همین دلیل وی بیشتر، حدیث را می‌پذیرفت، یعنی (شافعی). او کسی بود که علم اهل حجاز و شام و یمن و عراق را جمع کرده و فرا گرفته بود و هر آنچه را به نظرش صحیح می‌آمد اگرچه در مذهب دیگری بود بدون گرایش به آنچه در مذهب اهل کشورش رواج داشت گرد می‌آورد. با این حال در شناخت صحت آنچه با وی مخالف بود اجتهاد نمی‌کرد. خداوند ما و ایشان را بیمارزد.

^۱ - ابونعیم (۱۰۷/۹)، هروی (۱/۴۷) ابن قیم در «اعلام الموقعین» (۳۶۳/۲) و فلانی (ص ۱۰۴).

^۲ - ابن ابی حاتم در «الآداب» (ص ۹۳) و ابوالقاسم سمرقندی در «الأمالی» آن را روایت کرده‌اند. همچنین در «المنتقى منها» اثر ابوحفص مؤدب (۱/۲۳۴) آمده است. ابونعیم (۱۰۶/۹) و ابن عساکر (۱/۱۰۱۵) آن را با سند صحیح آورده‌اند.

^۳ - ابن ابی حاتم (ص ۹۳) و ابونعیم و ابن عساکر (۲/۹۱۵) با سند صحیح آن را ذکر کرده‌اند.

د - احمد بن حنبل رحمته

امام احمد بیش از تمامی ائمه، در جمع‌آوری سنت و تمسک بدان تلاش کرده، به طوری که «از نگاشتن کتاب‌هایی که حاوی تفریع مسایل در رأی و نظر باشند، اکراه داشت»^۲. از این رو گفته است:

۱- «لا تقلدني، ولا تقلد مالكا ولا الشافعي ولا الأوزاعي ولا الثوري وخذ من حيث

أخذوا»^۳. «از من تقلید مکن، همچنین از مالک، شافعی، اوزاعی و ثوری نیز

تقلید مکن؛ آنچه را از (پیامبر و یارانش رسیده) بگیر».

همچنین گفته است: «الاتباع أن يتبع الرجل ماجاء عن النبي ﷺ وعن أصحابه ثم هو

من بعد التابعين خير»^۴. «تبعیت آن است که شخص آنچه را که از پیامبر و اصحابش

آمده بگیرد؛ آن گاه وی پس از تابعین صاحب اختیار است».

۲- «رأى الأوزاعي، ورأى مالك، ورأى أبي حنيفة كله رأى، وهو عندي سواء وإنما

الحجة في الآثار»^۵. «رأى اوزاعی، مالک و ابوحنیفه همگی رأی و نظر است نزد

من برابرنند. حجت تنها در آثار است».

۳- «من رد حديث رسول الله ﷺ فهو على شفا هلكة»^۶. «هر آن که حدیث رسول

خدا را نپذیرد، در پرتگاه هلاکت است».

سخنانی که آمد اقوال ائمه بود در باب تمسک به حدیث صحیح و نهی از تقلید

کورکورانه و بدون بصیرت از ایشان، [خداوند از آنان خشنود باد] آنان این مهم را کاملاً

توضیح داده و آشکار ساخته‌اند؛ به گونه‌ای که اصلاً جای جدل و تأویل نیست. بنابراین

تمسک به حدیثی که صحتش به ثبوت رسیده واجب است؛ گر چه با بعضی از اقوال

^۱ - ابن ابی حاتم (ص ۹۳ و ۹۴).

^۲ - ابن جوزی در «المناقب» (ص ۱۹۲).

^۳ - فلانی (۱۱۳) و ابن قیم در «الأعلام» (۳۰۲/۲).

^۴ - ابوداود در «مسائل الإمام احمد» (ص ۲۷۶ و ۲۷۷).

^۵ - ابن عبدالبر در «الجامع» (۱۴۹/۲).

^۶ - ابن جوزی (ص ۱۸۲).

ائمه مذاهب ناسازگار باشد. این مسئله نه با مذهب آنان مابینت دارد و نه موجب خروج از مذهبشان می‌شود؛ برعکس چنین کسی عملاً پیرو نظر و آرای آنان است. وی به عروة الوثقیایی چنگ زده که قابل گسستن نیست. هر آن که سنت یا حدیث ثابت را تنها به خاطر مخالفت با قول ائمه ترک کند در واقع با این عمل خود، از ائمه سرپیچیده و با گفته‌های آنان که ذکر شد مخالفت کرده است.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«نه چنین است، به پروردگارت سوگند که آنان ایمان نمی‌آورند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم قضاوت تو باشند».

باز می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳].

«پس کسانی که با امر پیامبر مخالفت می‌ورزند بترسند که مبادا به فتنه‌ای بزرگ یا عذابی دردناک گرفتار شوند».

حافظ ابن رجب گوید: هرکس که امر رسول خدا به وی رسید و دریافتش کرد واجب است که آن را برای مردم بیان کند و اندریشان دهد و آنان را به تبعیت از فرمان رسول الله وا دارد؛ هر چند که با نظر شخص بزرگی از میان امت ناسازگار باشد؛ زیرا بزرگداشت فرمان رسول خدا و اقتدای بدان سزاوارتر است تا پذیرفتن رأی و نظر شخص بزرگی که اشتباهاً در برخی موارد با امر وی مخالفت دارد. بدین جهت صحابه و تابعین سخن هر کسی را که با سنت و حدیث مخالف بود مردود می‌دانستند و چه بسا در این باره شدت به خرج می‌دادند^۱. البته نه به سبب بغض و کینه نسبت به آن فرد،

^۱ - نگارنده گوید: حتی اگر منجر به مخالفت با پدران و دانشمندانشان می‌شد، چنانکه طحاوی در «شرح معانی الآثار» (۳۷۲/۱) و ابویعلی در «مسندش» (۲۳۱۷/۳) با اسنادی جدید و رجالی قابل اعتماد از سالم بن عبدالله بن عمر نقل کرده که گفت: با ابن عمر در مسجد نشسته بودم که مردی شامی نزد وی آمد و درباره تمتع عمره و جمع آن با حج پرسشی کرد. ابن عمر گفت: انجام

بلکه اقوال آن بزرگان نزدشان گرامی بود، اما رسول خدا در نظرشان محبوبتر و سخن وی برتر از سخن هر کس دیگری بود.

چنانچه سخن رسول با دیگری در تعارض باشد سزاوارتر آن است که امر رسول مقدم داشته شود و از آن پیروی گردد. تکریم کسی که رأیش با آن حضرت مابینت دارد مانع از این کار نخواهد شد؛ زیرا بنا به فرمایش پیامبر، وی آمرزیده شده است.^۱ چنین کسی هر گاه که امر رسول در مخالفت با وی ثابت شود از اینکه با رأیش مخالفت گردد هرگز ناراحت نمی‌شود.^۲

به عقیده نگارنده، آنان چگونه از این بابت نگرانی و اکراه خواهند داشت حال آن که خودشان پیروان خود را به همین، امر کرده‌اند [به طوری که ذکر شد] و بر آنان واجب دانسته‌اند که اقوال مخالف و مبین با سنت و حدیث صحیح را فرو نهند. حتی امام شافعی به یارانش امر می‌کرد که حدیث صحیح را به وی نسبت دهند، گر چه وی بدان عمل نکرده یا برخلافش عمل کرده باشد. به همین سبب زمانی که ابن دقیق العید،

دادن آن کار نیکی است. مرد گفت: ولی پدرت از آن نهی می‌کرد!! ابن عمر گفت: وای بر تو! اگر پدرم از آن نهی کرد، اما پیامبر آن را انجام می‌داد و بدان امر می‌نمود. آیا تو گفته پدرم را می‌پذیری یا امر رسول خدا را؟! مرد شامی گفت: امر رسول را. ابن عمر گفت: پس از نزد من برخیز. احمد نیز (به شماره ۵۷۰۰) شبیه به این را روایت نموده و ترمذی (۸۲/۲ بشرح التحفة) ضمن روایت کردنش آن را صحیح دانسته و ابن عساکر (۱/۵۱۷) ابن ابی ذئب روایت نموده که گفت: سعد بن ابراهیم (یعنی عبدالرحمن بن عوف) بنابر رأی ربیع بن ابی عبدالرحمن به زبان مردی قضاوت نمود. من حدیثی از پیامبر خلاف قضاوت وی آوردم. سعد به ربیع گفت: این ابن ابی ذئب است و نزد من انسان متعهدی است که در تعارض با آنچه قضاوت کردم حدیث آورد. ربیع به وی گفت: اجتهاد کردی و حکمت هم صادر شد. سعد گفت: عجب! قضاوت سعد را اجرا کنم ولی حکم رسول خدا را اجرا نکنم، قضاوت سعد را نمی‌پذیرم و قضاوت رسول خدا را اجرا می‌کنم. آن گاه سعد حکمنامه را خواست و پاره کرد. سپس طبق حدیث پیامبر حکم دیگری به نفع آن مرد صادر کرد.

^۱ - نگارنده گوید: نه تنها آمرزیده شده بلکه مأجور نیز می‌باشد. بنا به فرموده پیامبر ﷺ: «إِذَا حُكِمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهِدْ فَأَصَابَ فَلَا أَجْرَانَ وَإِذَا حُكِمَ فَاجْتَهِدْ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ» «هر گاه قاضی در داوری اجتهاد کند و رأیش درست باشد، دو اجر خواهد داشت و در صورت خطا، یک اجر» روایت بخاری و مسلم و دیگر منابع.

^۲ - این مطلب از تعلیق بر «إبْقَاظُ الْهَمَمِ» نقل شده است (۹۳).

محقق و پژوهشگر بزرگ مسایلی را که هر مذهبی از مذاهب اربعه به صورت انفرادی یا به صورت مشترک، با احادیث صحیح تعارض داشته‌اند مورد اختلاف مذاهب اربعه بود، در مجلدی بزرگ گرد آورده، در آغاز کتابش نوشت: «نسبت دادن این مسائل به ائمه مجتهد، حرام و شناساندنشان به مقلدان بر فقها واجب است، تا این گونه سخنان را به آنان نسبت ندهند و دروغ بر ایشان نبندند»^۱.

ترک بعضی از سخنان ائمه توسط پیروانشان به منظور تبعیت از سنت

با عنایت به آیه کریمه ﴿وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾^{۱۴} عَلَى سُرُرٍ مَوْصُوتَةٍ ﴿۱۵﴾ [الواقعة: ۱۴-۱۵].^۲ «(درستکاران) گروه زیادی از پیشینیان و گروهی اندک از پسینیانند». پیروان ائمه در گذشته همه آرای پیشوایان خود را نمی‌پذیرفتند بلکه بیشتر آن‌ها را به خاطر تعارض با سنت و حدیث صحیح ترک می‌نمودند. به طوری که امام محمد بن حسن و ابویوسف با استاد خود ابوحنیفه حدوداً در یک سوم مذهبش^۳ مخالف بودند، کتاب‌های نوشته شده در فروع بیانگر این مطلب‌اند. شبیه به این را در باره امام مزنی^۴ و دیگر پیروان امام شافعی و پیروان دیگر ائمه نقل می‌کنند که اگر بخواهیم برای هر کدام نمونه‌ای ذکر کنیم سخن به درازا خواهد کشید و از قرارمان [که بر اختصار است] خارج خواهیم شد. از این رو به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم:

۱- امام محمد در «موطأ» (ص ۱۵۸)^۵ می‌نویسد: «محمد گفته است که: ابوحنیفه در استسقاء (طلب باران) به گزاردن نماز معتقد نیست، ولی به نظر ما، امام

۱- فلانی (ص ۹۹).

۲- واقعه، ۱۳ و ۱۴.

۳- ابن عابدین در «الحاشیة» (۶۲/۱) آن را آورده و لکنوی در «النافع الكبير» ص ۹۳ به غزالی نسبتش می‌دهد.

۴- وی در آغاز مختصرش بر فقه شافعی که همراه حاشیه «الأم» چاپ شده می‌نویسد: این کتاب را که شامل دانش امام محمد بن ادریس شافعی و سخنان اوست تلخیص کردم تا برای کسی که طالب است بهتر قابل دسترس باشند. هر چند که او خود از اینکه از وی و دیگران تقلید گردد نهی نموده؛ لیکن به خاطر مقامی که در دین دارد باید بدان نظر افکند و احتیاط را از دست نداد.

۵- وی در مخالفت با امامش در «موطأ» بیست مورد را به صراحت یاد می‌کند که ما به آن‌ها شماره‌های آن در این جا اشاره می‌کنیم:

باید با مردم دو رکعت نماز بگزارد. آنگاه دعا کند و ردایش را هم برگرداند... الخ».

۲- عصام بن یوسف بلخی که از یاران امام محمد^۱ و ملازم امام ابویوسف بود^۲ در بسیاری موارد، خلاف نظر ابوحنیفه فتوا می‌داد؛ زیرا دلیل رأی او را نمی‌دانست و دلیلی غیر از آن برایش ظاهر می‌شد که براساس آن فتوا می‌داد^۳. به همین جهت «به هنگام رکوع و برخاستن از آن، دست‌هایش را بلند می‌کرد»^۴. چنانکه این سنت به طور متواتر از پیامبر رسیده است؛ اگر چه ائمه ثلاثه (ابوحنیفه، ابویوسف و محمد) خلافتش را گفته باشند، نظر آنان وی را از عمل بدان باز نداشت. این مطلبی است که به شهادت خود ائمه چهارگانه و دیگران بر همه مسلمانان واجب است.

(۳۳۱/۳۱۴/۲۸۴/۲۷۵/۲۷۴/۲۴۴/۲۴۰/۲۳۰/۲۲۸/۱۷۳/۱۷۲/۱۶۹/۱۵۸/۱۲۰/۱۰۳/۴۴/۴۲)
(۳۵۶/۳۵۵/۳۳۸)

^۱- ابن عابدین در «الحاشیة» (۷۴/۱) و در «رسم المفتی» (۱۷/۱) آن را ذکر نموده، رشی نیز در «الجواهر المضیة فی طبقات الحنیفة» (ص ۳۴۷) آورده می‌گوید: او محدثی بود با پشتکار، وی و برادرش ابراهیم در زمان خود از بزرگان بلخ بودند.

^۲- الفوائد البهیة فی تراجم الحنیفة (ص ۱۱۶).

^۳- البحر الرائق (۹۳/۶) و رسم المفتی (۲۸/۱)

^۴- صاحب الفوائد (ص ۱۱۶) آن را نقل کرده، سپس تعلیق خوبی بر آن نوشته و می‌گوید: به عقیده من با توجه بدان، به بطلان اینروایت مجعول از ابوحنیفه پیبرده می‌شود که «إن من رفع یدیه فی الصلاة فسدت صلاته» «کسی که دست‌هایش را بلند کند، نمازش باطل می‌شود». «امیر کاتب اتقانی» فریب آن را خورده است؛ چنانکه در شرح حالش آمده. عصام بن یوسف از همراهان ابویوسف و عصام بدان پی می‌بردند. سپس می‌گوید: باید دانست که حنفی مذهب چنانچه مذهب امام خود را در مسأله‌ای به سبب قوت دلیل مخالف آن ترک کند از کمند تقلید خارج نمی‌شود، بلکه برعکس، عین تقلید است، لیکن در شکل و صورت ترک تقلید، مگر نمی‌دانی که عصام بن یوسف، مذهب ابوحنیفه را در بلند کردن دست (هنگام رفتن به رکوع و برخاستن از آن) ترک کرد و با این حال حنفی هم محسوب می‌شود؟ ان گاه چنین می‌افزاید: از دست نادانان این زمان به خداشکایت می‌بریم؛ کسانی را که تقلید از امام را در مسأله‌ای به خاطر قوت دلیل ترک کنند مورد طعن قرار می‌دهند و از زمره مقلدان امام خارج می‌دانند!! از مردم عوام هیچ جای شگفتی نیست، ولی تعجب از عالم نمایانی است که راه آنان را کورکورانه می‌پیمایند.

کوتاه سخن آنکه امیدواریم هیچ یک از مقلدان به طعن زدن و بدیاد کردن از شیوه این کتاب و ترک سنت‌های نبوی تنها به خاطر تعارض با مذهبشان مبادرت نکنند، بلکه آنچه را قبلاً در رابطه با اقوال ائمه در وجوب عمل به سنت و ترک اقوال مخالف آن گفتیم به یاد داشته باشند و بدانند که طعن بر این شیوه در واقع طعن بر امامی است که از او تقلید می‌کنند، هر یک از آنان که باشد تفاوتی نمی‌کند.

چنانکه گفتیم ما این شیوه را از خود آنان فرا گرفته‌ایم و در این راه هر کس از هدایت یافتن به وسیله ایشان اعراض کند خطر بزرگی متوجه اوست، زیرا لازمه‌اش اعراض از سنت است. هنگام اختلاف، امر شده‌ایم که به سنت یا حدیث صحیح رجوع کنیم و بر آن تکیه دهیم. چنانکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«چنین نیست به پروردگارت سوگند که آن‌ها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه در اختلافات خویش تو را به داوری بخوانند و از قضاوت تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند».

از خدای بزرگ خواهانیم که ما را در زمره کسانی قرار دهد که درباره‌شان فرمود:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۵۱-۵۲].

«هنگامی که مؤمنان به سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا در میانشان داوری شود تنها سخنی که گفتند این بود که، شنیدیم و اطاعت کردیم. و اینانند که رستگار اند. کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند و خداترس و پرهیزگار باشد رستگار است».

دمشق ۱۳ جمادی الآخر ۱۳۷۰ هـ.ق.

چند شبهه و پاسخ به آن‌ها

این‌ها مطالبی بود که ده سال پیش در مقدمه همین کتاب آورده بودم. در این مدت دریافتم که تأثیر مطلوبی در ارشاد جوانان مؤمن در وجوب عودت دادن دین و عباداتشان به سرچشمه زلال اسلام یعنی کتاب و سنت داشته است و بحمدالله تعداد

عاملان و معتقدان بدان افزایش یافته؛ به طوری که حتی با چنین عنوانی (بازگشت به کتاب و سنت) معروف و شناخته‌اند؛ جز اینکه در بعضی از آنان تردید یا توقیفی نسبت به گام نهادن در راستای عمل بدان می‌دیدم. البته با آوردن آیات و اخبار، هیچ شکی در رجوع به سنت نداشتند. با این حال شبهاتی هست که ایشان از برخی شیوخ مقلد می‌شنوند که لازم دیدم به آن شبهات جواب دهم تا این گروه نیز بدان عمل کنند و به یاری خدا از زمره گروه ناجیه گردند.

۱- بعضی گفته‌اند: بدون شک بازگشت به روش پیامبر در شؤون دین امری است واجب؛ به ویژه در اموری که عبادت محض است مجالی برای رأی و اجتهاد دیگران نیست؛ چرا که این گونه امور، «توقیفی» اند؛ برای مثال نماز. لیکن ما از هیچ یک از بزرگان تقلید نمی‌شنویم که بدان امر کنند و در عوض به اختلافات اذعان دارند، چرا که گمان دارند که امت ظرفیت و گنجایش این اختلافات را دارد. و به حدیثی که بارها گفته و تکرار کرده‌اند در خطاب به پیروان سنت حجت می‌کنند که «اختلاف اُمّی رحمة» «اختلاف در پیروان من مایه رحمت است» لذا روشن می‌شود که این حدیث با شیوه‌ای که بدان دعوت می‌کنی و نیز با این کتاب و سایر کتاب‌های تعارض و تباین دارد. سپس می‌پرسند که نظرت چیست؟ جواب به این سؤال یا شبهه را به دو طریق می‌توان داد: اول این که این حدیث، صحیح نیست بلکه باطل و بی‌اساس است. علامه سبکی می‌گوید: «برای این حدیث هیچ سندی صحیح، ضعیف و موضوع (جعلی) نیافتیم». همین مفهوم در عباراتی دیگر نیز آمده است: «اختلاف أصحابی لکم رحمة» «اختلاف در میان یارانم برای شما رحمت است» و «أصحابی کالنجوم بأیم اقتدیتم اهتدیتم» «یارانم چون آن ستارگانند که به هر کدام از ایشان اقتدا کنید هدایت می‌یابید». این احادیث صحیح نیستند. اولی بسیار سست و واهی است و دومی «موضوع» است. نگارنده درباره این احادیث در «سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة» (به شماره ۵۸، ۵۹ و ۶۱) تحقیق نموده است.

دوم، این که این حدیث علاوه بر آنکه ضعیف است. مخالف نص قرآن است. آیات وارده درباره ممنوعیت اختلاف در دین و امر به اتفاق در دین واضح‌تر از آن است که

یاد شود، ولی جای اشکال نخواهد بود که بعضی از آیات قرآنی را در این باره برای مثال بیاوریم.

خدای بزرگ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: ۴۶].

«و نزاع نکنید که ناتوان شوید و مهابت و قدرتتان از میان برود».

در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلٌّ حِزْبٍ بِمَا

لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [الروم: ۳۱-۳۲].

«و از مشرکان نباشید، از کسانی که دینشان را تکه تکه کردند و هر فرقه‌ای به آنچه

داشت دلخوش بود».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹].

«و آن‌ها مدام در تفرقه‌اند، مگر کسانی که پروردگارت به آن‌ها رحم کند».

به راستی چنین است. اگر رحمت و عطوفت پروردگار شامل حال مردمی شود،

هرگز آنان با هم اختلاف نخواهند ورزید، بلکه اهل باطلند که اختلاف می‌ورزند.

بنابراین چگونه عقل حکم می‌کند که اختلاف مایه رحمت باشد؟ از این رو ثابت

می‌شود که آن حدیث صحیح نیست، نه از حیث سند و نه از حیث متن^۱. پذیرفتن آن

نیز به عنوان شبهه‌ای برای خودداری کردن از عمل به کتاب و سنت که خود ائمه

بدان توصیه اکید دارند جایز نیست.

۲- عده‌ای دیگر می‌گویند: اگر اختلاف در دین ناپسند است پس درباره اختلاف یا

اختلافاتی که میان صحابه و ائمه وجود داشت چه می‌گویید؟ به تعبیری دیگر

آیا می‌توان میان اختلاف آنان با دیگران از جمله متأخران تفاوتی قایل شد، یا

نه؟

جواب: آری، تفاوت زیادی بین این دو نوع اختلاف وجود دارد که در دو چیز نمایان

می‌شود: ۱- سبب اختلاف و ۲- اثر و نتیجه‌ی آن.

۱- ر.ک: جلد اول سلسله الأحادیث الصحيحة والموضوعة (چاپ المکتب الإسلامی).

اختلاف صحابه بنا به ضرورت بوده است که اختلافی است کاملاً طبیعی در فهم؛ نه آنکه ایشان اختیاراً علاقه‌مند به اختلاف بوده باشند. علاوه بر این، امور دیگری نیز در زمان آنان وجود داشت که اختلاف را در آن هنگام ناگزیر می‌نمود. این امور پس از صحابه رفع شد.^۱ به طور کلی از اختلافاتی این چنین چاره‌ای نیست و به علت عدم تحقق شرایط مؤاخذه کردن در این گونه اختلافات [که همان قصد و تعمد و اصرار بر آن است] نکوهش وارده در آیات قبل و دیگر مصادیق مربوط به اهل این نوع اختلافات شامل حال آنان نمی‌شود؛ اما اختلاف میان مقلدان، اغلب آنان عذر و بهانه‌ای ندارند؛ زیرا گاه حجت برخاسته از کتاب و سنت مطلبی برای آنان تبیین می‌سازد که مؤید مذهبی غیر مذهب متبوع اوست. با این وجود او صرفاً به این دلیل که حجت مزبور با مذهب وی مخالف است، آن را کنار می‌گذارد، چون مذهب، نزد او اصل یا همان دینی است که محمد ﷺ آورده و مذهب دیگری، دینی دیگر و منسوخ به شمار می‌آید. عده‌ای دیگر کاملاً بر عکس عمل می‌کنند. آنان همه مذاهب را [با توجه به اختلافات وسیعی که هست] چون آن شریعت‌های متعدد می‌بینند، به گونه‌ای که بعضی متأخران^۲ تصریح نموده‌اند که برای مسلمانان اشکالی ندارد که هر کدام را خواست بگیرد یا رها کند؛ همه این‌ها جایز است! گاه هر کدام از طرفداران این دو دیدگاه، بر ماندن در اختلاف به همان حدیث باطل و موضوع (اختلاف ائمه رحمة) استناد می‌کنند. بیشتر اوقات ما از آن‌ها شنیده‌ایم که به این حدیث استدلال می‌کنند. برخی نیز این حدیث را چنین توجیه و تفسیر کرده‌اند که: همانا اختلاف هر چه باشد مایه رحمت است؛ چون برای امت سهولت و گنجایش ببار می‌آورد! با آنکه این توجیه و تفسیر تعارض آشکار با آیات پیشین دارد باز بعضی از سخنان صریح بزرگان را در رد این تصور آنان می‌آوریم، ابن قاسم می‌گوید: از مالک و لیث شنیدم که در مورد اختلاف اصحاب رسول چنین می‌گفتند:

^۱ - ر.ک: ابن حزم، «الإحکام فی أصول الأحکام» دهلوی، «حجه الله البالغه» یا رساله «عقد الجید فی احکام الاجتهاد والتقلید».

^۲ - ر.ک: مناوی «فیض القدر» مناوی (۲۰۹/۱) یا «سلسله الاحادیث الضعیفه» (۷۶/۱-۷۷)

لیس كما قال ناس «فيه توسعة»، لیس كذلك، إنها هو خطأ و صواب»^۱ «این که گروهی می‌گویند: اختلاف مایهٔ توسعه است، درست نیست، بلکه در آن، هم خطا هست و هم صواب». اشتهب گوید: از مالک در مورد گرفتن حدیثی که عده‌ای متعهد (ثقه) از اصحاب رسول خدا روایت کرده‌اند سؤال شد که: «آیا می‌توان به آن عمل کرد؟» در جواب گفت: نه به خدا سوگند، مگر اینکه حقیقت و درستی‌اش ثابت شود. حق یکی بیش نیست. آیا دو گفتهٔ متفاوت هر دو می‌توانند درست باشند؟ حق و صواب نمی‌تواند یکی بیش باشد.^۲

مزنی شاگرد و ملازم امام شافعی گفته است: اصحاب رسول خدا اختلاف می‌ورزیده‌اند. بعضی نظر بعضی دیگر را به خطا منسوب و آن را نقد می‌کردند؛ اما اگر تمامی آن گفته‌ها درست می‌بود هرگز دچار چنین اختلافاتی نمی‌شدند. عمر بن خطاب از اختلاف اُبی بن کعب و ابن مسعود در مورد نمازگزاردن با یک پیراهن خشمگین شد. نظر اُبی این بود که نماز با یک پیراهن خوب است، ولی طبق نظر ابن مسعود زمانی که فقر وجود داشت و پیراهن کم بود چنین بود، ولی اکنون لزومی ندارد. در قضیه‌ای چنین اختلاف می‌ورزند. اُبی راست گفته است، ابن مسعود هم کوتاهی نکرده است، لیکن از این پس از کسی نشنوم که در این باره اختلاف کند؛ چون در این صورت چنین و چنان خواهیم کرد!^۳ امام مزنی همچنین می‌گوید: چنانچه دو دانشمند در چیزی اجتهاد کنند و یکی از ایشان آن را حلال و دیگری حرام بداند به کسی که می‌پندارد هر دوی آنان مصیب بوده و به خطا نرفته‌اند باید گفت: آیا با توجه به اصل و اساسی است که چنین نظری داری، یا آنکه نظرت براساس قیاس است؟ اگر وی بگوید با توجه به اصل یا نص است، گفته می‌شود: چگونه چنین اصلی می‌تواند وجود داشته باشد، حال آن که قرآن اختلاف را نفی می‌کند؟! و اگر بگوید: از روی قیاس است، گفته می‌شود: چگونه است که اصول و نصوص، اختلاف را نفی می‌کنند و تو با قیاس بر همان اصول، اختلاف را تجویز می‌کنی؟! این چیزی است که

^۱ - ابن عبدالبر، «جامع بیان العلم» (۸۱/۲-۸۲)

^۲ - ابن عبدالبر، «جامع بیان العلم» (۸۲/۲، ۸۸، ۸۹).

^۳ - ابن عبدالبر، «جامع بیان العلم» (۸۳/۲، ۸۴).

انسان عاقل جایزش نمی‌دارد، چه رسد به انسان عالم!!^۱. اگر کسی بگوید: آنچه را که از امام مالک نقل کردی که حق یکی است و تعدد پذیر نیست با آنچه در کتاب «المدخل الفقهی» استاد زرقاء (۱ / ۸۹) آمده، مبیانت دارد که ابوجعفر منصور و پس از وی رشید، اقدام به انتخاب مذهب امام مالک و کتابش (موطأ) به عنوان قانون قضایی دولت عباسی کردند. مالک آنان را از این کار نهی کرد و گفت: «إن أصحاب رسول الله ﷺ اختلفوا في الفروع وتفرقوا في البلدان وكل مصيب» «اصحاب پیامبر در فروع اختلاف داشتند و در کشورها پراکنده شده‌اند و همه نیز مصیب‌اند».

می‌گویم: انتساب این سخن به امام مالک مشهور است، ولی عبارت آخر آن (و کل مصیب) از مواردی است که در روایات و منابعی که از آن‌ها اطلاع دارم نیامده و بی‌پایه است.^۲

جز یک روایت که آن را هم ابونعیم در «الحلیة» (۳۳۲/۶) تخریج و تحقیق کرده و به مقداد بن داود که ذهبی نام وی را در «الضعفاء» آورده اسناد داده است. با این حال عبارت وی چنین است: «وکل عند نفسه مصیب» «و هر کسی بنا به نظر خود درست می‌گوید». عبارت «عند نفسه» دلالت دارد بر آنکه این روایات «المدخل» ساختگی است؛ با روایتی هم که راویان موثق از امام مالک نقل می‌کنند که «حق یکی بیش نیست و تعدد نمی‌پذیرد» در تضاد است و همین را همه پیشوایان از صحابه و تابعین گرفته تا ائمه اربعه و دیگران گفته‌اند. ابن عبدالبر (۸۸/۲) می‌گوید: اگر صواب و درستی، در دو راه ضد هم می‌بود بعضی از پیشوایان بعضی دیگر را در اجتهاد، قضاوت و فتوایشان به خطا منسوب نمی‌کردند. بنابراین درست بودن چیزی و در عین حال درست بودن ضد آن، قابل قبول نیست و شاعر چه نیک گفته است:

إثبات ضدین معاً فی حال أقیح مایاتی من المحال

«ثابت کردن دو ضد در آن واحد، محال است».

^۱ - ابن عبدالبر، جامع بیان العلم (۸۹/۲).

^۲ - رک: «الانتقاء» اثر ابن عبدالبر (۴۱)؛ «کشف المغطاء فی فضل الموطأ» حافظ ابن عساکر (ص ۶ و

(۷) «تذکره الحفاظ» ذهبی (۱۹۵/۱).

چنانچه گفته شود: اگر باطل بودن این روایت منسوب به امام ثابت شده است پس چرا امام مالک، منصور را از اینکه مردم را بر (عمل به) کتاب (موطأ) گرد آورد بازداشت و نسبت به این خواسته وی پاسخ نداد؟

می‌گوییم: بهترین روایتی که در این باره یافته‌ام روایتی است که حافظ ابن کثیر در «شرح اختصار علوم الحدیث» (ص ۳۱) آورده که امام مالک فرمود: «إن الناس قد جمعوا واطلعوا علی أشياء لم نطلع علیها» «مردم از اموری اطلاع دارند و به احادیثی دسترسی دارند که ما از آن‌ها اطلاع نیافته‌ایم» به گفته ابن کثیر این سخن نشانه کمال دانش و انصاف اوست. پس ثابت می‌شود که اختلاف همه‌اش، مایه شر و فتنه است و هیچ رحمتی در آن نیست. در اختلاف، آنچه را که سبب مؤاخذه نمی‌شود اختلاف صحابه و پیروان ایشان از ائمه می‌توان دانست. خداوند ما را در زمره ایشان محشور گرداند و توفیق تبعیت از آنان را ارزانی فرماید. بدین ترتیب معلوم می‌شود که اختلاف صحابه غیر از اختلاف مقلدان است و خلاصه کلام آن که صحابه در مواردی اضطراری اختلاف می‌ورزیده‌اند لیکن با این وجود، اختلاف را زشت و ناروا بر می‌شمرده‌اند و چنانچه گریزی از آن می‌یافتند از چنگش می‌گریختند. مقلدان با آن که می‌توانند از بخش مهمی از اختلافات رهایی یابند، باز هم اتفاق نمی‌کنند و در آن نمی‌کوشند بلکه بر اختلافات خود پای می‌فشارند. لذا میان این دو قسم اختلاف، چه بسیار تفاوت است!

این، بیان تفاوت بود از جهت سبب؛ اما بیان آن از جهت تأثیری که دارد واضح‌تر است. صحابه با همه اختلافات مشهوری که در فروع با هم داشتند شدیداً مراقب حفظ وحدت بودند و از هر آنچه که موجب تفرقه می‌شد دوری می‌گزیدند. در میانشان بودند کسانی که بلند بسم‌الله گفتن را جایز می‌دانستند و کسانی که آن را روا نمی‌دانستند یا کسانی که افراشتن دست (رفع یدین) را مستحب می‌دانستند، نیز کسانی که آن را مستحب به شمار نمی‌آوردند و یا کسانی که با دست زدن به همسر خود وضو را باطل می‌انگاشتند و کسانی که باطل نمی‌دانستند. با همه این‌ها همگی آنان پشت سر یک امام نماز می‌گزاردند و هیچ یک به خاطر اختلاف مذهبی با امام از گزاردن نماز پشت سر وی خودداری نمی‌کرد.

اما وضع مقلدان کاملاً برعکس است. از جمله آثار اختلاف در میان آنان این است که در بزرگترین رکن دین پس از شهادتین [که نماز باشد] دچار تفرقه و چند دستگی

شده‌اند و از اینکه همگی پشت‌سر یک امام نماز بگذارند اکراه دارند؛ با این حجت که نماز امام باطل است یا حداقل این که گزاردن نماز پشت سر وی به سبب اختلاف مذهبی مکروه است. این را هم ما دیده و شنیده‌ایم هم دیگران^۱. چگونه ممکن است افرادی متوجه این نکته نشده باشند حال آن که کتاب‌های برخی از مذاهب مشهور، امروز به صراحت دم از کراهت و بطلان نماز می‌زنند. از نتایج آن نیز این است که چهار محراب در یک مسجد جامع می‌بینی که امامان چهار مذهب پیپی در آن نماز می‌گذارند، عده‌ای از مردم را هم می‌بینی که به انتظار امام خود ایستاده‌اند؛ در حالی که امام مذهب دیگر با مردم (هم مذهب خود) به نماز ایستاده است! نزد گروهی از مقلدان، اختلاف به بالاتر از این هم رسیده، که از جمله آن منع ازدواج پیروان حنفی و شافعی با هم بود. بعدها یکی از علمای مشهور حنفی ملقب به «مفتی الثقلین» فتوایی صادر کرد و اجازه ازدواج مرد حنفی با زن شافعی را داد. دلیل آن را هم چنین بیان کرد که حکم وی همچون حکم اهل کتاب است^۲. مفهوم این سخن و پیداست که مفهوم مخالف کتاب‌های فقهی از نگاه پیروان مذهب حنفی معتبر است این است که عکس آن یعنی ازدواج مرد شافعی مذهب با زن حنفی مذهب جایز نیست. همانگونه که ازدواج اهل کتاب با زن مسلمان جایز نمی‌باشد!!

این، دو نمونه از نمونه‌های فراوانی است که اثر سویی را که نتیجه‌ی اختلاف متأخران و اصرارشان بر آن است برای انسان خردمند روشن می‌سازد درست برعکس اختلاف سلف که هیچ اثر سویی برای امت دربر نداشت.

بدین لحاظ آنان به دور از آنند که آیات نهی از تفرقه در دین [برخلاف متأخران] شامل حال آنان می‌شود. خداوند همگی را به صراط مستقیم خود هدایت فرماید. ای کاش گزند اختلافات یاد شده تنها متوجه خودشان می‌شد و به امت دعوت^۳ نمی‌رسید؛ در آن صورت گرفتاری‌ها اندکی آسان می‌شد. این حادثه شوم آسیب‌های فراوانی به

^۱ - ر.ک: فصل هشتم کتاب «مالایجوز فیہ الخلاف» (ص ۶۵-۷۲) که نمونه‌های زیادی در آن خواهید دید.

^۲ - البحر الرائق.

^۳ - مقصود از امت دعوت، تمام غیر مسلمانانی هستند که باید از طریق دعوت با اسلام آشنا شوند و سپس برحسب اختیار خود آن را بپذیرند یا نپذیرند. متقابلاً مسلمانانی که دین اسلام را پذیرفته‌اند، امت هدایت نامیده می‌شوند.

همراه داشته است. متأسفانه این ضرر به غیر مسلمانان در بیشتر کشورها سرایت نموده و آنان را به خاطر ملاحظه این اختلافات از ورود به دین خدا به صورت دسته دسته بازداشته است در کتاب «ضلام من الغرب» اثر استاد فاضل محمد غزالی (ص ۲۰۰) چنین آمده: «در کنفرانسی که در دانشگاه پرینستون امریکا برگزار شد یکی از سخنرانان سؤالی مطرح کرد. این گونه سؤالات بیشتر از جانب مستشرقان و افرادی که به مطالعه نواحی اسلامی اهتمام دارند مطرح می‌شود: مسلمانان با کدام تعالیم در جهان ظهور پیدا می‌کنند تا معرف اسلامی باشند که به سوی آن دعوت می‌کنند؟ آیا با تعالیم اسلام آن گونه که سنیان فهمیده‌اند؟ یا با تعالیمی که شیعه امامیه و زیدیه دریافته‌اند؟ همگی میان خود در آنچه دارند باز اختلاف می‌ورزند. گاه گروهی از آنان در مسئله‌ای ممکن است تفکری تقریباً نو و مدون داشته باشد در حالی که گروه دیگری اندیشه‌ای کهنه و تنگ‌نظرانه دارد خلاصه آن که داعیان اسلام امروزه، دعوت شدگان را در حیرت و سرگستگی رها می‌کنند؛ چرا که آنان خود نیز در حیرت و سرگستگی بسر می‌برند»^۱.

در مقدمه رساله «هدیه السلطان إلی مسلمی بلاد یابان» اثر علامه محمدسلطان معصومی آمده که «از طرف مسلمانان ژاپنی شهرهای توکیو و اوزاکا در خاور دور سؤالی از من شد که حقیقت دین اسلام چیست؟ معنی مذهب چیست؟ و کسی که به دین اسلام تشریف می‌یابد آیا لازم است به یکی از مذاهب چهارگانه درآید؟ تکلیف وی چیست؟ آیا لازم است وی مالکی شود یا حنفی یا شافعی یا اینکه لازم نیست؟...

هنگامی که جمعی از روشنفکران ژاپنی پس از مطالعه کردن خواستند به دین اسلام و دایره ایمان مشرف شوند اختلافی بزرگ و نزاعی وخیم رخ داد این موضوع را با گروهی از مسلمانان ساکن در توکیو در میان گذاشتند. عده‌ای از آنان که از هند بودند گفتند: باید مذهب امام ابوحنیفه را برگزینند، چرا که این مذهب، چراغ امت اسلام است. جمعی از اهالی اندونزی نیز گفتند که: آنان باید شافعی شوند! خلاصه ژاپنی‌ها که سخنان متناقض آنان را شنیدند تعجب فراوان کردند و از قصد خود در حیرت افتادند تا سرانجام مسئله مذهب سدّی شد بر سر راه اسلام آوردنشان.

^۱ - نوشته‌های فراوان غزالی در این ایام همچون کتابی که اخیراً تحت عنوان «السنة النبوية بین اهل الفقه وأهل الحديث» منتشر کرده نشان می‌دهند که او خود جزو این دعوتگران است.

۳- عده‌ای دیگر گمان می‌برند که دعوت به تبعیت از سنت و نپذیرفتن اقوال مخالف ائمه با سنت، به معنای ترک سخنان ائمه و بهره‌نجام از اجتهادات و آرائشان به طور مطلق است. در جواب باید گفت که: این گمان نه تنها درست نیست بلکه به وضوح باطل است. چنانکه از گفته‌ها و نوشته‌های قبلی ما پیداست، همه خلاف این را اثبات می‌کنند. تمام آنچه ما بدان دعوت می‌کنیم این است دین را در مذهب خلاصه نکنیم و به مذهب جایگاهی همسان با کتاب و سنت ندهیم. به طوری که در تنازع و یا به هنگام قصد استنباط احکام جدید برای مسایل مستحدثه تنها به مذهب رجوع می‌شود، آن گونه که در این زمان نیز چنین می‌کنند و براساس آن احکام جدید احوال شخصیه^۱ و غیره را وضع می‌کنند، بدون آنکه درباره آن به کتاب و سنت مراجعه کنند تا درست را از نادرست و حق را از باطل تشخیص دهند.

آنان بر همان طریق «اختلافهم رحمة» می‌مانند و گمان دارند که با این روش از یسر و آسانی و مصلحت تبعیت کرده‌اند. سلیمان تیمی (خدایش رحمت کند) چه خوب گفته است:

إن أخذت برخصة كل عالم اجتمع فيك الشر — كله

«اگر آسان‌گیری‌های همه عالمان را بگیری همه بدی‌ها در تو جمع می‌شود».

ابن عبدالبر (۹۱/۲-۹۲) آن را روایت نموده و ذیل آن نوشته است: «این اجماعی است که در آن مخالفتی نمی‌بینم». و این همان چیزی است که انکارش می‌کنیم و چنانکه می‌بینی موضوع ما مطابق اجماع است.

اما رجوع به اقوال ائمه و استفاده و استعانت از آن اقوال برای فهم درست آنچه مورد اختلاف است و نصی در کتاب و سنت برای آن نیست و یا آنچه که نیاز به توضیح دارد مطلبی است که منکرش نیستیم، بلکه بدان سفارش و تشویق هم می‌کنیم؛ چون برای آنان که راه هدایت را به وسیله قرآن و سنت می‌پویند فوایدی در بر دارد.

^۱ - احوال شخصیه مجموع صفات انسان که به اعتبار آن‌ها یک شخص در اجتماع دارای حقوق شده و آن حقوق را اجرا می‌کند مانند تابعیت، ازدواج، اسم، اقامتگاه، اهلیت و غیره (ترمینولوژی حقوق/ دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی). (مترجمان).

علامه ابن عبدالبر (۲/ ۱۷۲) چنین می‌گوید: ای برادر! حفظ اصول و عنایت بدان بر تو واجب است و بدان که هر کس به حفظ سنن و احکام منصوص قرآن پردازد و به اقوال فقیهان بنگرد، این عمل، کمکی خواهد بود برای اجتهادانش و کلیدی برای توسعهٔ زاویهٔ دیدش و نیز تفسیری برای سنت‌های مجملی که معانی مختلف را در بر دارند. با این حال نباید از احدی از ایشان چنان تقلید کرد که از سنن در همه حال و بصورت الزامی تقلید می‌شود و نباید در اخذ آنچه که دانشمندان در رابطه با حفظ سنن و تدبیر در آن سعی نموده‌اند برآسود، بلکه در جستجو و تفهیم و نظرافکنی شایستهٔ اقتدایند و آنان را به سبب تلاش در آنچه که افاده کرده‌اند و بر آن دست یافته‌اند باید سپاس گفت و از آنان به خاطر درستی اکثر اقوالشان ستایش کرد. با این حال نباید از لغزش و خطا مبرایشان دانست چنانکه آنان نیز خود را از آن میرا نمی‌دانستند. کسی که این چنین باشد طالب متمسک بدان چیزی است که سلف صالح بر آن بوده‌اند و وی بهره‌اش را دریافته و رشد خود را یافته است؛ چنین کسی تابع سنت رسول و راه صحابهٔ اوست.

اما کسی که نظر نکند و از آنچه گفتیم رو بگرداند و با رأی خود با سنت مخالفت ورزد و بخواهد که آن سنت‌ها را تفسیر به رأی کند گمراه و گمراه کننده است؛ نیز آن کس که از این نکات غافل باشد و بدون علم به راه دشوار و پرمشقت فتوا وارد شود نابیناتر و گمراه‌تر از چنین شخصی است:

فهذا الحق ليس به خفاء فدعني عن بنيات الطريق.

«این حق است و در آن خفایی نیست. پس از این شاخه بدان شاخه پریدن را رها کن.»

۴- در اینجا وهم رایجی نزد بعضی از مقلدان وجود دارد که آنان را از پیروی سنتی که بیانگر خطاهای مذاهب است باز می‌دارد و آن این است که تبعیت از سنت، لازمه‌اش تخطئه صاحب مذهب است. به گمان ایشان معنای تخطئه، طعن در امام است. لذا می‌گویند: وقتی که طعن دربارهٔ فردی از مسلمانان جایز نیست چگونه در مورد یکی از ائمه ایشان جایز خواهد بود؟!

جواب:

این برداشت باطل است. علتش نیز باز ماندن از تفقه در سنت می‌باشد و گرنه چگونه مسلمان عاقل چنین چیزی را تصور می‌کند؟ در حالی که رسول خدا ﷺ خود فرمود: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهِدْ فَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهِدْ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ»^۱. «هر گاه حاکم قضاوت کند و در اجتهادش به حقیقت دست یابد دو اجر دارد و چنانچه قضاوت کند و مرتکب خطا شود دارای یک اجر خواهد بود». این حدیث، عکس برداشت مزبور را می‌رساند و به طور وضوح و بدون اغماض بیان می‌دارد که معنی «أَخْطَأَ فُلَانٌ»^۲ در شرع «أَثِيبُ فُلَانٍ أَجْرًا وَاحِدًا»^۳ است. پس وقتی کسی به سبب خطایش در رأی یک اجر می‌برد نباید گمان رود که از به خطا منسوب کردنش طعن زدن به وی مراد باشد. بی‌شک چنین توهمی باطل است و بازگشت از آن برای کسی که در آن وامانده است واجب. والا خود وی کسی خواهد بود که به مسلمانان [و نه افراد عادی ایشان بلکه به پیشوایان بزرگ از صحابه و تابعین و ائمه مجتهد و غیره] طعن زده است. ما به یقین می‌دانیم که بعضی از آن بزرگان، نظر بعضی دیگر را خطا می‌دانستند و برخی نیز دیدگاه برخی دیگر را رد می‌کردند^۴. در این صورت آیا انسان خردمند از این قضیه چنین نتیجه می‌گیرد که «بعضی از آنان به بعضی دیگر طعنه می‌زده‌اند؟!»

در خبر صحیحی آمده که رسول خدا تأویل ابوبکر را برای خوابی که مردی دیده بود خطا دانست و فرمود: «أَصَابَتْ بَعْضًا وَأَخْطَأَتْ بَعْضًا»^۵. «بخشی را درست گفتی و بخشی را خطا» آیا پیامبر خدا با این گفته خود به ابوبکر طعنه زده است؟!

از جمله اثرات سوء و شگفت این وهم بر افراد، این است که مانع از اتباع سنتی خواهد بود که با مذهبشان مابینت دارد؛ زیرا به گمان آنان پیروی از سنت به مفهوم طعن در امام مذهب است؛ لیکن تبعیت شان از امام، هر چند خلاف سنت باشد تا

^۱ - بخاری و مسلم.

^۲ - فلان خطا کرد.

^۳ - به فلان یک اجر داده شد.

^۴ - ر.ک: سخن امام مزنی که پیشتر آمد و نیز سخن ابن رجب.

^۵ - بخاری و مسلم، در مورد سبب و منابع آن ر.ک: سلسلة الأحادیث الصحيحة ص ۱۲۱.

معنایش احترام و تعظیم اوست! لذاست که بر تقلید از امام اصرار می‌ورزند تا بلکه از این «طعن موهوم» بگریزند.

این افراد فراموش کرده‌اند [و نمی‌گوییم: خود را به فراموشی زده‌اند] که به سبب این وهم، در دام چیزی بدتر از آنچه که از آن می‌گریختند افتاده‌اند. چنانکه اگر کسی به آنان بگوید: اگر اتباع، نشانهٔ احترام متبوع و مخالفت با وی نشانهٔ طعن در اوست، چگونه به خود اجازه می‌دهید که با سنت پیامبر مخالفت ورزید و از تبعیتش روگردان شوید تا شاید بدین وسیله از امام مذهب خود تبعیت کرده باشید؛ حال آن که امام؛ معصوم نیست؛ اما به زعم شما طعن زدن به وی کفر به شمار می‌آید!! اگر مخالفت با امام نزد شما به طعن زدن به وی تعبیر می‌شود پس در این صورت مخالفت با پیامبر نه تنها طعن بلکه آشکارا کفر است که از آن به خدای متعال پناه می‌بریم.

چنانچه کسی این مطلب را به آنان گوشزد کند به حتم جوابی برایش نخواهند داشت، جز سخنی که بارها از برخی از آنان شنیده‌ایم. «همانا ما سنت را به خاطر اطمینان به امام مذهب ترک کرده‌ایم، چون او از ما به سنت داناترست».

ما به این سخن، از چندین جنبه می‌توانیم پاسخ بگوییم. مسلماً بیان همهٔ آن‌ها موجب اطالۀ کلام خواهد شد لذا تنها به ذکر یک مورد بسنده می‌کنیم و به اذن خدا جواب قاطعی به آنان خواهد بود و آن اینکه فقط امام مذهب‌تان نیست که از شما به سنت آگاه‌تر است. ده‌ها و صدها امام داناتر و آگاه‌تر از ایشان به سنت وجود دارند. اگر سنت صحیحی خلاف مذهب‌تان باشد و یکی از ائمه آن سنت را بپذیرد در این صورت اخذ و پذیرش آن سنت بر شما واجب خواهد بود. بنابراین سخنی را که یاد نمودید در این جا اعتبار خود را از دست خواهد داد؛ چون با این وصف مخالفانتان معارضانه به شما خواهند گفت که: همانا ما این سنت را به خاطر اطمینان به امامی که آن را اخذ کرده پذیرفته‌ایم؛ زیرا اتباع وی به دلیل تبعیتش از سنت شایسته‌تر از اتباع کسی است که با سنت مخالفت دارد. این نکته‌ای است آشکار که ان شاء الله برای کسی مبهم نخواهد بود.

لذا می‌توانم بگویم که: این کتاب به دلیل آنکه سنت‌های ثابت پیامبر را در مورد کیفیت نماز جمع‌آوری نموده، احدی را در ترک عمل بدان عذری نخواهد ماند. در آن، مطلبی که علما بر ترکش اتفاق نظر دارند نیامده [که چنین امری هم از آنان بعید است] هیچ مسئله‌ای در آن نیامده مگر اینکه گروهی از علما از آن سخن به میان آورده‌اند.

کسی هم که از آن سخن نگفته باشد معذور است و اجری خواهد برد؛ زیرا ممکن است که در آن باره نصی به وی نرسیده باشد، یا آنکه رسیده لیکن به سبب تعذرات مشهوری که نزد علماست به گونه‌ای باشد که نتوان براساس آن اقامه حجت نمود. اما آن کس که بعد از امام متبوع، برایش نصی به اثبات برسد نه تنها هیچ عذر و یا بهانه‌ای در پیروی از آن برایش نخواهد ماند، بلکه اتباع نص پاک بر وی واجب خواهد شد. مقصود از این مقدمه نیز تنها همین نکته است. خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [الأنفال: ۲۴].

«ای مؤمنان، [دعوت] خداوند و رسول [او] را بپذیرید چون شما را فرا خواند برای آنکه [دلستان] را زنده دارد. و بدانید که خداوند بین شخص و دل او حائل می‌شود و [بدانید] که به سوی او محشور خواهید شد».

خداوند حق را بیان می‌کند و راه را نشان می‌دهد و او بهترین مولا و یاری دهنده است. درود و سلام بر محمد و آل و اصحابش باد.

الحمد لله رب العالمين

محمد ناصرالدين الباني

دمشق ۱۳۸۱/۵/۲۰ هـ. ق.

استقبال کعبه

هر گاه رسول خدا ﷺ قصد گزاردن نماز واجب یا نافله (مستحب) را داشت، رو به قبله می‌ایستاد^۱ و به شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد امر کرد که «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَاسْبِغِ الوُضُوءَ، ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ، فَكَبِّرْ»^۲. «هر گاه خواستی به نماز برخیزی وضو را کامل بگیر، سپس رو به قبله بایست و تکبیر بگو». در سفر نمازهای نافله و وتر را بر مرکبش می‌گزارد، به طوری که مرکب به هر سو شرق و غرب او را می‌برد^۳. خداوند فرمود:

﴿فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۵].

«به هر سو که رو کنید آنجا روی خداست».

گاهی هم که می‌خواست نماز نفل بگزارد و سوار بر شتر بود، سر شتر را به طرف قبله برمی‌گرداند و تکبیر می‌گفت و سپس به هر سو که مرکبش رو می‌کرد نماز می‌گزارد^۴، با اشاره سر بر روی مرکبش رکوع و سجود می‌کرد، لیکن در سجود سرش را بیشتر خم می‌نمود^۵. هر گاه قصد گزاردن نماز واجب را داشت، پایین می‌آمد و رو به قبله می‌ایستاد^۶. اما در نماز به هنگام خوف شدید، حضرت این سنت را برای امتش

^۱ - این نکته مطلبی است که به خاطر تواترش قطعی است. لذا نیازی به تحقیق و بررسی منابع آن نبود.

^۲ - بخاری و مسلم و سراج آن را آورده‌اند و در «الإرواء» (۲۸۹ و ۵۸۸) هم تحقیق شده است.

^۳ - بخاری و مسلم و سراج آن را آورده‌اند و در «الإرواء» (۲۸۹ و ۵۸۸) هم تحقیق شده است.

^۴ - ابوداود و ابن حبان در «الثقات» (۱۲/۱) و ضیاء در «المختاره» با سند حسن آن را آورده‌اند و ابن السکن آنرا صحیح دانسته و ابن ملقن در «خلاصة البدر المنير» (۱/۲۲) و پیش از ایشان عبدالحق اشبیلی در «أحكام» (شماره ۱۳۹۴ با تصحیح و تحقیق نگارنده) آن را آورده‌اند. احمد نیز طبق آنچه ابن هانی از وی «در مسائلش» (۶۷/۱) نقل کرده همین را گفته است.

^۵ - احمد و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی صحیحش دانسته است.

^۶ - بخاری و احمد.

وضع کرد که پیاده یا سواره رو به قبله یا غیر آن نماز بگزارند.^۱ و فرمود: «إِذَا اخْتَلَطُوا فَإِنَّمَا هُوَ التَّكْبِيرُ وَالْإِشَارَةُ بِالرَّأْسِ» «اگر در جنگ با دشمن درآمیختند تنها تکبیر و اشاره با سر کافی است».^۲ و فرمود: «مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ قِبْلَةٌ».^۳ «ما بین مشرق و مغرب قبله است».

جابر نقل می‌کند که با رسول خدا ﷺ هم سفر بودیم که ناگاه ابری آسمان را فرا گرفت؛ به جستجوی قبله پرداختیم؛ در تعیین سمت و سوی قبله اختلاف پیدا کردیم. لذا هرکدام از ما جداگانه نماز گزارد. هر یک از ما جلو خود خطی برای تعیین جهت کشید، چون صبح شد و آفتاب سر زد به آن نگاه کردیم متوجه شدیم که به طرف قبله نماز نگزارده‌ایم. موضوع را با پیامبر مطرح کردیم ما را به اعاده نماز امر نکرد و فرمود: «قَدْ أَجَزَاتُ صَلَاتُكُمْ».^۴ «همین نمازتان کفایت می‌کند». پیش از آنکه آیه تغییر قبله: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [البقرة: ۱۴۴].

«هر آینه دیدیم گردش روی تو را به سوی آسمان‌ها، همانا خواهیم گردانید تو را به سوی قبله‌ای که از آن راضی باشی پس بگردان رویت را به سوی مسجد الحرام».

نازل شود، پیامبر اسلام رو به بیت المقدس نماز می‌گزارد و از آن به بعد رو به کعبه نماز می‌خواند. مردم در مسجد قبا به نماز صبح ایستاده بودند که ناگهان مردی نزد آنان آمد و خبر داد که امشب بر پیامبر آیه‌ای نازل شده که امر به استقبال کعبه کرده است. پس به کعبه رو کنید آنان هم در حالی که رو به بیت المقدس داشتند به طرف کعبه چرخیدند. [امامشان نیز با آن‌ها به طرف کعبه چرخید]^۵.

^۱ - بخاری و مسلم.

^۲ - بیهقی آن را با سند صحیحین نقل کرده است.

^۳ - ترمذی و حاکم روایت کرده و صحیح دانسته‌اند.

^۴ - دارقطنی، حاکم، بیهقی، ترمذی، ابن ماجه و طبرانی آن را روایت کرده‌اند و در «الإرواء» (۲۹۶) هم تخریج و تحقیق شده است.

^۵ - بخاری، مسلم، احمد، سراج و طبرانی (۲/۱۰۸/۳) و ابن سعد (۲۴۳/۱) آن را آورده‌اند. در «الإرواء» (۲۹۰) هم تحقیق شده است.

قیام

پیامبر در نماز واجب و غیرواجب بنا به امتثال از آیه؛

﴿وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸].

«فروتاناه برای خدا (در نماز) بایستید».

می ایستاد. اما در سفر، نماز مستحب را بر مرکب می گزارد.

برای امتش به عنوان سنت مقرر کرد که در هنگام ترس شدید ایستاده یا سواره

می تواند نماز بگزارد چنانکه توضیحش گذشت، خداوند متعال می فرماید:

﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿[البقرة: ۲۳۸-۲۳۹].

«نمازها و نماز میانه (عصر) را بر پای دارید و فروتنانه برای خدا (در نماز) بایستید

و اگر بیمناک بودید پیاده یا سواره به جا آورید و چون بیاسودید خدا را یاد آرید، آنسان

که بر شما پیاموخت چیزهایی را که نمی دانستید».

همچنین پیامبر در مرضی که منجر به رحلتش از دنیا شد نشسته نماز گزارد^۱. یک

بار دیگر نیز به همین صورت نماز گزارد؛ زمانی که از بیماری در رنج بود و مردم پشت

سرش ایستاده نماز می گزاردند، وی به آنان اشاره کرد که بنشینند. آنان هم نشستند.

وقتی نماز پایان یافت فرمود: «إِنْ كِدْتُمْ أَنْفِءَا لَتَفْعَلُونَ فِعْلَ فَارِسٍ وَالرُّومِ يَقُومُونَ عَلَىٰ

مُلُوكِهِمْ وَهُمْ قُعُودٌ. فَلَا تَفْعَلُوا ائْتُمُوا بِأَيْمَتِكُمْ إِنْ صَلَّى قَائِمًا فَصَلُّوا قِيَامًا وَإِنْ صَلَّى قَاعِدًا

فَصَلُّوا قُعُودًا»^۲، «لحظاتی قبل نزدیک بود عمل مردم ایران و روم را مرتکب شوید که

در مقابل شاهان خود می ایستند، در حالی که آنان نشسته اند. این کار را نکنید. امام

برای اقتداست به او. پس اگر برخاسته نماز گزارد برخاسته نماز بگزارد و اگر نشسته

نماز گزارد نشسته نماز بگزارد».

^۱ - ترمذی آن را آورده و صحیح دانسته است. احمد نیز روایتش کرده.

^۲ - مسلم و دیگران روایتش کرده اند. در کتابم (إرواء الغلیل) تحقیق شده است. (۳۹۴).

نماز شخص مریض در حال نشسته

عمران ابن حصین روایت می‌کند که: بیماری بواسیر داشتم. از رسول خدا در مورد کیفیت نماز پرسیدم. فرمود: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ»^۱. «ایستاده نماز بگزار، اگر نتوانستی، نشسته، باز اگر نتوانستی بر روی پهلو» باز روایت می‌کند که از پیامبر درباره نماز نشسته پرسیدم فرمود: «مَنْ صَلَّى قَائِمًا فَهُوَ أَفْضَلُ، وَمَنْ صَلَّى قَاعِدًا فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَائِمِ، وَمَنْ صَلَّى نَائِمًا (وفي رواية: مُضْطَجِعًا) فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَاعِدِ»^۲. «کسی که ایستاده نماز بگزارد بهتر است و اگر نشسته نماز گزارد نیمی از اجر ایستاده را دارد و اگر دراز کشیده (و در روایتی: خوابیده به پشت) نماز گزارد، نیمی از اجر نشسته را دارد». که مراد از این‌ها احوال شخص مریض است. انس رضی الله عنه روایت کرده که: رسول خدا به عده‌ای که به خاطر بیماری، نشسته نماز می‌گزارند فرمود: «إِنَّ صَلَاةَ الْقَاعِدِ عَلَى النَّصْفِ مِنْ صَلَاةِ الْقَائِمِ»^۳. «به نماز نشسته، نصف ثواب نماز ایستاده تعلق می‌گیرد». حضرت از مریضی عیادت کرده دید که بر بالش نماز می‌گزارد. بالش را گرفت و دور انداخت، شخص مریض تکه چوبی را برداشت تا بر آن نماز بگزارد (روی آن سجده کند) پیامبر آن را نیز دور انداخت و فرمود: «صَلِّ عَلَى الْأَرْضِ إِنْ اسْتَطَعْتَ، وَإِلَّا فَأَوْمِ إِيْمَاءً، وَاجْعَلْ سُجُودَكَ أَخْفَضَ مِنْ رُكُوعِكَ»^۴. «اگر نتوانستی بر زمین نماز بگزار و گرنه با اشاره. سرت را به هنگام سجود کمی پائین‌تر از رکوعت بگیر».

^۱ - بخاری، احمد و ابوداود آن را آورده‌اند. خطابی گوید: مراد از حدیث عمران، مریضی است که نماز فرض می‌گزارد و می‌تواند تحمل کند و با زحمت روی پا بایستد، لذا اجر نشسته نصف اجر ایستاده است. این برای تشویق وی به ایستادن می‌باشد؛ هر چند نشستن اشکال ندارد. حافظ در «الفتح» (۴۶۸/۲) می‌گوید: این توجیهی است پذیرفتنی.

^۲ - همان.

^۳ - احمد و ابن ماجه با سند صحیح آن را روایت کرده‌اند.

^۴ - طبرانی، بزار، ابن سماک در کتابش «الحديث» (۲/۶۷) و بیهقی آن را آورده‌اند. سند آن صحیح است به طوری که در «الصحيحة» بیان کرده‌ام (۳۲۳).

نماز در کشتی

از رسول خدا ﷺ درباره چگونگی نماز گزاردن در کشتی سؤال شد فرمود: «صَلِّ قَائِمًا إِلَّا أَنْ تَخَافَ الْعَرَقَ»^۱. «اگر ترس غرق شدن نداشتی ایستاده نماز بگزار» و هنگامی که حضرت پیر شده بود و به سن کهولت رسیده بود عمود یا ستونی در نمازگاهش گذاشته بود و بدان تکیه می کرد.^۲

ایستادن و نشستن در نماز شب

پیامبر شبی را [به طور کامل] ایستاده و شبی را به همین گونه، نشسته نماز می گزارد. هر گاه قرائت را ایستاده می خواند ایستاده هم به رکوع می رفت و هر گاه نشسته آن را می خواند نشسته به رکوع می رفت.^۳

گاهی هم که نشسته نماز می گزارد، قرائتش را نشسته می خواند و هنگامی که به اندازه ی سی یا چهل آیه از قرائتش باقی می ماند، برمی خاست و آن را می خواند. سپس به رکوع و سجده می رفت. در رکعت دوم نیز همین کار را تکرار می کرد.^۴ سنن و نوافل را در پایان عمرش حدود یک سال قبل از درگذشت، هنگامی که پیر شده بود نشسته می گزارد.^۵ و چهار زانو می نشست.^۶

^۱ - بزار (۶۸) و دار قطنی و عبدالغنی مقدسی در «السنن» (۲/۸۲) آن را آورده اند. حاکم نیز صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست. فایده: حکم نماز خواندن در کشتی شامل نماز خواندن در هواپیما نیز می شود. در صورت امکان باید ایستاده بخواند، وگرنه به صورت نشسته و با اشاره سر برای رکوع و سجده نماز بخواند.

^۲ - ابوداود و حاکم روایت کرده اند همچنین حاکم و ذهبی صحیحش دانسته و آن را نگارنده در «الصحیحة» (۳۱۹) و «الإرواء» (۳۸۳) تحقیق و تخریج نموده است.

^۳ - مسلم و ابوداود.

^۴ - بخاری و مسلم.

^۵ - مسلم و احمد.

^۶ - نسائی و نیز ابن خزیمه در «صحیح» خود (۲/۱۰۷/۱) و عبدالغنی مقدسی در «السنن» (۱/۸۰) و حاکم آن را آورده اند، همچنین حاکم این روایت را صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافق است.

نماز با کفش و دستور بدان

حضرت گاهی با پای برهنه و گاهی نعلین در پا نماز می‌گزارد.^۱ این عمل را برای امتش مجاز اعلام نمود و فرمود: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ، فَلْيَلْبَسْ نَعْلَيْهِ، أَوْ لِيُخْلَعْهُمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ، وَلَا يُؤْذِ بِهِمَا غَيْرَهُ».^۲ «هر گاه یکی از شما نماز گزارد کفش‌هایش را بپوشد یا آن را از پایش درآورد و میان دو پایش قرار دهد و دیگری را نیازارد.» گاهی در مورد نماز با کفش تأکید می‌کرد و می‌فرمود: «خَالِفُوا الْيَهُودَ فَإِنَّهُمْ لَا يُصَلُّونَ فِي خِفَافِهِمْ وَلَا نِعَالِهِمْ».^۳ «با یهود مخالفت کنید، زیرا آنان با کفش‌ها و موزه‌هایشان نماز نمی‌گذارند.» چه بسا گاهی کفش‌ها را از پاهایش در حالی که در نماز بود درمی‌آورد و سپس به نمازش ادامه می‌داد. ابوسعید خدری روایت می‌کند که: روزی رسول خدا با ما نماز می‌گزارد. بخشی از نماز را خوانده بود که کفش‌هایش را کند و در طرف چپ خود گذاشت. مردم که این را مشاهده کردند، کفش‌های خود را درآوردند. نماز که به پایان رسید حضرت پرسید: چرا کفش‌هایتان را درآوردید؟ گفتند: دیدیم که شما کفش‌هایتان را درآوردید، ما نیز کفش‌هایمان را درآوردیم. آن گاه پیامبر فرمود: «إِنَّ جَبْرِيلَ أَتَانِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّ فِيهِمَا قَدْرًا (أَوْ قَالَ أَدَى) (وفي رواية خبثا) فَأَلْقَيْتُهُمَا فَإِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلْيَنْظُرْ فِي نَعْلَيْهِ فَإِنْ رَأَى فِيهِمَا قَدْرًا (أَوْ قَالَ أَدَى) (وفي رواية خبثا) فَلْيَمْسَحْهُمَا وَلْيُصَلِّ فِيهِمَا».^۴ «جبرئیل آمد و به من خبر داد که کفش‌هایت آلوده است. لذا کفش‌هایم را درآوردم. هر گاه یکی از شما به مسجد آمد به کفش‌هایش نگاه کند، اگر در آن کثافت و پلیدی دید کفش‌ها را تمیز کند و با آن نماز بگذارد.»

^۱ - ابوداود و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند. این حدیث به گفته طحاوی متواتر است.

^۲ - ابوداود و بزار (۵۳ - زوائد بزار) - حاکم نیز آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است.

^۳ - ابوداود و بزار (۵۳ - زوائد بزار) حاکم نیز آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است.

^۴ - ابوداود و ابن خزیمه آن را روایت نموده‌اند. حاکم علاوه بر روایت، آن را صحیح دانسته و ذهبی و نووی با وی موافقت. من نیز آن را در «الإرواء» (۲۸۴) تخریج کرده‌ام.

هر گاه که کفش‌ها را می‌کند در طرف چپش می‌گذاشت^۱ و می‌فرمود: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلَا يَضَعُ نَعْلَيْهِ عَنْ يَمِينِهِ وَلَا عَنْ يَسَارِهِ فَتَكُونُ عَنْ يَمِينِ غَيْرِهِ إِلَّا أَنْ لَا يَكُونُ عَنْ يَسَارِهِ أَحَدٌ وَلِيَضَعَهُمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ»^۲. «هر گاه یکی از شما نماز گزارد کفش‌هایش را در طرف راست خود نگذارد. همچنین در سمت چپ خود نگذارد، زیرا که در سمت راست دیگری قرار خواهد گرفت، مگر آنکه در طرف چپ کسی نباشد و الا آن‌ها را میان پاهایش بگذارد».

نماز بر منبر

پیامبر یک بار بر سر منبر نماز گزارد (در روایتی آمده است که آن منبر دارای سه پله بود) پیامبر در حالی که روی منبر بود برخاست و تکبیر گفت؛ مردم نیز به دنبال وی تکبیر گفتند. در همان حال که روی منبر بود به رکوع رفت. سپس از رکوع برخاست و عقب عقب پائین آمد و پای منبر سجده کرد. بعد به جای اول برگشت و همان اعمال رکعت اول را باز تکرار نمود تا نمازش پایان یافت. بعد رو به مردم کرد و فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتُمُوا بِي وَتَعَلَّمُوا صَلَاتِي»^۳. «ای مردم! این کار را کردم تا به من اقتدا کنید و نمازم را فرا بگیرید».

ستره^۴ و وجوب آن

پیامبر ﷺ نزدیک ستره می‌ایستاد به طوری که فاصله وی با دیوار سه ذراع بود^۵، و در وقتی که به سجده می‌رفت فاصله‌اش با دیوار مسجدی بود که یک گوسفند می‌توانست از آن عبور کند^۱ و می‌فرمود:

^۱ - ابوداود، نسایی و نیز ابن خزیمه (۲۱۱۰/۱) با سند صحیح آن را آورده‌اند.

^۲ - ابوداود و ابن خزیمه آن را روایت نموده‌اند. حاکم علاوه بر روایت، آن را صحیح دانسته و ذهبی و نووی با وی موافقت. من نیز آن را در «الإرواء» (۲۸۴) تخریج کرده‌ام.

^۳ - بخاری و مسلم؛ روایت آخری از مسلم و ابن سعد (۲۵۳/۱) است؛ در «إرواء» (۵۴۵) نیز تخریج شده است.

^۴ - آنچه نمازگزار آن را جلو خودش نهد اعم از تازیانه یا عصا (دهخدا).

^۵ - یخازس و احمد.

«لَا تُصَلُّوا إِلَّا إِلَى سُرَّتِّهِ، وَلَا تَدْعُ أَحَدًا يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْكَ، فَإِنْ أَبِي فَقَاتِلْهُ، فَإِنَّ مَعَهُ الْقَرِينَ»^۲. «نماز نگزارید مگر آنکه ستره‌ای در جلو خود قرار دهید و نگزارید که کسی از مقابل نمازتان رد شود اگر نپذیرفت با وی درگیر شوید چون شیطان با اوست».

و می‌فرمود: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى سُرَّتِّهِ فَلْيَدْنُ مِنْهَا لَا يَقْطَعُ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ صَلَاتَهُ»^۳. «هر گاه یکی از شما رو به ستره نماز گزارد خود را بدان نزدیک کند تا شیطان نتواند نمازش را قطع کند». چه بسا پیامبر تلاش می‌کرد کنار ستونی که در مسجد بود نماز بگزارد^۴. و هر وقت در فضای باز نماز می‌گزارد و ستره‌ای در کار نبود نیزه‌ای در روبه‌روی خود قرار می‌داد. آنگاه مردم به وی اقتدا می‌کردند^۵. و وی به سوی آن نماز می‌گزارد^۶. گاهی شترش را می‌خواباند و از آن به عنوان ستره استفاده

^۱ - بخاری و مسلم.

^۲ - ابن خزیمه در صحیح اش (۱/۹۳/۱) با سند جدید.

^۳ - ابوداود و بزار (ص ۵۴ - زوائد) و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانست و ذهبی و نووی موافق اویند.

^۴ - ستره برای امام و نیز شخص فرادی ضروری است ولو آنکه در مسجدی بزرگ باشد. ابن هانی در «مسائله عن الإمام رحمه» (۶۶/۱) گوید: أتانی أبو عبدالله (یعنی: الإمام أحمد) يوماً وأنا أصلي وليسى بين يدي ستره و كنت معه في المسجد الجامع فقال لي: استتر بشيء. فاستترت برحل. روزی ابوعبدالله یعنی امام احمد بن حنبل نزد من آمدند در حالی که نماز می‌خواندم و ستره جلو من نبود و با ایشان در مسجد جامع بودم، پس امام گفتند که یک چیزی را ستره قرار بده و من یک رحل را ستره قرار دادم. می‌گویم: در این اشاره مستفاد می‌شود که وی در اتخاذ ستره بین مسجد کوچک یا بزرگ تفاوتی قائل نیست. و این آن چیزی است که نمازگزاران (از ائمه مساجد گرفته تا دیگران در همه بلاد اسلامی درباره‌اش کوتاهی می‌کنند). حتی در سعودیه که برای بار اول در رجب امسال فرصت طواف پیدا کردم این مسأله را دیدم. بر علما واجب است که مردم را آگاه کنند و تشویقشان کنند و احکام دین‌شان را برایشان روشن سازند و این شامل حرمین شریفین نیز می‌شود.

^۵ - بخاری و مسلم و ابن ماجه.

^۶ - بخاری و احمد.

می‌کرد.^۱ و این به معنی گزاردن نماز در جای استراحت شتر نیست. چون وی از این کار نهی می‌کرد. گاهی جهاز شتر را روبه‌روی خود می‌گذاشت و رو به قسمت بلند آن نماز می‌گزارد.^۲ و می‌فرمود: «إِذَا وَضَعَ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلَ مُؤَخَّرَةِ الرَّحْلِ فَلْيُصَلِّ وَلَا يُبَالِ مَنْ مَرَّ وَرَاءَ ذَلِكَ»^۳. «وقتی یکی از شما بلندی انتهای جهاز شتر را روبه‌رو خود قرار داد نماز بگزارد و به کسی که از پشت آن عبور می‌کند اعتنا نکند». یکبار حضرت از درختی به عنوان ستره استفاده کرده و گاهی از تخت خوابی که عایشه رضی الله عنها بر روی آن و زیر لحافی دراز کشیده بود به منظور ستره استفاده می‌کرد.^۴ رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌گذاشت که چیزی بین او ستره حائل شود. به طوری که یکبار نماز که می‌گزارد گوسفندی می‌خواست از جلوی وی رد شود که پیامبر خود را آنقدر به دیوار نزدیک کرد که شکمش به دیوار چسبید و گوسفند هم از پشت وی رد شد.^۵

یکبار وی نماز واجب می‌گزارد که دست راست را حلقه‌وار به سینه مبارکش چسباند. پس از نماز صحابه پرسیدند: آیا در نماز چیزی پیش آمد؟ فرمود: خیر ولی شیطان می‌خواست از مقابل من رد شود که من گردنش را طوری فشار دادم که سردی زبانش را بر دستم حس کردم. به خدا قسم به خاطر برادرم سلیمان علیه السلام که (تسلط بر اجنه از معجزات او بود) بنده او را به یکی از ستون‌های مسجد می‌بستم تا سخره کودکان مدینه شود. پس نباید گذاشت که احدی بین فرد نمازگزار و قبله‌اش حائل شود.^۶

همچنین پیامبر فرموده است: هر گاه یکی از شما نماز گزارد و ستره‌ای در برابرش نهاد و کسی خواست که از مقابل وی عبور کند. با زدن دست بر سینه وی، او را از این

^۱ - همان.

^۲ - مسلم و ابن خزیمه (۲/۹۲) و احمد.

^۳ - مسلم و ابوداود.

^۴ - نسایی و احمد با سند صحیح.

^۵ - بخاری و مسلم و ابویعلی (۱۱۰۷/۳) - چاپ المکتب الإسلامی.

^۶ - ابن خزیمه در «صحیح» اش (۱/۹۵/۱) و طبرانی (۳/۱۴۰/۳) و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم

صحیحین دانسته و ذهبی موافق اوست.

کار باز دارد (و در روایتی آمده که تا دوبار او را براند) و اگر ابا کرد با او درگیر شود چون او شیطان است.^۱

و نیز فرموده است: اگر کسی از مقابل نمازگزار عبور می‌کند می‌دانست که چه کار بدی مرتکب می‌شود چهل روز اگر آبی منتظر بایستند تا نماز شخص تمام شود برایش بهتر از آن است که از جلوی وی عبور کند.^۲

آنچه سبب قطع نماز می‌شود

پیامبر می‌فرمود: «يَقْطَعُ صَلَاةَ الرَّجُلِ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ يَدَيْهِ كَاخِرَةَ الرَّحْلِ، الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ وَالْكَلْبُ الْأَسْوَدُ». قال ابو ذر: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا بَالُ الْأَسْوَدِ مِنَ الْأَحْمَرِ؟ قَالَ: «الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ».^۳

هر گاه در پیش روی نمازگزار ستره‌ای به بلندی آخر جهاز شتر نباشد و زنی بالغ یا الاغ و یا سگی سیاه از مقابل وی عبور کند نماز فرد قطع می‌شود. ابوذر گوید: پرسیدم ای رسول خدا سگ سیاه یا سرخ چه تفاوتی دارد؟ فرمود: سگ سیاه نوعی شیطان است.

^۱ - احمد و دارقطنی و طبرانی با سند صحیح روایت کرده‌اند و مضمون آن هم در صحیحین و سایر کتب حدیث از جمیع صحابه آمده است و آن از جمله احادیثی که گروه قادیانه قبول ندارند. چون آنان به عالم حبی که در قرآن و سنت آمده ایمان ندارند و با این کار نصوص دینی را رد می‌کنند و مفاهیم آن‌ها را تحریف می‌کنند مثلاً در مورد ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾ [الجن: ۱]. می‌گویند: منظور من الإنس است و با این کار از قواعد زبان و شرع خارج شده‌اند. اگر برایشان ممکن باشد با تأویل باطل آن‌ها را تحریف می‌کنند و به معنی حکم به ابطال آن‌ها می‌دهند اگر چه همه ائمه حدیث و امت اسلامی بر صحت آن رأی اتفاق نظر داشته باشند و متواتر باشد. خداوند هدایتشان کند.

^۲ - بخاری و مسلم روایت کرده‌اند و روایت دومی را ابن خزیمه (۱/۹۴/۱).

^۳ - مسلم و ابوداود و ابن خزیمه (۲/۹۵/۱) به او کتابم: تحذیر الساجد من اتخاذ القبور المساجد وأحكام الجنائز وبدعها رجوع شود.

نماز به طرف قبر

پیامبر از نماز به طرف قبر نهی می‌کرد و می‌فرمود: «لَا تُصَلُّوا إِلَى الْقُبُورِ، وَلَا تَجْلِسُوا عَلَيْهَا»^۱. «به طرف قبرها نماز نگزارید و بر آنها منشینید».

نیت^۲

پیامبر می‌فرمود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»^۳. «اعمال بستگی به نیات دارند و برای انسان هر آنچه که در نیتش هست حساب می‌شود».

تکبیر

پیامبر نماز را با گفتن «الله أكبر» آغاز می‌کرد^۴. و به کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد چنانکه گذشت سفارش آن را کرد و فرمود: «إِنَّهُ لَا تَتِمُّ صَلَاةٌ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَتَّى يَتَوَضَّأَ فَيَضَعُ الْوُضُوءَ مَوَاضِعَهُ، ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُ أَكْبَرُ»^۵. «نماز هیچ کس کامل نیست مگر آنکه وضو درست بگیرد؛ آن گاه الله اکبر (تکبیره الإحرام) بگوید». و می‌فرمود: «مِفْتَاحُ الصَّلَاةِ الطُّهُورُ، وَتَحْرِيمُهَا ٦ التَّكْبِيرُ، وَتَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ»^۱. «کلید نماز

^۱ - مسلم و ابوداود و ابن خزیمه (۲/۹۵/۱).

^۲ - روایت بخاری، مسلم و دیگران: حدیث فوق در ارواء الغلیل (۲۲) نیز تخریج و بررسی شده است.

^۳ - روایت بخاری، مسلم و دیگران: حدیث فوق در ارواء الغلیل (۲۲) نیز تخریج و بررسی شده است.

^۴ - مسلم و ابن ماجه آن را روایت نموده‌اند. همچنین از مفاد حدیث برمی‌آید که حضرت، نمازش را آنگونه که مرسوم است با گفتن «نویئُ أنْ أصلي...» آغاز نمی‌کرد. همه اتفاق نظر دارند که این از بدعت‌هاست تنها اختلافی که هست این است که آیا بدعت حسنه است یا سیئه. نظر ما این است که هر بدعتی در عبادت ضلالت است، طبق فرمایش رسول (وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار) که مجال تفصیل آن را در اینجا نداریم.

^۵ - طبرانی با اسناد صحیحی آن را آورده است.

^۶ - تحریم یعنی حرام کردن هر کاری که در نماز جایز نیست و تحلیل یعنی حلال کردن کارهایی که خارج از نماز رواست و مراد از تحریم و تحلیل، حرام شده‌ها و حلال شده‌ها هستند. این حدیث دلالت دارد بر اینکه باب نماز مسدود است و بنده جز با طهارت قادر به گشودن آن نیست؛

طهارت است و تحریم آن، الله اکبر و تحلیل آن تسلیم یا سلام دادن است». حضرت صدایش را به هنگام تکبیر بلند می کرد تا کسانی که پشت سرش قرار داشتند آن را بشنوند.^۲ هنگامی که مریض می شد ابوبکر صدایش را بلند می کرد تا تکبیر پیامبر را به گوش مردم برساند.^۳ و می گفت: «إِذَا قَالَ الْإِمَامُ: اللهُ أَكْبَرُ، فَقُولُوا: اللهُ أَكْبَرُ»^۴. «وقتی که امام الله اکبر گفت شما هم الله اکبر بگویید».

افراختن دست ها

پیامبر گاهی همراه با تکبیر^۵ و گاهی بعد از آن^۶ و گاهی پیش از آن^۷، دست هایش را بالا می برد. وی دست ها را [در حالی که انگشتانش کشیده بود] بلند می کرد. آن ها را نه می گشود و نه جمع می کرد^۸. دست ها را در امتداد شانه هایش برمی افراشت^۹. و گاه آن ها را طوری بلند می کرد که به کناره های گوشش برخورد می نمود^{۱۰}.

همچنین دلالت می کند بر اینکه ورود در حرمت آن جز با الله اکبر جایز نیست و خروج از آن جز با سلام دادن نیست. دیدگاه جمهور همین است.

^۱ - ابوداود و ترمذی آن را روایت نموده. حاکم نیز آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است و در «الإرواء» تخریج شده است (شماره ۳۰۱).

^۲ - احمد روایت کرده، حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

^۳ - مسلم و نسائی.

^۴ - احمد و بیهقی با سند صحیحی آن را آورده اند.

^۵ - بخاری و نسائی.

^۶ - همان.

^۷ - بخاری و ابوداود.

^۸ - ابوداود و ابن خزیمه (۲/۶۲/۱، ۱/۶۴) و تمام و نیز حاکم آن را نقل کردند و صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است.

^۹ - بخاری و نسائی.

^{۱۰} - بخاری و ابوداود.

گذاشتن دست راست بر چپ و امر بدان

حضرت دست راستش را بر دست چپ می‌نهاد^۱ و می‌فرمود: «إِنَّا مَعْشَرُ الْأَنْبِيَاءِ أُمْرًا بَتَعَجِيلِ فِطْرِنَا، وَتَأْخِيرِ سُحُورِنَا، وَأَنَّ نَضَعَ أَيْمَانِنَا عَلَى شِمَائِلِنَا فِي الصَّلَاةِ»^۲. «ما انبیاء به شتاب در افطار و تأخیر در سحری و نهادن دست راست بر دست چپ در نماز امر شده‌ایم». پیامبر از کنار مردی گذشت که دست چپ را بر دست راست گذاشته بود، جلو رفت و دست راست وی را بر چپش نهاد^۳.

نهادن دو دست بر سینه

پیامبر دست راست را بر پشت دست چپ و میچ و ساعدش می‌گذاشت^۴. اصحاب را نیز بدان امر می‌نمود^۵. و گاه با دست راست. دست چپ را به پنجه می‌گرفت^۶ و آن‌ها را بر سینه می‌نهاد^۷. حضرت از نهادن دست بر پهلوئی راست یا چپ^۱ و کمرگاه نهی می‌کرد^۲.

^۱ - مسلم و ابوداود در «الإرواء» نیز تخریج شده است (۳۵۲).

^۲ - ابن حبان و ضیاء با سند صحیحی آن را آورده‌اند.

^۳ - احمد و ابوداود با سند صحیحی آن را آورده‌اند.

^۴ - ابوداود، نسایی و نیز ابن خزیمه (۲/۵۴/۱) آن را آورده‌اند. ابن حبان (۴۸۵) نیز آن را صحیح دانسته است.

^۵ - مالک، بخاری و ابوعوانه.

^۶ - نسایی و دارقطنی آن را با سند صحیحی آورده‌اند. این حدیث دلالت بر مستحب بودن قبض (گرفتن) دست دارد، ولی حدیث اول دلالت بر وضع (گذاشتن) دست دارد. لذا می‌توان گفت که: هر دو مستحبند؛ اما جمع بین «قبض و وضع» که برخی از متأخران حنفی نیکو شمرده‌اند بدعت است. بنابر سخن آنان نمازگزار باید دست راست را بر دست چپ بگذارد، در حالی که میچ دست را با انگشت کوچک و شست گرفته، سه انگشت دیگر را به صورت باز بکشد. این مطلب در حاشیه ابن عابدین بر «الدر» (۴۵۴/۱) آمده؛ اما نباید فریب گرفته برخی متأخران را در این زمینه خورد.

^۷ - ابوداود و ابن خزیمه در «صحیح» (۲/۵۴/۱) و احمد و ابوشیخ در «تاریخ اصبهان» (ص ۱۲۵) آن را آورده‌اند. ترمذی یکی از سندهای آن را حسن دانسته است. از لحاظ معنایی روایاتی که در موطأ و بخاری آمده روایت فوق را تایید می‌کنند. لازم به توضیح است که صرفاً گذاشتن دست بر سینه در سنت ثابت شده است و خلاف آن، یا ضعیف است و یا بی‌اساس. امام اسحاق بن راهویه

نگاه کردن به سجده گاه و خشوع

پیامبر ﷺ هر گاه که نماز می‌گزارد، سرش را پایین می‌انداخت و نگاهش را به زمین می‌دوخت.^۳ هنگامی که به کعبه داخل شد تا زمان خروج از آنجا، جز به سجده گاهش به جای دیگری نظر نمی‌افکند و می‌فرمود: «لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي الْبَيْتِ شَيْءٌ يَشْغَلُ الْمُصَلِّيَّ»^۴ «نباید در خانه چیزی باشد که نمازگزار را به خود مشغول سازد» در نماز از نگاه کردن به آسمان نهی می‌کرد.^۵ در نهی از آن تأکید می‌کرد و می‌فرمود: «لَيَنْتَهَيْنَ أَقْوَامٌ يَرْفَعُونَ أَبْصَارَهُمْ فِي الصَّلَاةِ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ لَا تَرْجِعُ إِلَيْهِمْ» (و در روایتی: لَشُحُطْفَنَ أَبْصَارَهُمْ)^۶ «کسانی که چشمان خود را در نماز به آسمان می‌دوزند یا باید از این کار دست بردارند و یا بینایی‌شان به آن‌ها برنخواهد گشت». «و در روایتی: نور چشمانشان ربوده خواهد شد».

به این سنت عمل کرده و مروزی در المسائل (ص ۲۲۲) می‌گوید: اسحاق نماز وتر را با ما می‌گزارد. در قنوت دست‌هایش را بالا می‌برد و قنوت را پیش از رکوع می‌خواند و دستانش را بالا یا پائین سینه قرار می‌داد. همچنین است نظر قاضی عیاض مالکی در بحث مستحبات نماز از کتاب «الاعلام» (ص ۱۵، چاپ سوم، رباط) «قرار دادن دست راست بر پشت دست چپ روی قسمت بالای سینه» آنچه عبدالله ابن احمد در کتاب «مسائل» ص ۶۲ نقل کرده چیزی نزدیک به این مطلب است گفته است: پدرم را دیدم وقتی که نماز می‌گزارد یکی از دستانش را بر دیگری بالای ناف قرار می‌داد. ر.ک «إرواء الغلیل (۳۵۳)».

^۱ - بخاری و مسلم آن را آورده‌اند. در «الإرواء» (۳۷۴) نیز تخریج و تحقیق گشته است.

^۲ - ابوداود و نسائی و دیگران آورده‌اند.

^۳ - بیهقی و حاکم آن را آورده‌اند و همان‌گونه که حاکم می‌گوید: صحیح است و برای حدیث اول شاهی از ده صحابه وجود دارد که ابن عساکر روایتش نموده (۲/۲۰۲/۱۷) ضمناً به «الإرواء» (۳۵۴) رجوع شود. گفتنی است براساس این دو حدیث پیامبر ﷺ در نماز نگاهش را به سجده‌گاه می‌دوخت اما اینکه بعضی از نمازگزاران در نماز چشمانشان را می‌بندند درست نیست و بی‌مورد است. بهترین طریق هدایت، طریق محمد ﷺ است.

^۴ - ابوداود و احمد با سند صحیح و در صحیح ابی داود (۱۷۷۱) تخریج شده و مراد از بیت در دینی کعبه است به طوری که شأن ورود حدیث دال بر آن است.

^۵ - بخاری و ابوداود.

^۶ - مسلم، بخاری و سراج.

در حدیث دیگری آمده که: «فَإِذَا صَلَّيْتُمْ فَلَا تَلْتَفِتُوا فَإِنَّ اللَّهَ يَنْصِبُ وَجْهَهُ لَوَجْهِ عَبْدِهِ فِي صَلَاتِهِ مَا لَمْ يَلْتَفِتْ»^۱. «هر وقت نماز گزاردید به اطراف نگاه نکنید؛ زیرا به هنگام نماز خداوند رو به بنده‌اش می‌کند تا زمانی که او به اطراف نگاه نکند».

درباره‌ی التفات و نگاه نمازگزار به اطراف فرمود: این اختلاسی است که شیطان از نماز بنده می‌کند^۲. حضرت فرمود: «لَا يَزَالُ اللَّهُ مُقْبِلًا عَلَى الْعَبْدِ فِي صَلَاتِهِ مَا لَمْ يَلْتَفِتْ ، فَإِذَا صَرَفَ وَجْهَهُ انْصَرَفَ عَنْهُ»^۳. «مادامی که بنده در نمازش به این سو و آن سو نگاه نکرده، خداوند به وی نظر دارد، ولی همین که روی برگرداند خداوند نیز از وی رو برمی‌گرداند».

روایتی نقل شده که: «وَنَهَى عَنْ ثَلَاثٍ: عَنْ نَقْرَةِ كَنْقَرَةِ الدَّيْكِ وَإِفْعَاءِ كِافِعَاءِ الْكَلْبِ وَالْتِفَاتِ كَالْتِفَاتِ الثَّعْلَبِ»^۴. «از سه چیز نهی کرده است: نوک زدن همچون نوک زدن خروس، چون سگ چمباتمه زدن و چون روباه نگرستن و التفات کردن».

می‌فرمود: «صَلِّ صَلَاةً مُودِعًا، فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۵. «نماز بگزار همچون نماز وداع کننده، گویی که او را می‌بینی. اگر تو او را نبینی، همانا او تو را می‌بیند» و می‌فرمود: «مَا مِنْ أَمْرٍ مُسْلِمٍ تَحْضُرُهُ صَلَاةٌ مَكْتُوبَةٌ فَيُحْسِنُ وُضُوءَهَا وَخُشُوعَهَا وَرُكُوعَهَا إِلَّا كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا قَبْلَهَا مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يُؤْتِ كَبِيرَةً وَذَلِكَ الدَّهْرُ كُلُّهُ»^۶. «هر آن مسلمان که نماز واجبش فرا رسد و وضو و خشوع و رکوعش را به خوبی انجام دهد کفاره‌ی گناهان قبل وی خواهد بود، به شرط آنکه گناه کبیره‌ای از وی صادر نشده باشد و این به زمان خاصی مربوط نیست».

^۱ - ترمذی و حاکم آن را روایت نموده و صحیحش دانسته‌اند. صحیح الترغیب (شماره ۳۵۳).

^۲ - بخاری و ابوداود.

^۳ - ابوداود و دیگران روایتش کرده‌اند و ابن خزیمه و ابن حبان آن را صحیح دانسته‌اند. «صحیح الترغیب» (شماره ۵۵۵).

^۴ - احمد و ابویعلی. «صحیح الترغیب» (شماره ۵۵۶).

^۵ - المخلص فی «احادیث منتقاه» و طبرانی و رویانی و ضیاء در «المختاره» و ابن ماجه و احمد و ابن عساکر آن را آورده‌اند و هیثمی فقیه نیز آن را در «أسنی المطالب» صحیح دانسته است.

^۶ - مسلم.

پیامبر یکبار در حینی که لباس خَزّ منقش بر تن داشت نماز گزارد و در نماز برای لحظه‌ای نگاهش متوجه نقش‌های لباس گشت. نمازش که به پایان رسید فرمود: «اَذْهَبُوا بِحَمِيصَتِي^۱ هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ وَاتُّوْنِي بِأَنْبِجَانِيَّةٍ^۲ أَبِي جَهْمٍ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي أَنْفًا عَنْ صَلَاتِي» (در روایتی) «كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى عِلْمِهَا وَأَنَا فِي الصَّلَاةِ فَأَخَافُ أَنْ تَفْتِنَنِي»^۳. «این لباس را برای ابی جهم ببرید و لباس زبر و بی‌نقش و نگار (انبجانیه) او را برایم بیاورید؛ چون لحظه‌ای پیش مرا از نمازم غافل کرد. (بنا به روایتی در حال نماز نگاهم به نقشش افتاد و بیم بردم که فریفته‌اش شوم)».

عایشه رضی الله عنها پیراهنی داشت که دارای تصاویر بود و روی گنجه‌اش کشیده بود؛ پیامبر رو بدان نماز می‌گزارد فرمود: «أَخْرِيهِ عَنِّي فَإِنَّهُ لَا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ فِي صَلَاتِي»^۴. «آن پیراهن را از من دور کن، زیرا همواره تصاویر آن در نمازم در برابر من قرار می‌گیرد.» و می‌فرمود: «لَا صَلَاةَ بِحَضْرَةِ طَعَامٍ وَلَا هُوَ يُدَافِعُهُ الْأَخْبَثَانِ»^۵. «در صورت حاضر بودن غذا و در حال نیاز به رفع حاجت، نماز جایز نیست.»

دعای استفتاح

پیامبر قرائت را با دعاهای فراوان و متنوعی آغاز می‌کرد. حضرت صلی الله علیه و آله در این دعاها ستایش خدا را به جا می‌آورد، او را تمجید می‌نمود، و ثنای او را می‌گفت. به شخصی که نمازش را درست نمی‌گذارد دستور همه چیز را داد و فرمود: «لَا تَيْمُّ صَلَاةً لِأَحَدٍ

^۱ - خمیصه: لباس خز یا نوعی پشم که دارای دو نوع نقش است.

^۲ - انبجانیه: جامه‌ای است ساده و بدون نقش.

^۳ - بخاری، مسلم و مالک روایت نموده‌اند و در «الإرواء» (۳۷۶) نیز تخریح شده است.

^۴ - بخاری، مسلم و ابوعوانه آن را روایت نموده‌اند. پیامبر به کندن و پاره کردن تصاویر لباس امر نکرد، بلکه تنها به دور کردنش بسنده نمود، چون تصاویر متعلق به موجودات جان‌دار نبودند. به دلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر تصاویر جان‌دار را پاره کرده است. نیز به دلیل آنکه پیامبر در موارد دیگر شدت به خرج می‌داد بطوری که روایات متعددی در «صحیحین» آمده است. کسی که خواهان اطلاعات بیشتری است به فتح الباری (۳۲۱/۱۰) و غایة المرام فی تخریح احادیث الحلال والحرام (شماره ۱۳۱-۱۴۵) رجوع کند.

^۵ - بخاری و مسلم.

مِنْ النَّاسِ حَتَّى يُكَبِّرَ وَيَحْمَدُ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ وَيُثْنِي عَلَيْهِ وَيَقْرَأُ بِمَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»^۱
 «نماز احدی از مردم کامل نیست مگر آنکه الله اکبر گوید و حمد و ستایش خدا را به
 جا آورد و تا جایی که برایش مقدور است قرآن بخواند».

حضرت محمد ﷺ در آغاز نماز، دعاهاى مختلفی می‌خواند. گاه این دعا را
 می‌خواند:

۱- اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ تَقْنِي مِنْ
 خَطَايَايَ كَمَا يُتَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْنِي مِنْ خَطَايَايَ بِالْتَّلَجِ
 وَالْمَاءِ وَالْبَرْدِ. «خداوندا! میان من و گناهانم فاصله بینداز، همان‌طور که میان
 مشرق و مغرب فاصله انداخته‌ای. خدایا! مرا از گناهانم پاک کن، چنانکه لباس
 سفید از پلیدی پاک می‌شود. خداوندا! مرا از گناهانم با آب و برف و تگرگ
 غسل بده و بشوی». وی این دعا را در نماز واجب می‌خواند.^۲

۲- وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ
 صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا
 مِنَ الْمُسْلِمِينَ^۳ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ (سبحانك وبحمدك) أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا
 عَبْدُكَ^۴ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذُنُوبِي فَاعْفُرْ لِي ذُنُوبِي جَمِيعًا إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

^۱ - ابوداود آن را روایت کرده، حاکم علاوه بر روایتش، آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافق
 است.

^۲ - ابن ابی شیبیه (۲/۱۲۰/۱۲) و نیز در الإرواء (شماره ۸) تخریج شده است.

^۳ - در بیشتر روایات این چنین است و در برخی از آن‌ها (وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) آمده است. پیداست
 بعضی از راویان در آن دست برده‌اند. نکته‌ای که دال بر این موضوع باشد در برخی روایات آمده
 است. نمازگزار باید بگوید: وَأَنَا أَوْلُ الْمُسْلِمِينَ و برخلاف آنچه که عده‌ای گمان دارند هیچ اشکالی
 را در بر ندارد. به گمان ایشان، این مطلب به این معنی است که (من اولین شخصی هستم که به
 این صفت درآمده‌ام) در حالی که اینچنین نیست، بلکه معنایش سبقت در اطاعت از امر خداست
 و نظیر آن فراوان است، مانند: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ [الزخرف: ۸۱]. و

نیز از قول موسی ﷺ: ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۳].

^۴ - ازهری گوید: یعنی لا اعبد غیرک (غیر تو را نمی‌پرستم).

إِلَّا أَنْتَ وَاهْدِنِي لِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ لَا يَهْدِي لِأَحْسَنِهَا إِلَّا أَنْتَ وَاصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا
لَا يَصْرِفُ عَنِّي سَيِّئَهَا إِلَّا أَنْتَ لَبِيبٌ وَسَعْدِيكٌ^۱ وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ
إِلَيْكَ^۲ (ولامه‌دی من هدی‌ت) اَنَا بِكَ وَإِلَيْكَ، (لا منجأ ولا ملجأ منك إلا إليك)
تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ.

«رو به سوی کسی کردم که آفریننده آسمان‌ها و زمین است، در حالی که حق‌گرا و (مسلمانم) و از مشرکان نیستم. همانا نماز، عبادت، زندگی و مرگم برای خداوند جهانیان است که شریکی ندارد. بدین چیز امر شده‌ام و من اولین مسلمانانم. خدایا! پادشاه تویی. خدایی جز تو نیست (پاک و منزهی و به ستایش مشغولم) تو پروردگار منی و من بنده توأم. بر خود ستم کردم و به گناهم اعتراف دارم. پس تمامی گناهانم را بیامرز که آمرزنده‌ای جز تو نیست. مرا به بهترین اخلاق هدایت کن که جز تو کسی دیگر بدان هدایت‌گر نخواهد بود. و اخلاق بد را از من دور گردان که کسی دیگر از آن دور نخواهد کرد جز تو. لبیک می‌گویم و مطیع فرمانت هستم. همه نیکی‌ها در دستان توست و بدی

^۱ - «لبیک» یعنی برای اطاعتت مدام ایستاده‌ام و «سع‌دیک» یعنی امر تو را مدام یاری می‌کنم و مطیع دینی که بدان راضی هستی می‌باشم.

^۲ - یعنی آنکه شر به خدای متعال نسبت داده نمی‌شود، چون شر، از اعمال او نیست، بلکه تمامی کارهای او خیر است، چرا که کارهای وی حول محور عد و فضل و حکمت می‌چرخد. او خیر است و شری در او نیست. شر بدان جهت شر است که انتساب آن از خداوند قطع شده است. ابن‌قیم گوید: آفریننده حقیقی خیر و شر خداست. شر در بعضی از مخلوقات خداست نه در آفرینش و فعل او. بنابراین وی پاک و منزّه است از ظلمی که حقیقت آن، نهادن چیزی است در غیر محل خود. خداوند اشیاء را جز در مواضع شایسته‌شان نمی‌گذارد که همه این‌ها خیر است. شر عبارت است از گذاشتن چیزی در غیر محلش. پس از آنجا که وضع در محل خود، شر نیست دانسته شد که شر نمی‌تواند به وی منسوب باشد... چنانچه کسی تشکیک کند که چرا خداوند چیزی را در حالی که شر است آفرید؟ جواب این است که: آفریدن شر و فعل آفریدن شر، خیر است نه شر. زیرا خلق و فعل قایم به اویند. نسبت دادن شر به وی محال است. شر و بدیهایی هم که در مخلوق هست در عدم انتسابشان به وی شناخته می‌شوند.

فعل و خلق منتسب به وی خیر محض است. تحقیق درباره این بحث مهم به طور کامل در کتاب ابن‌قیم موسوم به «شفاء العلیل فی مسائل القضاء والقدر والتعلیل» (صص ۱۷۸-۲۰۶) آمده است که می‌توان بدان مراجعه کرد.

به تو نمی‌رسد. (هدایت شونده آن کس است که تو هدایت کرده‌ای). از توام و به سوی تو باز می‌گردم. (نجات و پناهگانی از تو جز به سوی تو نیست) مبارک و بلند مرتبه‌ای، از تو طلب آموزش می‌کنم و به سوی تو برمی‌گردم». حضرت این دعا را در نماز فرض و مستحب می‌خواند.^۱

۳- گاهی همین دعا را بدون عبارت «أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ» تا آخر آن می‌خواند و این عبارت را هم می‌افزود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ»^۲. «خدا! تو پادشاهی و هیچ معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی و به ستایشت مشغولم».

۴- به گونه‌ای دیگر تا عبارت «أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» روایت شده و وقتی به آن می‌رسید این دعا را می‌افزود: «اللَّهُمَّ اهْدِنِي لَأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ وَأَحْسَنِ الْأَعْمَالِ لَا يَهْدِي لَأَحْسَنِهَا إِلَّا أَنْتَ وَفِي سَيِّئِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَعْمَالِ لَا يَتَّقِي سَيِّئَهَا إِلَّا أَنْتَ»^۳. «خداوندا! مرا به بهترین اخلاق و بهترین اعمال هدایت کن، جز تو کسی هدایتگر بدان نیست. مرا از اخلاق و اعمال بد دور کن، جز تو نگهدارنده‌ای از آن نیست».

۵- «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، وَتَبَارَكَ اسْمُكَ، وَتَعَالَى جَدُّكَ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»^۴. «خداوندا! تو را پاک و منزّه می‌دانم و به ستایشت مشغولم، نامت مبارک و جلالت والاست و هیچ معبودی جز تو نیست».

^۱ - مسلم، ابوعوانه، ابوداود، ابن حبان، احمد، شافعی و طبرانی آن را روایت کرده‌اند. کسانی که این مطلب را تنها به نماز مستحب تخصیص داده‌اند در اشتباهند.

^۲ - نسائی با سند صحیحی آن را آورده است.

^۳ - نسائی و دارقطنی آن را با سند صحیح آورده‌اند.

^۴ - سبحانک یعنی، اَسْبَحْکَ تَسْبِيحًا به معنی آنزهک تنزیها من کل النفاث است و بحمدک یعنی نحن متلبسون بحمدک. تبارک یعنی کثرت برکة اسمک إذ وجد کل خیر من ذکر اسمک، جدک یعنی علا جلالک وعظمتک.

و فرمود: «إن أحب الكلام إلى الله أن يقول العبد: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ...»^۲.

۶- در نماز شب علاوه بر دعاهاى بالا سه بار ذکر «لا إله إلا الله» و «الله أكبر كبيراً» را هم می گفت.^۳

۷- «اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا، وَسُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» نقل است که یکی از صحابه نماز را با این ذکر آغاز کرد. پیامبر فرمود: «عَجِبْتُ لَهَا، فُتِحَتْ لَهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ»^۴. «از آن دعا در شگفت شدم، زیرا درهای آسمان به خاطر آن گشوده شد».

۸- «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ». مردی دیگر نماز را با این ذکر شروع کرد، رسول خدا فرمود: «لَقَدْ رَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ مَلَكًا يَبْتَدِرُونَهَا أَيُّهُمْ يَرْفَعُهَا»^۵ «دوازده فرشته را دیدم که در رساندن آن به (عالم) بالا از هم سبقت می گرفتند».

۹- اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قِيَمُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، (وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ

^۱- ابوداود آن را روایت نموده. حاکم نیز علاوه بر آن صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است. عقیلی (ص ۱۰۳) گوید: این مطلب به وجوه زیادی و با اسناد خوبی روایت شده و در «الإرواء» (شماره ۳۴۱) تخریج شده است.

^۲- ابن منده آن را در «التوحید» (۲/۱۲۳) با سند صحیح آورده و نسائی آن را در (اليوم والليلة) به صورت موقوف (خبر موصول به صحابی) و مرفوع (خبر موصول به پیامبر) روایت کرده. در «جامع المسانید» ابن کثیر (ج ۳ بخش ۲ ص ۲/۲۳۵) همین مطلب ذکر شده است. بعدها آن را در نسائی (به شماره ۸۴۹ و ۸۵۰) دیدم در «الصحيحة» (۲۹۳۹) تخریج کرده‌ام.

^۳- ابوداود و طحاوی با سند حسن آن را آورده‌اند.

^۴- مسلم و ابوعوانه، ابونعیم در أخبار أصبهان (۲۱۰/۱) آن را از جیب بن مطعم نقل کرده که شنید پیامبر آن را در نماز مستحب می خواند.

^۵- مسلم و ابوعوانه.

^۶- نور یعنی منورهما، و بک یهتدی من فیهما.

^۷- قیم یعنی حافظهما و راعیهما.

فِيهِنَّ) (وَلَكَ الْحَمْدُ لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ) (وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ الْحَقُّ وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ وَلِقَاؤُكَ الْحَقُّ، وَالْحِجَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ حَقٌّ) (اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَبِكَ آمَنْتُ، وَإِلَيْكَ أُنَبِّئُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاعْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ، وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ، وَمَا أَعْلَنْتُ)، أَنْتَ الْمُقَدَّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخَّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، (أَنْتَ إِلَهِي) لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ^۱ (ولا حول ولا قوة إلا بك).

«خداوندا! ستایش تو راست. تو روشنگر آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌ها است، هستی تو نگهدارنده آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌هاست هستی. ستایش برای توست. تو پادشاه آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌هاست هستی. سپاس برای تو. تو حقی، وعده‌ات، سختت و دیدارت حق است، بهشت و جهنم و قیامت حق است. پیامبران حق‌اند. محمد حق است، خداوندا! تسلیم توام، بر تو توکل دارم، به تو ایمان آوردم، به سوی تو برمی‌گردم و به خاطر تو دشمنی می‌ورزم و پیش تو برای داوری می‌آیم. از گناهان گذشته و آینده‌ام درگذر؛ گناهی که پنهان یا آشکارا مرتکب شده‌ام و گناهی را که تو بدان‌ها آگاهتری. تو مقدم و مؤخری، تو پروردگار منی، خدایی جز تو نیست و هیچ حول و قوه‌ای جز تو نیست.» پیامبر این دعا و دعا‌های زیر را در نماز شب می‌خواند.^۲

۱۰- اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرَائِيلَ، وَمِيكَائِيلَ، وَإِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، اهْدِنِي لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.^۳ «خداوندا! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل! ای آفریننده آسمان‌ها و زمین! ای آگاه به نهان و آشکار! تو میان بندگان در آنچه اختلاف می‌ورزیدند قضاوت

^۱ - بخاری، مسلم، ابوعوانه، ابوداود، ابن نصر و دارمی.

^۲ - البته این مطلب، نافی مشروعیت خواندن این دعا را در نماز واجب نیست. البته امام به خاطر جلوگیری از اطاله نماز و ملالت نمازگزاران، از این امر استثنا است.

^۳ - مسلم و ابوعوانه.

می‌کنی، در آنچه مورد اختلاف هست مرا با اذن خود به حق و راستی هدایت کن. همانا هر که را بخواهی به راه راست هدایت می‌کنی.»

۱۱- پیامبر ده بار الله أكبر، الحمد لله، سبحان الله، لا إله إلا الله و أستغفر الله می‌گفت و ده بار نیز این دعا را تکرار می‌کرد: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَاهْدِنِي وَارْزُقْنِي وَعَافِنِي»^۱ «خدایا! مرا ببامرز، هدایت کن، روزیم ده و مرا عافیت ده». و نیز این دعا را: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الضَّيْقِ يَوْمَ الْحِسَابِ». «خداوند! در روز حساب از سختی و تنگی به تو پناه می‌برم».

۱۲- الله أكبر الله أكبر، ذُو الْمَلَكُوتِ وَالْجَبْرُوتِ وَالْكَرْبَاءِ وَالْعِظْمَةِ^۲.

قرائت

سپس پیامبر به خداوند پناه می‌برد و می‌گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ مِنْ هَمْزِهِ وَنَفْخِهِ وَنَفْثِهِ»^۳. «از شر و وسوسه، تکبر و شعر (نکوهیده‌ی) شیطان رجیم به خدا پناه می‌برم». و گاهی این را اضافه می‌کرد و می‌فرمود: أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ...^۴ سپس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بر زبان می‌راند، بی‌آنکه آن را بلند بگوید.^۵

^۱ - احمد و ابن ابی شیبیه (۲/۱۱۹/۱۲) و ابوداود و طبرانی در «الأوسط» (۲/۶۲) از «الجمع بینہ و بین الصغیر» با یک سند صحیح و یک سند حسن.

^۲ - طبالسی و ابوداود با سند صحیح.

^۳ - ابوداود، ابن ماجه، دارقطنی و حاکم آن را آورده‌اند. حاکم، ابن حبان و ذهبی صحیحش دانسته و در «إرواء الغلیل» (۳۴۲) تخریج شده است. معانی سه واژه‌ی مندرج در متن حدیث برگرفته از حدیثی است صحیح که به صورت مرفوع و مرسل از پیامبر ﷺ نقل شده است. مقصود از شعر، شعر نکوهید و مذموم است، وگرنه شعر خوب مورد تأیید است! حضرت فرموده است: «إن من الشعر حکمة» برخی از اشعار حکمت آمیزند. روایت بخاری.

^۴ - ابوداود و ترمذی با سند صحیحی آورده‌اند و احمد در «مسائل ابن هانی» (۵۰/۱) چاپ المکتب بدان معتقد است.

^۵ - بخاری، مسلم، ابوعوانه، طحاوی و أحمد.

قرائت آیه به آیه

سپس سوره فاتحه را می‌خواند، به گونه‌ای که پس از هر آیه مکث می‌کرد. پس از بسم الله الرحمن الرحيم مکث می‌کرد. پس از ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ نیز مکث می‌کرد و سپس می‌گفت: ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ باز مکث می‌کرد و آنگاه می‌گفت: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ قرائتش بدین صورت بود که در انتهای آیات می‌ایستاد و آیه‌ی قبل را به ما بعدش ملحق نمی‌کرد.^۱ گاهی هم ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ را «ملك يوم الدين» می‌خواند.^۲

رکن بودن خواندن فاتحه و فضایل آن

حضرت رسول شأن و مقام این سوره را بزرگ می‌دانست و می‌فرمود: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ (فيها) بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فَصَاعِدًا».^۳ «نمازی که در آن فاتحه خوانده نشود نماز نیست» فرموده‌های دیگری در این باب دارد و در عبارتی دیگر: «لَا تُجْزِي صَلَاةً لَا يَقْرَأُ الرَّجُلُ فِيهَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ».^۴ «نمازی که شخص در آن سوره فاتحه را نخواند کفایت

^۱ - روایت ابوداود و سهمی (۶۴-۶۵) حاکم نیز آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است. در «الإرواء» نیز تخریح شده است. ابوعمرو الدانی در «المکتفی» (۲/۵) آن را روایت نموده و گوید: «حدیث دارای طرق فراوان است که طریق یاد شده در این باب اساس می‌باشد» سپس می‌افزاید: «گروهی از ائمه سلف و قاریان گذشته قطع آیات را مستحب می‌دانستند اگر چه بعضی از آیات با همدیگر وابسته باشند». اما در این زمان جمهور قاریان از این سنت اعراض می‌کنند، چه رسد به دیگران.

^۲ - تمام رازی در «فوائد» و ابن ابی داود در «مصاحف» (۲/۷) و ابونعیم در «أخبار إصبهان» (۱۰۴/۱) و حاکم که آن را صحیح نیز دانسته و ذهبی با وی موافق است. این قرائت (ملک) نیز مانند قرائت اول (مالک) متواتر است.

^۳ - بخاری، مسلم، ابوعوانه و بیهقی. در «الإرواء» (۳۰۲) نیز تخریح شده است.

^۴ - دارقطنی آن را آورده و صحیحش دانسته. ابن حبان نیز در «صحیحش» آن را آورده. در منبع پیشین نیز تخریح شده است.

نمی‌کند». نیز می‌فرمود: «مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فَهِيَ خِدَاجٌ^۱ هِيَ خِدَاجٌ هِيَ خِدَاجٌ غَيْرُ تَمَامٍ»^۲.

«کسی که نماز بگذارد و در آن فاتحه را نخواند آن نماز ناقص است، ناقص است و کامل نیست». و می‌فرمود: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: قَسَمْتُ الصَّلَاةَ^۳ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ، فَنِصْفُهَا لِي وَنِصْفُهَا لِعَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ» «خدای تبارک و تعالی فرمود: نماز فاتحه را میان خود و بندهام دو نصف کردم، نصفش برای من و نصف دیگر برای بندهام، بندهام هر چه بخواهد به او داده می‌شود».

پیامبر فرمود: فاتحه را بخوانید، زیرا وقتی بنده می‌گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۴ خداوند می‌گوید: بندهام مرا حمد گفت. وقتی بنده می‌گوید: ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^۵ خدا می‌فرماید: بندهام ثنای مرا گفت. وقتی که بنده می‌گوید: ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾^۶ خداوند می‌گوید: بندهام مرا تمجید کرد. وقتی بنده می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۷ خداوند می‌گوید: این میان من و بندهام تقسیم است؛ بندهام هر چه را بخواهد به او می‌دهم. وقتی بنده بگوید: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۸ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ^۹ خداوند می‌گوید: تمام این‌ها از آن بندهام است و بندهام هر چه بخواهد به او می‌رسد^۴. پیامبر فرمود: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي التَّوْرَةِ وَلَا فِي الْإِنْجِيلِ مِثْلُ أُمَّ الْقُرْآنِ وَهِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي^۵». (والقرآن العظيم الذي

^۱ - خداج به معنی ناقص است و پیامبر با عبارت «غیرتمام» آن را تفسیر نموده است.

^۲ - مسلم و ابوعوانه.

^۳ - یعنی فاتحه، و آن مجاز جزء از کل است یعنی ذکر کل و اراده جزء به خاطر تعظیم.

^۴ - مسلم، ابوعوانه و مالک. در تاریخ جرجان» (۱۴۴) شاهدهی از حدیث جابر وجود دارد.

^۵ - باجی می‌گوید: منظور این آیه ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ [الحجر: ۸۷].

فاتحه است. سبع نامیده می‌شود زیرا دارای هفت آیه است و مثانی، چون در هر رکعتی تکرار می‌شود و به آن «القرآن العظيم» گفته شده به خاطر تخصیص آن به این اسم، هر چند هر بخشی از قرآن، عظیم است، چنانکه در مورد کعبه گفته می‌شود: بیت الله، اگر چه کلیه بیوت از آن خداست، ولی این به منظور تخصیص و تعظیم است.

اوتیته»^۱. «خداوند مانند ام‌الکتاب را نه در تورات و نه در انجیل نازل نکرده است و آن همان سبع مثانی (هفت آیه‌ای که بارها و بارها خوانده می‌شود) است و قرآن عظیمی که به من بخشیده شده است». و به کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد امر به قرائت آن در نمازش کرد^۲. و به کسی که نمی‌توانست آن را از بر کند گفت: قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۳. و باز به همان شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد فرمود: «إِن كَانَ مَعَكَ قُرْآنٌ فَأَقْرَأْهُ وَإِلَّا فَاحْمَدِ اللَّهَ وَكَبِّرْهُ وَهَلِّلْهُ»^۴. «اگر قرآن بلد هستی بخوان و گرنه خدا را ستایش کن و تکبیر و لا اله الا الله بگو».

نسخ و ابطال قرائت پشت سر امام در نماز جهری

در ابتدا پیامبر به مأمومین اجازه داده بود که قرائت را پشت سر امام در نماز جهری بخوانند تا اینکه روزی در نماز صبح، قرائت خواند، اما قرائت بر حضرت سنگین (و دشوار) آمد. چون از نماز فارغ شد پرسید: شما پشت سر امامتان قرائت می‌خوانید؟ اصحاب گفتند: آری ولی با شتاب. فرمود: لَا تَفْعَلُوا إِلَّا أَنْ يَقْرَأَ أَحَدُكُمْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، فإنه لا صلاة لمن لم يقرأ بها^۵. «در اقتدا جز فاتحه چیزی نخوانید، زیرا نماز بدون قرائت فاتحه صحیح نیست». سپس آنان را از هر نوع قرائتی (حتی فاتحه) در نماز جهری نهی کرد و این هنگامی بود که از نماز جهری (که بنابر روایتی نماز صبح بود) فراغت یافته بود. پرسید: «هَلْ قَرَأَ مَعِيَ مِنْكُمْ أَحَدٌ أَنْفَاءً؟» «آیا چند لحظه پیش

^۱ - نسائی و حاکم آن را آورده‌اند. حاکم آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است.

^۲ - بخاری در «جزء القراءة خلف الإمام» باسند صحیحی آورده است.

^۳ - ابوداود، ابن خزیمه (۲/۸۰/۱) حاکم، طبرانی و ابن حبان آن را آورده‌اند. ابن حبان و حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق است. ضمناً در «الارواء» (به شماره ۳۰۳) تخریج شده است.

^۴ - ابوداود و ترمذی آن را آورده‌اند. ترمذی آن را «حسن» دانسته و سندش صحیح است (صحیح ابوداود، ۸۰۷).

^۵ - بخاری در «جزء» خود و ابوداود و احمد نیز روایتش کرده‌اند. ترمذی و دارقطنی آن را «حسن» دانسته‌اند.

کسی از شما با من قرائت خواند؟» مردی گفت: بلی من خواندم. پیامبر فرمود: «إِنِّي أَقُولُ مَا لِي أَنَا عُرِّ الْقُرْآنُ؟»^۱. «با خودم می‌گویم: چرا (در قرائت) با من مشارکت می‌شود؟».

ابوهریره نقل می‌کند که مردم پس از آنکه این تذکر را از پیامبر شنیدند در نمازی که رسول‌الله قرائت را به طور جهر و بلند می‌خواند دست از قرائت کشیدند و در نماز غیرجهری قرائت را آهسته و با خود می‌خواندند.^۲

پیامبرسکوت در برابر قرائت امام را جزو شروط اقتدا قرار داد و فرمود: «إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا، وَإِذَا قَرَأَ فَأَنْصِتُوا»^۳. «امام برای این تعیین شده تا به وی اقتدا شود. پس هنگامی که تکبیر گفت شما نیز تکبیر بگویید و هنگام قرائت سکوت کنید». همچنان که گوش دادن به قرائت امام مأموم را از قرائت پشت‌سر امام بی‌نیاز می‌کند که فرمود: «مَنْ كَانَ لَهُ إِمَامٌ فَقِرَاءَةُ الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ»^۴. «کسی که امامی دارد، قرائت امام قرائت وی نیز است» و این در نماز جهری است.

^۱ - خطایی گوید: معنای عبارت این است: أَدَاخِلَ فِي الْقِرَاءَةِ وَأَغَالِبَ عَلَيْهَا، وَقَدْ تَكُونُ الْمَنَازَعَةُ بِمَعْنَى الْمَشَارَكَةِ وَالْمَنَابِئَةِ، وَمِنْهُ مَنَازَعَةُ النَّاسِ فِي النَّدَامِ؛ وَنَدَامٌ بِكَسْرِ نُونٍ جَمْعُ نَدِيمٍ اسْت. در این جا تنها معنای دوم درست است. به دلیل دست کشیدن صحابه از هر نوع قرائت و اگر از آن معنای نخست قصد می‌شد آنان از قرائت دست نمی‌کشیدند، بلکه تنها از مداخله (تداخل قرائت با هم) دست می‌کشیدند. چنانکه از ظاهر عبارت پیداست.

^۲ - مالک، حمیدی، بخاری در «جزء» ابوداود و محاملی (۱/۱۳۹/۶) آن را آورده‌اند. ترمذی این روایت را «حسن» دانسته و ابوحاتم و ابن حبان و ابن قییم صحیحش دانسته‌اند. و شاهی برای آن از حدیث عمرهست که در آخرش چنین آمده: «مَالِي أَنَا عُرِّ الْقُرْآنُ؟! أَمَا يَكْفِي أَحَدَكُمْ قِرَاءَةَ إِمَامِهِ؟ إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ إِذَا قَرَأَ فَأَنْصِتُوا» که بی‌هیچی آن را در کتاب «وَجُوبُ الْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ» روایت نموده، همچنین در «الْجَامِعُ الْكَبِيرُ» (۲/۳۴۴/۳).

^۳ - ابن ابی شیبیه (۱/۹۷/۱) ابوداود، مسلم، ابوعوانه و رویانی در «مسند» (۱/۱۱۹/۲۴) و نیز در «الإِروَاءُ» (۳۹۴/۳۳۲) تخریج شده است.

^۴ - ابن ابی شیبیه (۱/۹۷/۱) و دارقطنی و ابن ماجه و طحاوی و احمد از طرق زیادی به طور «مرسل» و «مسند» آن را آورده‌اند. و ابن تیمیه آن را تقویت کرد به طوری که در «فروع» ابن

وجوب قرائت در نماز سری

پیامبر ﷺ قرائت اصحاب را در نمازهای سری مورد تأیید (و تقریر) قرار داده است. جابر گوید: ما در نماز ظهر و عصر پشت سر امام در دو رکعت اول فاتحه و سوره را می‌خواندیم و در دو رکعت آخر فقط فاتحه را^۱. پیامبر از ایجاد مزاحمت برای او در قرائت با صدای بلند، نهی می‌فرمود. روزی با اصحابش نماز ظهر را برگزار نمود و سپس پرسید: کدامیک از شما ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [الأعلى: ۱]. را خواند؟ کسی گفت: من، اما نیت خیر داشتم. حضرت فرمود: می‌دانستم که یکی از شما در قرائت با من نزاع می‌کند^۲. روایتی دیگر نیز آمده که پشت سر پیامبر، قرائت را با صدای بلند می‌خواندند. حضرت فرمود: «خَلَطْتُمْ عَلَيَّ الْقُرْآنَ»^۳ «قرآن خواندن مرا به هم زدید» و فرمود: «إِنَّ الْمُصَلِّيَّ يُنَاجِي رَبَّهُ فَلْيَنْظُرْ بِمَا يُنَاجِيهِ بِهِ وَلَا يَجْهَرُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ بِالْقُرْآنِ»^۴ «نمازگزار با پروردگارش مناجات می‌کند. باید دقت کند که با وی چه می‌گوید و نباید عده‌ای از شما با تلاوت قرآن با صدای بلند برای برخی دیگر ایجاد مزاحمت کنید».

عبدالهادی (۲/۴۸۵) نیز چنین است. بوصیری بعضی طرق آن را صحیح دانسته، من نیز مفصلاً درباره آن در «الأصل» و «الإرواء» (شماره ۵۰۰) صحبت کرده‌ام.

^۱ - ابن ماجه با سندی صحیح آن را آورده و در «الإرواء» تخریج شده است (۵۰۶).

^۲ - مسلم، ابوعوانه و سراج.

^۳ - بخاری در جزء خود و احمد و سراج با سند حسن آورده‌اند.

^۴ - مالک و بخاری در «أفعال العباد» با سندی صحیح آورده‌اند. نکته: امام شافعی در قول قدیمش و محمد در روایتی از ابوحنیفه قرائت پشت سر امام را در نماز سری نه جهری جایز دانسته‌اند. شیخ علی قاری و بعضی از بزرگان همین دیدگاه را برگزیده‌اند. همچنین نظر امام زهری، مالک، ابن مبارک، احمد بن حنبل و گروهی از محدثین و دیگران همین است. شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز همین قول را برگزیده است.

و می فرمود: «مَنْ قَرَأَ حَرْفًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَلَهُ حَسَنَةٌ، وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، لَا أَقُولُ: أَلَمْ حَرْفٌ، وَلَكِنْ: أَلِفٌ حَرْفٌ، وَلَا مٌ حَرْفٌ، وَمِيمٌ حَرْفٌ»^۱. «کسی که حرفی از کتاب خداوند بخواند، متقابلاً برایش حسنه‌ای نوشته می‌شود و هر حسنه ده برابر می‌شود. نمی‌گوییم که «الم» یک حرف به حساب می‌آید، بلکه «الف» حرفی، «لام» حرفی و «میم» نیز حرفی است».

گفتن آمین و اینکه امام آن را با صدای بلند بگوید

پیامبر هر گاه خواندن فاتحه را به پایان می‌برد «آمین» می‌گفت و صدایش را هم بلند می‌کرد و می‌کشید^۲. اقتدا کنندگان را به گفتن آمین سفارش می‌نمود و می‌فرمود: «إِذَا أَمَّنَ الْإِمَامُ فَأَمَّنُوا، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تُؤْمِنُ، فَمَنْ وَافَقَ تَأْمِينَهُ تَأْمِينِ الْمَلَائِكَةِ» «هر گاه امام آمین گفت شما نیز آمین بگویید. کسی که آمین گفتن وی با آمین گفتن فرشتگان» یا در روایتی «إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ آمِينَ. وَالْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ آمِينَ. فَوَافَقَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»^۳ «وقتی یکی از شما در نماز آمین بگوید و فرشته نیز در آسمان، و یکی همزمان باشد، با دیگری در این صورت گناهان گذشته نمازگزار آمرزیده می‌شود». در حدیثی دیگر آمده که: «فَقُولُوا: آمِينَ يُجِبْكُمْ اللَّهُ»^۴. «آمین بگویید تا خداوند شما را اجابت کند».

^۱ - ترمذی و ابن ماجه آن را با سند صحیحی آورده‌اند و آجری در «آداب حملة القرآن» آورده است ولی حدیث «من قرأ خلف الإمام مليء فوه ناراً» (کسی که پشت سر امام قرائت را بخواند دهانش پر از آتش می‌شود). موضوع و جعلی است که در «سلسلة الأحاديث الضعيفة» (شماره ۵۶۹) توضیح داده شده است.

^۲ - بخاری در «جزء القراءة» و ابوداود با سند صحیح.

^۳ - شیخین و نسائی و نیز در «الإرواء» (۳۴۴) تخریج شده.

^۴ - مسلم و ابوعوانه.

همچنین پیامبر فرمود: «مَا حَسَدْتَكُمْ الْيَهُودَ عَلَى شَيْءٍ مَّا حَسَدْتَكُمْ عَلَى السَّلَامِ وَالتَّامِينَ خَلْفَ الْإِمَامِ»^۱ «یهودیان در هیچ چیز به اندازه سلام دادن و آمین گفتن پشت سر امام، بر شما حسادت نمی‌برند»^۲.

قرائت پس از فاتحه

پیامبر ﷺ پس از فاتحه سوره‌ای غیر از فاتحه را می‌خواند، گاهی آن را طول می‌داد و گاهی به خاطر سرفه یا بیماری و یا شنیدن گریه کودک کوتاهش می‌کرد. چنانکه انس بن مالک روایت می‌کند که روزی به هنگام گزاردن نماز صبح، حضرت سوره را کوتاه کرد. در روایتی دیگر آمده که نماز صبح را با خواندن دو سوره که کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن است گزارد، عرض شد: ای رسول خدا! چرا نماز را کوتاه کردی؟ فرمود: «سَمِعْتُ بُكَاءَ صَبِيٍّ فَظَنَنْتُ أَنَّ أُمَّهُ مَعَنَا نُصَلِّي فَأَرَدْتُ أَنْ أُفْرِغَ لَهُ أُمَّهُ»^۳. «صدای گریه کودک را شنیدم، گمان کردم که مادرش با ما نماز می‌گزارد، خواستم مادرش زودتر به وی بپردازد»^۴. و می‌فرمود: «إِنِّي لِأَدْخُلُ فِي الصَّلَاةِ وَأَنَا أُرِيدُ إِطَالَتَهَا،

^۱ - بخاری در «الأدب المفرد» ابن ماجه، ابن خزيمه، احمد و سراج با دو سند صحيح.

^۲ - نکته: گفتن آمین توسط مأمومین پشت سر امام باید به صورت جهری و آشکار و همزمان با آمین گفتن امام باشد، نه پیشتر از وی، چنانکه اکثر نمازگزاران مرتکب می‌شوند و نه دیرتر. این عقیده‌ای است که اکنون از نظر من ارجح است و در بعضی از آثارم درباره‌اش بحث و تحقیق کرده‌ام. از جمله در «سلسلة الأحادیث الضعیفة» (شماره ۹۵۲ جلد دوم که به لطف خدا منتشر شده است و «صحیح الترغیب والترهیب» (۲۰۵/۱) که این یکی نیز (بحمدالله) در المکتب الإسلامی به چاپ رسیده است.

^۳ - احمد با سند صحیحی روایتش نموده. حدیث دیگر را ابن ابی داود در «المصاحف» (۲/۱۴/۴) آورده.

^۴ - از این روایت و امثال آن چنین برداشت می‌شود که بردن کودکان به مساجد صحیح است برخلاف حدیثی که بر زبان‌ها متداول است و می‌گوید: کودکان‌تان را از مساجد دور کنید که چنین حدیثی ضعیف است و به اتفاق محدثین به آن استناد نمی‌شود. از جمله افرادی که آن را ضعیف داشته‌اند: ابن جوزی، منذری، هیثمی، حافظ ابن حجر عسقلانی و بوسیری و عبدالحق اشبیلی گفته است: این حدیث بی‌اساس است.

فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأَتَجَوَّزُ فِي صَلَاتِي مِمَّا أَعْلَمُ مِنْ شِدَّةِ وَجْدِ أُمِّهِ مِنْ بُكَائِهِ»^۱. «وارد نماز که می شوم قصد اطالۀ آن را دارم، لیکن چون صدای گریۀ کودکی را می شنوم به خاطر شدت اندوهی که در مادر به خاطر گریۀ کودک سراغ دارم نماز را کوتاه می کنم». رسول خدا سوره را از اول شروع می کرد و در بیشتر احوال تا آخر می خواند.^۲ و می فرمود: «أَعْطُوا كُلَّ سُورَةٍ حَظَّهَا مِنَ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ»^۳. «به هر سوره ای بهره اش را از رکوع و سجود ببخشید» و در عبارتی چنین آمده: «لِكُلِّ سُورَةٍ رَكْعَةٌ»^۴ «هر سوره ای رکعتی دارد» گاهی سوره را در دو رکعت می خواند.^۵ گاهی همه اش را در دو رکعت تکرار می کرد.^۶ و گاه دو سوره یا بیشتر را در یک رکعت با هم می خواند.^۷ مردی از انصار در مسجد قبا امامت می کرد؛ عادت داشت هر گاه که سوره را می خواند ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را تا پایان بخواند، سپس سوره ای دیگر می خواند و در هر رکعتی چنین می کرد. دوستانش به وی گفتند: نخست این سوره را می خوانی و سپس گمان می کنی که کافی نیست و سوره ای دیگر با آن می خوانی. یا ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را به تنهایی بخوان، یا اینکه سوره ای دیگر را. وی گفت: خواندن ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را ترک نمی کنم. اگر دوست دارید که امامتتان را برعهده داشته باشم همین شیوه را خواهم داشت و اگر دوست ندارید امامتتان را ترک می کنم؛ اما چون آنان می دیدند که او در امامت از همه برتر است دوست نداشتند که کسی غیر او

^۱ - بخاری و مسلم.

^۲ - احادیث فراوانی بر این مطلب دلالت دارند که بعد ذکر خواهد شد.

^۳ - ابن ابی شیبّه (۱/۱۰۰/۱) و أحمد و عبدالغنی المقدسی در «السنن» (۲/۹) با سند صحیحی آورده اند.

^۴ - ابن نصر و طحاوی با سند صحیح روایتش کرده اند و به عقیده من، معنی حدیث این است در هر رکعت سوره ای کامل بخوانید، تا بهره آن رکعت بدان کامل شود و این امر مستحب است؛ به دلایلی که می آید.

^۵ - احمد و ابویعلی به دو صورت روایت کرده اند. در این باره به قرائت در نماز صبح رجوع شود.

^۶ - چنانکه در نماز صبح آن را انجام داده که به زودی می آید.

^۷ - تفصیل و تحقیق آن به زودی خواهد آمد.

امامشان باشد. چون پیامبر نزدشان آمد قضیه را برایش باز گفتند: پیامبر پرسید: ای فلان! چه چیز سبب شده که از توصیه‌ی دوستانت سرباز زنی و چه چیز وادارت کرده که این سوره را در هر رکعتی بخوانی؟ وی جواب داد: چون آن را دوست دارم. حضرت فرمود: همین دوست داشتن سوره‌ی توحید تو را وارد بهشت خواهد کرد.^۱

جمع بین سوره‌های نظیر هم و دیگر سوره‌ها در یک رکعت

پیامبر، نظایر را از سوره‌های مفصل^۲ با هم قرائت می‌کرد. وی سوره‌ی «الرحمان» و «النجم» را در یک رکعت، «اقترب» و «الحاقه» را در رکعتی، «طور» و «ذاریات» را در رکعتی، «واقعه» و «قلم» را در یک رکعت و «معارج» و «نازعات» را در رکعتی، «مطففین» و «عبس» را در رکعتی، «مدثر» و «مزل» را در رکعتی «انسان» و «قیامت» را در رکعتی «نبا» و «مرسلات» را در رکعتی و «دخان» و «تکویر» را در یک رکعت با هم می‌خواند.^۳

گاهی چند سوره از سبع طوال مانند بقره و نساء و آل عمران را در یک رکعت نماز شب با هم جمع می‌کرد (که توضیحش خواهد آمد) می‌فرمود: «أَفْضَلُ الصَّلَاةِ طَوْلُ الْقِيَامِ»^۴. «بهترین نماز، نمازی است که قیامش طولانی باشد». هنگامی که این آیه را می‌خواند: ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾ [القیامة: ۴۰]. «آیا خداوند نمی‌تواند مردگان را زنده کند؟!» می‌گفت: سبحانک فیلی؛ «خداوند! پاک و منزهی، آری می‌توانی» و چون ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ﴾ [الأعلى: ۱]. «نام پروردگار برتر

^۱ - بخاری این حدیث را به صورت معلق روایت نموده است. معلق به معنی سقوط راوی از سلسله راویان است، یعنی آنکه بخاری از استاد خود روایت نکرده، بلکه از استاد استادش که او را هم ندیده روایت نموده) ترمذی نیز به صورت «موصول» آن را روایت کرده و صحیحش دانسته است.

^۲ - نظایر به سوره‌هایی گفته می‌شود که از حیث معنا و مفهوم همانند باشند، مانند موعظه یا حکم یا قصص. بنا بر قول صحیح‌تر، آغاز سوره‌های مفصل از «ق» به بعد است و پایان آن هم به اتفاق همه، پایان قرآن است.

^۳ - بخاری و مسلم.

^۴ - مسلم و طحاوی.

خویش را تسبیح گوی» را بر زبان جاری می‌کرد، می‌گفت: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى^۱. «پاک و منزّه است پروردگار بلند مرتبه‌ام».

جواز اکتفا بر فاتحه

معاذ با رسول خدا نماز عشا می‌گزارد، سپس که برمی‌گشت با یارانش نیز نماز می‌گزارد. شبی معاذ از (مسجد پیامبر ﷺ) برگشت و با مردم نماز گزارد. جوانی نیز از قبیله بنی سلمه (که سلیم نامیده می‌شد) نماز گزارد، چون معاذ نماز را طول داد جوان به گوشه‌ای رفت و نمازش را در گوشه مسجد به تنهایی گزارد؛ آنگاه بیرون شد و افسار شترش را گرفت و رفت.

معاذ که نمازش را تمام کرد جریان را برایش بازگفتند، وی گفت: این کارش نفاق است. حتما رسول خدا را از کار سلیم باخبر خواهیم ساخت. آن جوان هم وقتی این سخن او را شنید گفت: من نیز کاری را که او انجام می‌دهد برای پیامبر باز خواهیم گفت. بامدادان نزد پیامبر رفتند. معاذ وی را از آنچه که جوان مرتکب شده بود مطلع کرد. جوان گفت: ای رسول خدا! وی نزد شما زیاد می‌ماند. پیش ما هم که می‌آید نماز را طول می‌دهد. پیامبر رو به معاذ کرد و گفت: معاذ! آیا می‌خواهی فتنه به پا کنی؟ آن گاه رو به جوان کرد و گفت: ای برادرزاده! چگونه نماز می‌خوانی؟ جوان گفت: سوره فاتحه را می‌خوانم و از خداوند طلب بهشت می‌کنم و از بیم آتش به وی پناه می‌برم؛ از زمزمه شما و معاذ هم چیزی در نمی‌یابم. رسول خدا فرمود: من و معاذ هم نمازمان در همین حدود است. راوی نقل می‌کند که آن جوان افزود: هنگامی که خبر آوردند که دشمن حمله آورده است معاذ خواهد دانست که منافق کیست!! راوی اضافه می‌کند که آن جوان در جهاد با دشمن به شهادت رسید. رسول خدا بعد از این واقعه به معاذ گفت: طرف دعوی من و تو چه شد؟! معاذ گفت: ای رسول خدا! خداوند راست می‌گوید: من دروغ گفتم. آری او به شهادت رسیده است.^۲

^۱ - ابوداود و بیهقی با سند صحیحی آورده‌اند که مطلق است؛ زیرا شامل قرائت در نماز و غیر آن می‌شود. ابن ابی شیبه (۲/۱۳۲/۲) از ابوموسی اشعری و مغیره نقل می‌کند که آنان آن را در نماز واجب می‌گفتند. مطلق بودنش را هم از عمر و علی نقل نموده است.

^۲ - ابن خزیمه در «صحیحش» (۱۶۳۴) و بیهقی نیز با سند صحیح آن را آورده‌اند. شاهد دیگر آن صحیح ابوداود است (۷۵۸) و اصل آن در صحیحین آمده. افزوده اول آن را در روایی آمده و

جهر و سر در نمازهای پنجگانه و سایر نمازها

پیامبر در نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشا، قرائت را با صدای بلند می‌خواند و نماز ظهر و عصر و رکعت سوم نماز مغرب و دو رکعت آخر نماز عشا را آهسته و با خود می‌خواند.^۱ دیگران به قرائت پیامبر در نمازها یا رکعت‌هایی که آهسته می‌خواند، از روی تکان خوردن محاسنش^۲ و گاهی از روی شنواندن آیه به آنان پی می‌بردند.^۳ پیامبر در نماز جمعه و نماز عید فطر و قربان^۴ و نماز استسقاء (یا نماز باران)^۵ و کسوف^۶، قرائت را با صدای بلند می‌خواندند.

قرائت با صدای بلند و آرام در نماز شب^۷

افزوده دوم از احمد است (۷۴/۵) و افزوده‌های سوم و چهارم از بخاری و در بخشی مربوط به ابن عباس آمده که: «أن رسول الله ﷺ صلى ركعتين لم يقرأ فيهما إلا بفاتحة الكتاب. احمد آن را تخریج کرده (۲۸۲/۱) و حارث بن اُبی اسامة در مسند (ص ۳۸) از زوائد آن و بیهقی (۶۲/۶) با سند ضعیف آورده‌اند. من در چاپ‌های قبلی آن را حسن می‌دانستم ولی بعد برایم روشن شد که در اشتباه بودم. چون ماجرا حول محور حنظله دومی است و آن ضعیف است. و تعجبم در این است که چرا چنین امری بر من پوشیده ماند! چه بسا فکر می‌کردم که او کسی دیگر باشد. به هر حال سپاس خدایی را که مرا در شناخت خطایم هدایت کرد. به همین خاطر اقدام به ذکر آن در کتاب کردم. خداوند در عوض آن خیری به من رساند و آن همین حدیث معاذ بود. چون آن به همان حدیثی که ابن عباس بدان دلالت جسته رهنمون می‌کند. سپاس خدایی را که با نعماتش صالحات را کامل می‌کند.

^۱ - همان گونه که نووی می‌گوید: اجماع مسلمانان با نقل نسل اندر نسل به علاوه احادیث صحیح، آشکارا دلالت بر این مطلب دارند، که بعضی از آن‌ها خواهند آمد. ر.ک «الإرواء» (۳۴۵).

^۲ - بخاری و ابوداود.

^۳ - بخاری و مسلم.

^۴ - به بخش قرائت حضرت در نماز جمعه و نماز عیدین رجوع کنید.

^۵ - بخاری و ابوداود.

^۶ - بخاری و مسلم.

^۷ - عبدالحق در «التهجد» (۱/۹۰) می‌گوید: حدیث صحیحی از حضرت در مورد قرائت با صدای بلند یا آرام در نوافل روزانه نیامده است. قول اظهر آن است که قرائت حضرت در اینگونه نمازها سری بوده است. روایتی نه چندان قوی در دست است که پیامبر روزی عبدالله بن حذافه را دید که

رسول خدا نماز شب را گاهی با صدای بلند و گاهی آرام می‌گزارد^۱. چنانچه در خانه می‌خواند کسی که در اتاق بود صدایش را می‌شنید^۲ گاهی هم صدایش را بلندتر می‌کرد تا کسی که بیرون از اتاق است صدایش را بشنود^۳. ابوبکر و عمر را بدان سفارش کرده است. و این وقتی بود که شبی از منزل خارج شد. ابوبکر را دید که با صدای پایین نماز می‌گزارد. از کنار عمر بن خطاب نیز گذشت؛ دید که با صدای بلند نماز می‌گزارد. وقتی که هر دو نزد پیامبر آمدند فرمود: ای ابوبکر! از کنارت رد شدم، دیدم که با صدایی بسیار آهسته نماز می‌گزاری؟ گفت: «ای رسول خدا، صدایم را به کسی که با وی مناجات می‌کردم رساندم» به عمر گفت: از کنارت رد شدم، دیدم که با صدای بلند نماز می‌گزاری؟ گفت: «ای رسول خدا! خوابیده‌ها را بیدار می‌کردم و شیطان را می‌راندم». پیامبر فرمود: ای ابوبکر! کمی صدایت را بلند کن، تو نیز ای عمر! قدری از صدایت بکاه^۴. می‌فرمود: «کسی که قرآن را بلند می‌خواند همچون کسی است که صدقه را آشکارا دهد و کسی که قرآن را آهسته می‌خواند، هم چون کسی است که مخفیانه صدقه می‌دهد»^۵.

قرائت پیامبر ﷺ در نمازها

سور و آیاتی که پیامبر خدا در نمازهایش می‌خواند با توجه به نوع نمازها متفاوت بود؛ آنچه که می‌آید جزئیات مربوط به آن است به ترتیب:

نماز صبح

قرائت را در نمازش با صدای بلند می‌خواند، به وی گفت: «یا عبدالله سمع الله ولا تسمعنا» «ای

عبدالله! خداوند را بشنوان و به گوش ما نرسان»

^۱ - مسلم و بخاری در «أفعال العباد» آورده‌اند.

^۲ - ابوداود و ترمذی در «الشمائل» با سند «حسن». منظور حدیث این است که قرائتش حد وسط جهر و إسرار بوده است.

^۳ - نسائی و ترمذی در «الشمائل» و بیهقی در «الدلائل» با سند حسن.

^۴ - روایت ابوداود، حاکم نیز علاوه بر این صحیحش دانسته؛ ذهبی هم با وی موافق است.

^۵ - همان.

حضرت در نماز صبح سوره‌های طوال مفصل^۱ را می‌خواند^۲. گاهی هم سوره‌ واقع و سوره‌هایی اینچنین در هر دو رکعت^۳. در حجة الوداع سوره‌ طور را خواند^۴. گاهی نیز سوره‌هایی چون «ق» را در رکعت اول می‌خواند^۵، گاهی نیز سوره‌های قصار مفصل چون ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ [التکویر: ۱]. را می‌خواند^۶. یک بار «إذا زلزلت» را در دو رکعت خواند، به طوری که راوی می‌گوید: «نمی‌دانم که پیامبر دچار فراموشی شد یا عمداً چنین کرد»^۷. یک بار در سفر بود که «معوذتین» را خواند^۸. و به عقبه بن عامر فرمود: در نمازت معوذتین را بخوان، چرا که پناهنده به خدا پناهی چون آن دو، نخواهد یافت^۹. گاهی بیش از شصت آیه می‌خواند^{۱۰}.

^۱ - دانشمندان، سوره‌های قرآن را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند، الف: السبع الطوال، هفت سوره بلند قرآن همچون بقره، آل عمران، نساء و غیره. ب: المثون، سوره‌هایی چون یونس، هود، یوسف و غیره که حدوداً صد آیه دارد. ج: المثانی که محل اختلاف است بعضی گفته‌اند: از سوره دهم تا شانزدهم، و جوهی دیگر نیز برایش برشمرده‌اند. د: المفصل، سوره‌هایی که در آخر قرآن قرار گرفته‌اند. چون کوچک و کوتاهند و زیاد هم با بسمله فصل و جدا شده، مفصل نامیده شده‌اند. در نخستین سوره آن اختلاف هست، براساس قول نووی، مفصل خود برسه دسته است: ۱- طوال از حجرات تا بروج ۲- اوساط از طارق تا بینه ۳- قصار از زلزال تا ناس (مترجمان).

^۲ - نسائی و احمد با سند صحیح روایت کرده‌اند.

^۳ - احمد و ابن خزیمه (۱/۶۹/۱) حاکم نیز آن را آورده و صحیحش دانسته. ذهبی هم موافق اوست.

^۴ - بخاری و مسلم.

^۵ - مسلم و ترمذی نقل کرده‌اند و در «الإرواء الغلیل» (۳۴۵) تخریج شده است.

^۶ - مسلم و ابوداود.

^۷ - ابوداود و بیهقی با سند صحیح آورده‌اند. ظاهراً وی به منظور تشریح آن را عمداً انجام داده است.

^۸ - ابوداود و ابن خزیمه (۲/۶۹/۱) و ابن بشران در «الأمالی» و ابن ابی شیبه (۱/۱۷۶/۱۲) آن را آورده، حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

^۹ - ابوداود و احمد با سند صحیح.

^{۱۰} - بخاری و مسلم.

یکی از راویان حدیث می‌گوید: نمی‌دانم در یک رکعت چنین می‌کرد یا در هر رکعت؟! گاهی سوره روم^۱ و گاه «یس» می‌خواند^۲. یک بار نماز صبح را در مکه با سوره مؤمنین آغاز کرد، تا رسید به ذکر موسی و هارون یا عیسی^۳ که [محل تردید بعضی از راویان است] سرفه‌ای کرد، سپس به رکوع رفت^۴، گاهی هم سوره صافات را می‌خواند^۵. در روزهای جمعه در رکعت اول سوره «سجده» و در رکعت دوم سوره «دهر» را می‌خواند^۶، رکعت اول را طرد می‌داد و رکعت دوم را کوتاه می‌گزارد^۷.

قرائت در نماز سنت صبح

اما قرائت وی در دو رکعت نماز مستحب صبح بسیار کوتاه بود^۸. عایشه حتی در مورد خواندن سوره حمد هم تردید داشت^۹. گاهی بعد از سوره فاتحه در رکعت اول آیه ۱۳۶ سوره بقره ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۶]. «بگوئید: به خدا و آنچه که به ما فرو فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب فرو فرستاده شده و آنچه که به موسی و عیسی داده شده و [نیز] آنچه که به

^۱ - نسائی و احمد و البزار.

^۲ - احمد با سند صحیح.

^۳ - منظور از ذکر موسی این آیه است که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ [المؤمنون: ۴۵]. و منظور از عیسی آیه بعدی است: ﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾ [المؤمنون: ۵۰].

^۴ - مسلم و بخاری به صورت تعلیق آورده‌اند و در «الإرواء» (۳۹۷) نیز تخریج شده است.

^۵ - احمد و أبویعلی در «مسند» شان و مقدسی در «المختاره» آورده‌اند.

^۶ - بخاری و مسلم.

^۷ - بخاری و مسلم.

^۸ - احمد با سند صحیح.

^۹ - بخاری و مسلم.

[دیگر] پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است، ایمان آورده‌ایم. بین هیچ کس از آنان تفاوتی نمی‌گذاریم. و فرمانبردار او (خداوند) هستیم» را می‌خواند و در رکعت دیگر آیه: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۶۴﴾ [آل عمران: ۶۴]. «بگو: ای اهل کتاب به سوی سخنی آید که برابر بین ما و شماست: که جز خدا را بندگی نکنیم و چیزی را با او شریک نیاوریم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند پروردگار برنگیرد. اگر روی برتافتند، بگوئید: به آنکه ما مسلمانیم گواه باشید» را می‌خواند.^۱ گاهی هم به جای آن آیه ۵۲ سوره آل عمران ﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۵۲﴾ «آن گاه که عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: یاران من [در راه دعوت] به سوی خدا چه کسانی هستند؟ حواریان گفتند: ما یاوران [دین] خدا هستیم. به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش به آنکه ما فرمانبرداریم» را می‌خواند.^۲ و گاهی ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿۱﴾ را در رکعت اول و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ را در رکعت دوم می‌خواند.^۳ و می‌فرمود: این دو سوره چه خوبانند.^۴ حضرت رسول وقتی دید که مردی همین کار را می‌کند یعنی سوره کافرون را در رکعت اول می‌خواند فرمود: «هَذَا عَبْدٌ آمَنَ بِرَبِّهِ» «این بنده‌ای است که به پروردگارش ایمان آورده» و وقتی که دید در رکعت دوم سوره توحید را می‌خواند فرمود: «هَذَا عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ»^۵ «این بنده‌ای است که پروردگارش را شناخته است».

^۱ - مسلم و ابن خزیمه و حاکم.

^۲ - مسلم و ابوداود.

^۳ - مسلم و ابوداود.

^۴ - ابن ماجه و ابن خزیمه.

^۵ - طحاوی نقل کرده، ابن حبان نیز در صحیحش و ابن بشران، همچنین «حافظ» در «الأحادیث

العالیات» (شماره ۱۶) آن را حدیث حسن برشمرده است.

پیامبر در دو رکعت اول، فاتحه و سوره را می‌خواند و در رکعت اول، سوره را طولانی‌تر از رکعت دوم می‌کرد.^۱ گاهی رکعت نخست را به قدری طول می‌داد که نماز ظهر برپا می‌شد و شخص به بقیع می‌رفت، رفع حاجت می‌کرد و سپس به خانه‌اش می‌رفت و وضو می‌گرفت، آنگاه به مسجد برمی‌گشت، رسول خدا را هنوز در همان رکعت اول می‌دید^۲، مردم گمان می‌کردند که حضرت با این کار می‌خواهد مردم خود را به رکعت اول برسانند.^۳ در هر رکعت به همراه فاتحه در حدود سی آیه (مثلاً به اندازه سوره سجده) می‌خواند.^۴ گاهی سوره‌هایی چون: ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ و ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ را می‌خواند.^۵ گاهی هم ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ و سوره‌هایی اینچنین را می‌خواند.^۶ اصحاب به قرائت وی در نماز ظهر و عصر از روی تکان خوردن محاسنش پی می‌بردند.^۷

قرائت آیات پس از فاتحه در دو رکعت آخر نماز

پیامبر دو رکعت آخر را به اندازه نیمی از دو رکعت اول، یعنی به اندازه پانزده آیه کوتاه‌تر ادا می‌کرد^۸، چه بسا به خواندن فاتحه بسنده می‌کرد.^۱ و گاهی آیه را به گوش

^۱ - بخاری و مسلم.

^۲ - مسلم و بخاری در «جزء القراءة».

^۳ - أبوداود آن را نقل کرده، ترمذی نیز آن را آورده و صحیحش دانسته. همچنین ابن خزیمه (۲/۶۷/۱).

^۴ - احمد و مسلم.

^۵ - أبوداود آن را نقل کرده، ترمذی نیز آن را آورده و صحیحش دانسته. همچنین ابن خزیمه (۲/۶۷/۱).

^۶ - ابن خزیمه در «صحیحش» (۲/۶۷/۱).

^۷ - بخاری و ابوداود.

^۸ - احمد و مسلم روایت کرده‌اند. این حدیث دلیلی است بر اینکه خواندن سوره علاوه بر فاتحه در دو رکعت آخر سنت است. گروهی از صحابه نیز این دیدگاه را داشته‌اند، از جمله آنان ابوبکر صدیق است. امام شافعی نیز همین عقیده را دارد؛ چه در مورد نماز ظهر و چه غیر آن، از علمای متأخر ما ابوالحسنات لکنوی همین دیدگاه را ابراز داشته است. وی در «التعلیق الممجد علی موطأ

دیگران می‌رساند^۲، گاهی از وی زمزمه ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۱ و ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ﴾^۳ را می‌شنیدند^۳، و گاهی سوره‌هایی چون ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾^۴ و ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾^۵ را می‌خواند^۴، گاهی هم سوره‌هایی چون ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾^۶ را می‌خواند^۵.

وجوب قرائت فاتحه در هر رکعت

پیامبر ﷺ به کسی که نمازش را درست نمی‌گذارد امر کرد که در هر رکعتی فاتحه بخواند به طوری که پس از آن که به او امر کرد که در رکعت اول آن را بخواند فرمود: «ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا»^۷. او در روایتی چنین آمده: «فِي كُلِّ رَكْعَةٍ»^۸. و گاهی آیه را به آنان می‌شنواند^۹. (۲۶/۸۸)۱۰. را از وی می‌شنیدند. و گاهی هم ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ

محمد» (ص ۱۰۲) می‌گوید: بعضی از دوستان ما (احناف) در این باره کاری شگفت کرده‌اند، بدین گونه که سجده سهو را در تلافی قرائت سوره در دو رکعت آخر واجب دانسته‌اند و شارحان «المنية» ابراهیم حلبی و ابن امیر حاج و دیگران به بهترین وجهی این نظر را رد کرده‌اند. بی‌گمان کسی که چنین پنداری دارد یا از این حدیث مطلع نیست یا اطلاع دارد و بدان وقعی نمی‌نهد.

^۱ - بخاری و مسلم.

^۲ - بخاری و مسلم.

^۳ - ابن خزیمه در صحیحش (۲/۶۷/۱) و ضیاء مقدسی در «المختاره» با سند صحیح.

^۴ - بخاری در «جزء القراءة» آورده است. ترمذی نیز آورده و صحیحش دانسته است.

^۵ - مسلم و طیالسی.

^۶ - ابوداود و احمد با سند قوی.

^۷ - بخاری و مسلم.

^۸ - احمد با سند جید.

^۹ - بخاری و مسلم.

^{۱۰} - ابن خزیمه در «صحیحه» (۲/۶۷/۱) و ضیاء مقدسی در «المختاره» با سند صحیح.

الْبُرُوجِ ﴿۱﴾ (۲۲/۸۵) و ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿۱﴾ (۱۷/۸۶) و مانند این دو سوره را می‌خواند^۱. و گاهی نیز ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ﴿۱﴾ (۲۱/۹۲) و مانند آن را^۲.

نماز عصر

پیامبر در دو رکعت اول، فاتحه و سوره را می‌خواند. رکعت اول را بیشتر از دومی طول می‌داد^۳. گمان می‌بردند که می‌خواهد مردم خود را به رکعت اول نماز جماعت برسانند^۴.

در هر یک از آن‌ها به اندازه پانزده آیه یعنی نصف آیاتی که در دو رکعت اول نماز ظهر خوانده می‌شد می‌خواند. دو رکعت آخر را هم به اندازه نصف دو رکعت اول کوتاه‌تر می‌گزارد^۵. در آن دو رکعت فاتحه را می‌خواند^۶، و احياناً آیه را به گوش دیگران می‌رساند^۷ و همان سوره‌هایی را که در نماز ظهر ذکر کردیم می‌خواند.

نماز مغرب

در نماز مغرب، پیامبر ﷺ احياناً سوره‌های قصار مفصل را می‌خواند^۸. هر گاه نماز مغرب را به پایان می‌برد هوا هنوز آن قدر روشن بود که شخص می‌توانست محل اصابت تیر خود را ببیند (یعنی هوا کاملاً تاریک نشده بود)^۹ در سفری سوره ﴿وَالْتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴿۱﴾ را در رکعت دوم خواند^{۱۰}. و گاهی هم سوره‌های طوال مفصل و اوساط

^۱ - بخاری در «جزء القراءة» و ترمذی روایت کرده و ترمذی صحیحش هم دانسته.

^۲ - مسلح و طیالسی.

^۳ - بخاری و مسلم.

^۴ - ابوداود با سند صحیح و ابن خزیمه.

^۵ - احمد و مسلم.

^۶ - بخاری و مسلم.

^۷ - بخاری و مسلم.

^۸ - بخاری و مسلم.

^۹ - نسائی و احمد با سند صحیح.

^{۱۰} - طیالسی و احمد با سندی صحیح.

مفصل را می‌خواند. گاه به گاه ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾ [محمد: ۱].^۱ را می‌خواند. گاهی نیز سوره «طور» را^۲، و گاهی هم سوره «مرسلات» را در آخرین نمازی هم که گزارد همین سوره را خواند^۳، و گاهی طولانی‌ترین سوره از دو سوره‌ی طولانی^۴، یعنی «اعراف» را در دو رکعت می‌خواند^۵ و گاهی انفال را^۶.

قرائت در نماز مستحب مغرب

در نماز مستحب بعد از نماز مغرب حضرت سوره «کافرون» و «اخلاص» را می‌خواند.^۷

نماز عشا

پیامبر در دو رکعت اول، سوره‌های اوساط مفصل را می‌خواند؛ سوره‌هایی چون ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾^۸ و گاهی سوره ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾^۹ را تلاوت می‌کرد و با آن به سجده می‌رفت^{۱۰}. یک بار در سفر ﴿وَالتَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ﴾^{۱۱} را در رکعت اول

^۱ - ابن خزیمه (۲/۱۶۶/۱) و طبرانی و مقدسی با سندی صحیح.

^۲ - بخاری و مسلم.

^۳ - بخاری و مسلم.

^۴ - طولانی‌ترین سوره‌ها بنا به قول متفق «اعراف» و دیگری بنا به قول ارجح «انعام» است (فتح الباری).

^۵ - بخاری و أبو داود و ابن خزیمه (۱/۶۸/۱) و أحمد و سراج و مخلص.

^۶ - طبرانی در المعجم الكبير با سند صحیح.

^۷ - احمد، مقدسی، نسائی، ابن نصر و طبرانی.

^۸ - روایت نسائی و احمد با سند صحیح.

^۹ - احمد آن را آورده، ترمذی آن را حدیثی «حسن» می‌داند.

^{۱۰} - بخاری و مسلم و نسائی.

خواند.^۱ پیامبر از اطالۀ قرائت در نماز عشا نهی کرده است، و این در زمانی بود که معاذ بن جبل برای صحابه امامت عشا می‌کرد و نماز را طول داد. مردی از انصار به گوشه‌ای رفت و به تنهایی نمازش را گزارد. معاذ از کار وی باخبر شد و گفت: او منافق است. مرد انصاری با شنیدن این سخن نزد رسول خدا رفت و سخن معاذ را برایش باز گفت. پیامبر به معاذ گفت: ای معاذ! آیا می‌خواهی فتنه بپا کنی؟! هر گاه برای مردم امامت کردی سوره ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ یا ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ یا ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾ و یا ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ را بخوان زیرا پشت سرت از پیر و ضعیف گرفته تا افراد گرفتار، به نماز ایستاده‌اند.^۲

نماز شب

پیامبر در این نماز گاه با صدای بلند قرائت می‌کرد و گاه با صدای آهسته^۳، قرائت سوره را گاهی کوتاه و گاهی طولانی می‌کرد؛ گاه نیز در اطالهاش مبالغه می‌کرد. عبدالله بن مسعود نقل می‌کند که شب را با پیامبر نماز می‌گزاردم، حضرت پیوسته ایستاده بود؛ به طوری که قصد کار بدی کردم. پرسیدند: چه کاری؟ گفت: می‌خواستم بنشینم و پیامبر را همراهی نکنم.^۴ حذیفه بن یمان نقل کرده که شبی با پیامبر نماز می‌گزاردم. پیامبر شروع به خواندن سوره بقره کرد؛ با خود گفتم: صد آیه را که بخواند به رکوع می‌رود؛ صد آیه را خواند و رکوع نکرد. باز گفتم: بقره را در دو رکعت می‌خواند ولی بقره را در همان رکعت خواند. گفتم: هم اکنون به رکوع می‌رود، ولی به رکوع نرفت و سوره نساء را هم شروع کرد و تا پایان خواند. سپس آل عمران را شروع کرد و تمام کرد.^۵ آیات را هم آرام و شمرده می‌خواند. چنانچه به آیه‌ای می‌رسید که مضمون آن تسبیح بود تسبیح می‌کرد. اگر دعایی در آن می‌بود دعا می‌کرد و اگر شامل مفهوم

^۱ - بخاری و مسلم و نسائی.

^۲ - بخاری و مسلم و نسائی آن را آورده‌اند و در «الإرواء» (۲۹۵) نیز تخریج شده است.

^۳ - روایت نسائی با سند صحیح.

^۴ - بخاری و مسلم

^۵ - تقدیم سوره نساء بر آل عمران که در این روایت آمده دلیلی است بر جایز بودن ترک مراعات ترتیب مصحف عثمانی در قرائت.

تعویذ بود به خدا پناه می‌برد. آن گاه به رکوع رفت^۱. شبی با آن که بیمار بود و درد می‌کشید هر هفت سوره طولانی را خواند^۲، و گاهی در هر رکعت تنها یک سوره را می‌خواند^۳. هیچ گاه شنیده نشده که وی تمام قرآن را در یک شب خوانده باشد^۴. به طوری که راضی نبود عبدالله بن عمرو این کار را بکند، به وی سفارش فرمود که: «اَقْرَأِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ» «قرآن را در هر ماه یک بار بخوان» عبدالله عرض کرد بیش از این هم می‌توانم. فرمود: «اَقْرَأُ فِي عِشْرِينَ لَيْلَةً» «قرآن را در بیست شب تمام کن» گفت: بیش از این هم قادرم. فرمود: «اَقْرَأُ فِي سَبْعٍ وَلَا تَزِدْ عَلَيَّ ذَلِكَ»^۵. «در هفت شب قرآن را کامل بخوان، ولی زیاده‌تر از این مرو» بعدها به او اجازه داد که قرآن را در پنج^۶ یا سه شب^۷ بطور کامل تلاوت کند. قرائت قرآن را در کمتر از این مدت نهی فرمود. دلیل آن را نیز چنین برشمرده است: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي أَقَلِّ مِنْ ثَلَاثٍ لَمْ يَفْقَهُهُ»^۸. «هر کس همه قرآن را در کمتر از سه شبانه‌روز کامل بخواند آن را نمی‌فهمد». در روایتی دیگر چنین آمده: «لَا يَفْقَهُ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي أَقَلِّ مِنْ ثَلَاثٍ»^۹. «کسی که در کمتر از سه شبانه‌روز قرآن را بخواند آن را در نمی‌یابد». همچنین فرموده است: «فَإِنَّ لِكُلِّ عَابِدٍ شِرَّةً وَلِكُلِّ شِرَّةٍ فِتْرَةٌ فَإِمَّا إِلَى سُنَّةٍ وَإِمَّا إِلَى بِدْعَةٍ فَمَنْ كَانَتْ فِتْرَتُهُ إِلَى سُنَّةٍ فَقَدِ اهْتَدَى

۱- مسلم و نسائی.

۲- ابویعلی آن را آورده، همچنین حاکم صحیحش دانسته است. ذهبی هم با وی موافق است. در روایتی «طول» ضبط شده است. ابن اثیر گوید: با ضم، جمع طولی است. مثل: الکبری و الکبر و سبع الطوال عبارتند از بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف، توبه.

۳- ابوداود و نسایی با سند صحیح آورده‌اند.

۴- مسلم و ابوداود.

۵- بخاری و مسلم.

۶- نسائی آورده است. ترمذی نیز آن را روایت نموده و صحیحش دانسته است.

۷- بخاری و احمد.

۸- احمد با سند صحیح.

۹- دارمی آن را آورده ترمذی نیز آورده و صحیحش دانسته است.

وَمَنْ كَانَتْ فِتْرَتُهُ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ^۱. «هر عبادتگری شتاب و نشاطی دارد. هر شتاب و نشاطی نیز فرجامش سستی است. این سستی، یا به سنت راه می‌برد یا به بدعت. اگر به سنت راه برد آن شخص هدایت یافته است وگرنه هلاک می‌شود».

این سخت‌گیری در اموری است که مسلمانان در اعمالی که می‌خواهند به خداوند تقرب جویند از خود انتظار دارند؛ در حالی که رسول خدا در این امور کمتر از این سخت‌گیری را برای آنان می‌پسندد و به آنان دستور داده است که در اعمال صالحشان به چیزی تمسک جویند که بر آن دوام یابند و تا هنگام دیدار با پروردگار بر آن پایدار باشند. در بیان چنین معنایی است که وی فرمود: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ» «دوست‌داشتنی‌ترین اعمال نزد خدا با دوامترین آن است هر چند کم باشد»^۲.

بدین سبب خود حضرت تمامی قرآن را در کمتر از سه شبانه روز نمی‌خواند^۳، و می‌فرمود: «مَنْ صَلَّىٰ فِي لَيْلَةٍ بِمِثِّي آيَةٍ، فَإِنَّهُ يُكْتَبُ مِنَ الْقَانِتِينَ الْمُخْلِصِينَ»^۴. «کسی که در یک شب دوایست آیه بخواند از زمره مطیعان مخلص خواهد شد» وی هر شب سوره‌هایی «بنی اسرائیل» و «زمر» را می‌خواند و نیز می‌فرمود: «مَنْ صَلَّىٰ فِي لَيْلَةٍ بِمِثَّةِ آيَةٍ، لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْعَافِلِينَ»^۵. «کسی که در یک شب صد آیه بخواند جزو غافلان

^۱ - احمد آن را آورده و ابن حبان نیز در «صحیحش» شرة (با کسر شین و تشدید راء): نشاط و همت؛ شرة الشباب: آغاز و حدت جوانی. امام طحاوی می‌گوید: شرة، حدت و نشاط در کارهاست که مسلمانان در اعمالشان آن را از خودشان می‌طلبند تا با آن به خدای عزوجل تقرب یابند.

رسول الله ﷺ دوستدار کسانی است که در اعمالشان تندروری نمی‌کنند چرا که این افراد بناچار از تندروری‌شان خواهند کاست. وی فرموده است: به اعمال صالحه‌ای تمسک کنید که عمل و پایبندی به آن‌ها تا دیدار پروردگار با دوام باشد و در تفسیر همین معنی از رسول الله ﷺ نقل است که فرمود: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ» و این حدیث که از روایت عایشه است صحیح و متفق علیه است.

^۲ - حدیث متفق علیه است و از عایشه نقل شده است.

^۳ - ابن سعد (۳۷۶/۱) و ابوشیخ در «أخلاق النبی» (۲۸۱).

^۴ - دارمی آن را آورده، حاکم نیز روایت کرده و صحیحش دانسته است، ذهبی نیز با وی موافق است.

^۵ - دارمی روایت کرده، حاکم نیز آورده است و صحیحش دانسته و ذهبی هم با وی موافق است.

نخواهد بود». گاهی در هر رکعت حدوداً پنجاه آیه یا بیشتر می‌خواند.^۱ گاهی آیاتی در حدود سوره «مزل» را می‌خواند.^۲ پیامبر (جز در موارد نادر) تمام شب را نماز نمی‌گزارد.^۳

عبدالله بن خباب بن اُرت (وی در جنگ بدر در رکاب پیامبر بود) یک شب کامل تا نزدیک صبح مراقب رسول خدا بود. چون از نماز فارغ شد، خباب خطاب به پیامبرگفت: پدر و مادرم فدایت باد، نمازی را امشب گزاردی که تاکنون نظیر آن را ندیده بودم. پیامبر فرمود: آری، این نماز رجا و خوف بود. از پروردگارم سه چیز را درخواست کردم که دو مورد آن‌ها را عطا کرد و سومی را رد نمود؛ از خداوند خواستم تا با چیزی که امت‌های دیگر را هلاک کرد ما را هلاک نکند (و در روایتی: امتم را با قحطی هلاک نکند) که عطایش کرد. همچنین دعا کردم که دشمنان بیگانه را بر ما تسلط نبخشد که آن را هم عطا کرد. همچنین از حضرتش خواستم تا ما را گروه گروه نکند که این دعا را رد کرد.^۴ شبی را پیامبر با زمزمه و تکرار این آیه به صبح رساند:

﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

[المائدة: ۱۱۸].

«اگر عذابشان کنی بندگان تو اند و اگر ببخشایی به راستی که تو عزیز و حکیمی».

^۱ - بخاری و ابوداود.

^۲ - احمد و ابوداود با سند صحیح.

^۳ - مسلم و ابوداود آورده‌اند. به نظرم این حدیث و احادیثی دیگر بیانگر کراهت بیدار ماندن در تمام شب به صورت همیشگی یا بیشتر اوقات می‌باشد، زیرا خلاف سنت است و اگر بیداری تمام شب بهتر بود حتماً پیامبر آن را از دست نمی‌داد. و مسلماً بهترین شیوه، شیوه پیامبر است. نباید فریب آن چیزی را خورد که درباره ابوحنیفه روایت شده مبنی بر اینکه چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز عشا می‌خواند؛ زیرا اساس ندارد. علامه فیروزآبادی در «الرد علی المعتبر» (۱/۴۴) می‌گوید: این مطلب از دروغهای واضحی است که نسبت دادن آن به امام سزاوار نیست و در آن هیچ فضیلتی هم نیست. برای چنین امامی شایسته بود که کار بهتر را انجام دهد و بی‌تردید تجدید وضو برای هر نماز بهتر است. این نکته که درباره او گفته شده اگر بدین معنا باشد که وی چهل سال به صورت متوالی شب‌ها را بیدار می‌ماند، محال است. و از خرافات بعضی از متعصبان نادان است که در مورد ابوحنیفه و دیگران گفته‌اند و هم‌اکنون کذب و دروغ است.

^۴ - نسائی، احمد و طبرانی (۲/۱۸۷/۱) آورده‌اند. ترمذی هم صحیحش دانسته.

با آن به رکوع و سجده می‌رفت و دعا می‌کرد. چون صبح شد ابوذر گفت: ای رسول خدا، تا صبح تو پیوسته این آیه را می‌خواندی و با آن به رکوع و سجود می‌رفتی و دعا می‌کردی، حال آنکه خداوند تمام قرآن را به تو آموخته است. اگر یکی از ما این کار را می‌کرد بر او خشمگین می‌شدیم. فرمود: از خداوند شفاعت امتم را خواستم و او هم آن را به من عطا کرد و اگر خدا بخواهد شامل حال آن کس که برای خداوند شریکی نگیرد خواهد شد.^۱

مردی به پیامبر گفت: ای رسول خدا! همسایه‌ای دارم که نماز شب می‌خواند و جز سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ چیزی نمی‌خواند. مرتب آن را زمزمه و تکرار می‌کند و چیزی نمی‌افزاید انگار این شخص ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را ناچیز می‌شمرد، گویی اگر چنین کند او را چیزی می‌شود. حضرت فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ برابر ثلث قرآن است»^۲.

نماز وتر

پیامبر در رکعت اول، ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و در رکعت دوم ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ و در رکعت سوم ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را می‌خواند.^۳ گاهی ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْتَّائِسِ﴾ را بدان می‌افزود.^۴ یک بار در یک رکعت وتر صد آیه از سوره نساء خواند^۵ و اما در دو رکعت بعد از وتر^۱ سوره‌های ﴿إِذَا زُلْزِلَتْ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ و ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ را می‌خواند.

^۱ - نسائی، ابن خزیمه (۱/۱۱۷۰/۱) و احمد و ابن نصر روایت نموده‌اند. حاکم نیز روایت کرده و صحیحش دانسته است. ذهبی نیز با وی موافق است.

^۲ - احمد و بخاری.

^۳ - نسائی آورده است. حاکم نیز صحیحش دانسته.

^۴ - ترمذی و ابوالعباس أصم در حدیثش «(ج ۲ شماره ۱۱۷) حاکم نیز آورده است و صحیحش دانسته و ذهبی هم با وی موافق است.

^۵ - نسائی و احمد با سند صحیح.

نماز جمعه

گاهی حضرت در رکعت اول، سوره جمعه و در رکعت دوم ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُتَأَفُّونَ﴾ را می‌خواند^۲، و گاهی به جای آن ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ﴾^۳ را و احياناً در رکعت اول ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۱ و در دوم ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾ را می‌خواند^۴.

نماز عید فطر و عید قربان

پیامبر گاهی در رکعت اول: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۱ و در دیگری ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾ را می‌خواند^۵. و گاه چنین پیش می‌آمد که ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾^۱ و ﴿اقتربت الساعة﴾ را هم می‌خواند^۶.

نماز جنازه

سنت است که در نماز جنازه پس از تکبیر نخست، با صدایی آهسته و آرام^۷ فاتحه^۱ و سوره^۲ خوانده شود.

^۱ - این دو رکعت در «صحیح مسلم» و غیره ثبت شده است و با گفته حضرت «اجعلوا آخر صلاتکم باللیل وترأ» که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند منافات دارد. علما در توافق بین این دو حدیث بنا بر وجوهی که به نظرم هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد با هم اختلاف کرده‌اند و احتیاط در ترک آن دو رکعت بعد از وتر شده بود. پس امر با فعل توافق پیدا می‌کند و مشروعیت دو رکعت را برای همگی مردم ثابت می‌کند. امر اول مسئله مستحب بودن را مطرح می‌کند و منافاتی ندارد. آن را در کتاب الصحیحہ (۱۹۹۳) تحقیق کرده‌ام.

^۲ - مسلم و ابوداود. در «إرواء» (۳۴۵) نیز تخریج شده است.

^۳ - همان.

^۴ - مسلم و ابوداود.

^۵ - همان.

^۶ - همان.

^۷ - نسائی و طحاوی با سند صحیح آورده‌اند.

قرائت با ترتیل و صوت زیبا

حضرت طبق امر خداوند، قرآن را با ترتیل و بدون شتاب می‌خواند. قرائت را حرف به حرف و صریح می‌خواند^۳، به طوری که سوره را به گونه‌ای ترتیل می‌کرد که طولانی‌تر از خود آن می‌نمود^۴. و می‌فرمود: «يُقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ: اقْرَأْ وَارْتَقِ وَرَتِّلْ كَمَا كُنْتَ تُرْتِّلُ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ مَنَزِلَكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرُؤُهَا»^۵. «به همدم قرآن گفته می‌شود که: بخوان و بالا رو و خوب و شمرده بخوان، چنان که در دنیا با ترتیل قرائت می‌کردی، چون جایگاهت در آخرین آیه‌ای است که تلاوت می‌کنی». با رسیدن به حرف مدّ، قرائتش را می‌کشید و بسم‌الله و الرحمن و الرحیم^۶ و ﴿تَضِيئُ﴾^۷ و امثال آن را می‌کشید. در ابتدای آیات چنان که ذکر شد توقف می‌کرد^۸، و گاهی انواع حرکات صدایش را در حلق به هم نزدیک می‌کرد، چنان که روز فتح مکه چنین کرد؛ سوار بر شتر سوره فتح را با قرائتی نرم و لطیف^۹ می‌خواند. عبدالله بن مغفل می‌گوید: شیوه خواندن حضرت چنان بود که مثلاً «آ» را «آ آ آ» تلفظ می‌کرد^{۱۰}، و درباره صوت زیبا در

^۱ - این مطلب، نظر امام شافعی و احمد و اسحاق است. همچنین بعضی از محققان متأخر حنفی هم این عقیده را دارند. اما در مورد سوره، دیدگاه فوق روایتی است در مذهب شافعی و صحیح هم هست.

^۲ - بخاری، ابوداود، نسائی و ابن جرارد آن را روایت کرده‌اند. نکته زاید در حدیث (که بیانگر قرائت سوره است) برخلاف تصور تویجری شاذ نیست.

^۳ - ابن مبارک در «الزهد» (۱/۱۶۷) از «الکواکب» (۵۷۵) و ابوداود و احمد نیز با مسند صحیح.

^۴ - مسلم و مالک.

^۵ - ابوداود روایت کرده است. ترمذی نیز روایت نموده است و صحیحش برشمرده.

^۶ - بخاری و ابوداود.

^۷ - بخاری در «أفعال العباد» با سندی صحیح روایت نموده است.

^۸ - رجوع کنید به قرائت در فاتحه.

^۹ - بخاری و مسلم.

^{۱۰} - حافظ آن را آورده و در توضیحش نوشته است: بدین صورت که نخست همزه، پس از آن الف ساکن و آنگاه همزه‌ای دیگر تلفظ شود. شیخ علی قاری نیز آن را از دیگران روایت کرده سپس افزوده است که «والأظهر انها ثلاث ألفات ممدودات».

قرائت قرآن می فرمود: «زَيَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا»^۱. «قرآن را با صدایتان زینت ببخشید، زیرا صدای خوب بر حسن قرآن می افزاید». و می فرمود: «إِنَّ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ الَّذِي إِذَا سَمِعْتُمُوهُ يَفْرَأُ حَسِبْتُمُوهُ يَحْشَى اللَّهَ»^۲. «بهترین و خوش صداترین انسان‌ها در قرائت کسی است که چون به قرائتش گوش دهید احساس کنید از خدا می ترسد». پیامبر به قرائت با لحن و آهنگ سفارش می کرد و می فرمود: «تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ وَتَعَاهَدُوهُ، وَافْتَتَوْهُ وَتَعَتَّوْا بِهِ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُوَ أَشَدُّ تَفَلُّتًا مِنَ الْمَخَاضِ فِي الْعُقْلِ»^۳. «کتاب خدا را بیاموزید و در فراگیری آن حقیقت را ادا کنید و آن را فراهم آورید و با لحن و آهنگ بخوانید. قسم به کسی که جانم در دست اوست قرآن از شتری که در بند است رمنده تر است».

و می فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ»^۴ «کسی که قرآن را با آهنگ نخواند از ما نیست». و می فرمود: «مَا أَدْرَنَ اللَّهُ لِيَشِيءَ مَا أَدْرَنَ (وفي لفظٍ كإذنه) لِيَتِيَّ حَسَنَ الصَّوْتِ (وفي لفظٍ حسن الترنم) بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ»^۵. «خداوند به هیچ چیز چون صدای خوب

^۱ - بخاری در تعلیق و ابوداود و دارمی و حاکم و تمام رازی با دو سند صحیح آورده اند.

^۲ - حدیثی است که ابن مبارک در «الزهد» (۱/۱۶۲) از «الکواکب» (۵۷۵) آورده است. همچنین دارمی و ابن نصر و طبرانی آن را آورده اند و ابونعیم در «أخبار اصبهان» و ضیاء در «المختارة».

^۳ - دارمی و احمد با سند صحیح روایت کرده اند. برخی از روایان حدیث «زینوا القرآن بأصواتکم» را به گونه ای دیگر روایت کرده اند که خطاست. توضیح بیشتر در این مورد در «الأحاديث الضعيفة» (۵۳۲۸) آمده است.

^۴ - ابوداود روایت کرده است. همچنین حاکم روایت کرده و صحیحش دانسته و ذهبی هم با وی موافق است.

^۵ - بخاری مسلم، طحاوی و ابن منده در «التوحيد» (۱/۸۱).

تنیبه ابن اثیر این حدیث ابوداود را در جامع الأصول از حدیث ابوهیرره رضی الله عنه به بخاری نسبت داده است. استاد عبدالقادر ارنؤوط و نیز کسی که او را کمک کرده تعلیق بر آن زده و گفته اند (۴۵۷/۲): البیان صفة صلاة (ص ۱۰۶) را دوری رفته است. آن را به ابوداود نسبت داده ایشان اشاره دارند که اهل علم نباید حدیث را جز به صحیحین نسبت دهند و نیز حدیث را تنها یکی از شیخین باید تخریح کرده باشد و اما؟؟؟ آنچه را آن دو اشاره کردند با اغماض نظر از قصدشان حق و؟؟؟ است. لیکن سزاوار است که بدانند از وقتی که این کتاب مبارک را می نوشتم چیزی که مرا بیم

می‌داد آن بود که بخاری آن را از احادیث ابوهریره تخریح کرده است و من اسناد آن را از روی عمد ترک کردم نه از روی جهل و یا دست از روی لهو. چنانکه برای ایشان هم گاهی پیش می‌آید و اگر مسأله چنان می‌بود که گمان می‌رفت در این مدت که کتاب پنج بار به چاپ رسیده است من به عنوان سهوکننده یا جاهل متوجه اشتباهم می‌شدم ولی مسأله بحمدالله از این قرار نبود. من می‌دانستم که یکی از روایات آن ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل که از مشقات است در روایت حدیث از ابوهریره خطا کرده زیرا وی آن را به طور مرفوع با سند مذکور آن را از ابوهریره به صورت مرفوع لیکن با لفظ «ما أذن الله بشيء» روایت کرده‌اند که در این کتاب ذکر شده است. و بیشتر ثقات نیز از این لفظ از ابن جریج تبعیت کرده‌اند و همگی عین آن را در زهری روایت کرده‌اند. یحیی بن ابی کثیر و محمد بن عمرو و محمد بن ابراهیم تیمی و عمرو بن دینار، که آنان نیز همگی ثقات‌اند از زهری پیروی کرده‌اند و جمیعا آن را از طریق ابن سلمه و ابوداود نقل کرده‌اند.

پس اتقان این ثقات در این اسناد واحد از طریق ابوهریره بر روایت حدیث منقول از وی با لفظ دوم بزرگترین دلیل است بر آنکه از عاصم در روایتش با لفظ اول؟؟؟ و این خطایی است از وی. و اینکه آن حدیث شاذ است که وصفش نزد علما معروف است. لذا حافظ ابوبکر نیشابوری به اشتباه ابوعاصم در این لفظ یقین دارد و گفته است: «لکثرة من رواه عن ابن جریج باللفظ الثانی». به نظر من به خاطر کثرت کسانی که از آن را از زهری روایت کرده‌اند و منزل کسانی که از او تبعیت کرده‌اند از ابی سلمه به طوری که ذکر کردم، لذا خطیب بغدادی در آنچه از وی نقل شده از ابوبکر نیشابوری پیروی کرده و ابن اثیر در «جامع» اش بعد حافظ ابن حجر در «الفتح» (۴۲۹/۱۳) به اشکال این لفظ اشاره‌ای لطیف کرده‌اند که بعضی متوجه آن نمی‌شوند و اگر متوجه شوند چه بسا جرأت علمی آن را نداشته باشند که خطای یکی از راویان «صحیح» را گوشزد کند.

این خلاصه تحقیقی است که من حدوداً بیست سال پیش در «الأصل» نوشته بودم که مصلحت دیدم باید از این چاپ بیاید هر انسان منصفی تشخیص می‌دهد که آیا من از آن کسی هستم که از راه به عنوان؟؟؟ من استفاده می‌کنند. و می‌خواهد که من در خطایش شریک باشم و بدان قرار بر آن نبود و امیدوارم که دوباره چنین اضطراری پیش نیاید. والله المستعان. سپس در جای دیگری دیدم که وی از این انتقاد تجاهل کرده و در تعلیقش بر «شرح النہ» بنجوی (۴/۴۸۵) هیچ استفاده‌ای از آن نکرده به طوری اقرار به تصحیح حدیث ابوهریره کرده که به شهادت حافظانی که ذکر شد ضعیف است و این جز بدان خاطر نبود که گفته نشود که آن را از؟؟؟ استفاده کرده. چه بسا ناشر کتاب (یعنی المکتب الإسلامی) متوجه این تجاهل وی نشده و در غیر این صورت با وی در شریک گناه در کتمان حقیقت خواهد بود. چون در تصحیح و تحقیق کتاب جوزی که در مقدمه آمده همکاری داشت. البته آن به همان شکل خام نخست آن چاپ

پیامبری که بدان قرآن را آشکارا بخواند اجازه نداده است». به ابوموسی اشعری فرمود: «لَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا أَسْتَمِعُ لِقِرَاءَتِكَ الْبَارِحَةَ لَقَدْ أُوتِيَتْ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ» «کاش مرا می‌دیدید که به صدای خوب تو گوش می‌دادم. گویی زمزاری از زمایر داود به تو داده شده است». ابوموسی گفت: اگر می‌دانستم که تو آنجایی با صدای خوشتر می‌خواندم^۱.

یاری رساندن به امام (فتح)

یاری رساندن به امام به هنگام اشتباه در قرائت، سنت پیامبر است. روایت شده است که حضرت روزی نماز می‌گزارد، در قرائت مرتکب اشتباه شد، پس از پایان به آبی گفت: آیا تو در نماز با ما بودی؟ گفت: بله، فرمود: چه چیز تو را از یاری دادنم بازداشت؟!^۲.

استعاذه و دفع وسوسه

عثمان بن ابی عاص به پیامبرگفت: ای رسول خدا، شیطان بین من و نماز حائل می‌شود و مرا در قرائت به اشتباه می‌اندازد. رسول خدا فرمود: «ذَاكَ شَيْطَانٌ يُقَالُ لَهُ خِنْزَبٌ فَإِذَا أَحْسَسْتَهُ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْهُ وَانْفِلْ عَلَى يَسَارِكَ ثَلَاثًا» «این شیطانی است که به او خنزب گفته می‌شود. وقتی که آن را احساس کردی به خدا پناه ببر و سه بار در سمت چپ خود تف کن»^۳. عثمان گفت: این کار را کردم خداوند آن را از من دور کرد^۴.

شده و تحقیق و تصحیح آن ادعایی بیش نیست و نمی‌دانم که کدام یک از این دو گناه بزرگتر است؟

^۱ - که مراد زیبا و حزن‌آلود خواندن آن است (تهامه) عبدالرزاق در «الأمالی» (۱/۴۴/۲) و بخاری، مسلم، ابن نصر و حاکم.

^۲ - ابوداود، ابن حبان، طبرانی، ابن عساکر (۲/۲۹۶/۲) و ضیاء در «المختاره» با سند صحیح.

^۳ - در اینجا مقصود از تف کردن، پف کردن به همراه مقدار اندکی آب دهان است. (نهایه).

^۴ - مسلم و احمد. نووی می‌گوید: این دو سفارش موجود در حدیث با سند صحیح از باب استحباب است.

رکوع

پیامبر پس از قرائت مکثی می‌کرد^۱، سپس به همان شیوه که در تکبیره الإحرام گفتم دست‌هایش را برمی‌افراشت^۲ و تکبیر می‌گفت^۳ و رکوع می‌کرد^۴.

به شخص هم که نمازش را درست انجام نمی‌داد سفارش فرمود که: «إِنَّهَا لَا تَتِمُّ صَلَاةٌ أَحَدِكُمْ حَتَّى يُسَبِّحَ الْوُضُوءَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ... ثُمَّ يُكَبِّرُ وَيَحْمَدُ اللَّهَ وَيُمَجِّدُهُ وَيَقْرَأُ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ مِمَّا عَلَّمَهُ اللَّهُ وَأَذِنَ لَهُ فِيهِ ثُمَّ يُكَبِّرُ وَيَرْكَعُ وَيَضَعُ يَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ حَتَّى تَطْمَئِنَّ مَفَاصِلُهُ وَتَسْتَرِحِيَ»^۵. «نماز هیچ یک از شما کامل نیست مگر آنکه طبق دستور خدا وضو بگیرد و سپس خدا را به بزرگی یاد کند و ستایش و تمجیدش کند. آنگاه آن قدر که برایش ممکن است از قرآنی که خداوند تعلیم داده و اجازه داده که در نماز خوانده شود بخواند، بعد تکبیر بگوید و به رکوع برود، دست‌ها را روی زانوان بگذارد تا اینکه مفاصل آرام و بی‌حرکت شود».

^۱ - ابوداود آورده است، همچنین حاکم و صحیحش دانسته، ذهبی هم با وی موافق است. ابن قیم و دیگران اندازه این مکث را یک باز دم دانسته‌اند.

^۲ - بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. افراشتن دست‌ها به هنگام رفتن به رکوع و اعتدال از آن متواتر است. ابن روش ائمه سه‌گانه و نیز تمام محدثان و فقیهان بوده. مالک هم چنان که ابن عساکر (۲/۷۸/۱۵) روایت نموده در اواخر چنین می‌کرده و بر این روش درگذشته است. بعضی از حنیفه نیز آن را برگزیده‌اند، از جمله عمام بن یوسف ابوعصمه بلخی (متوفای ۲۱۰) وی شاگرد امام ابویوسف بوده که بیان آن در مقدمه آمد. عبدالله بن احمد در «مسائل» (ص ۶۰) از پدرش نقل می‌کند که، «از عقبه بن عامر روایت شده که گفت: در هر اشاره رفع یدین در نماز، حسنه است. من اضافه می‌کنم که حدیث قدسی می‌فرماید: «من هم بحسنة فعلها كتبت له عشر حسنات إلى سبعائة» (بخاری و مسلم) (کسی که قصد نیکی کند و انجامش دهد ده؛ تا هفتصد حسنه برایش نوشته می‌شود).

^۳ - همان.

^۴ - همان.

^۵ - ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند. همچنین حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

چگونگی رکوع

پیامبر در حالت رکوع کف دو دست را روی زانوانش می‌گذاشت^۱، اصحاب را هم بدان سفارش می‌کرد^۲. هم‌چنان که یادآور شدیم کسی را که در نماز مرتکب اشتباه شده بود، نیز بدین کار امر فرمود. دست‌هایش را طوری روی زانوها می‌نهاد که گویی زانوانش را گرفته است^۳ و انگشتانش را هم باز می‌کرد^۴. همچنین به آن کسی که نمازش را درست انجام نمی‌داد سفارش فرمود: «إِذَا رَكَعْتَ فَصَعِّ رَاحَتَيْكَ عَلَى رُكْبَتَيْكَ، ثُمَّ فَرِّجْ بَيْنَ أَصَابِعِكَ، ثُمَّ أُمِّكُثْ حَتَّى يَأْخُذَ كُلُّ عَضْوٍ مَأْخُذَهُ»^۵. «وقتی رکوع کردی کف دست‌هایت را روی زانوهایت بگذار؛ سپس بین انگشتانت فاصله بینداز؛ بعد مکث کن تا همهٔ اعضایت جای خود را بگیرند». پیامبر در رکوع آرنج‌ها را از پهلوهایش دور می‌کرد^۶، و وقتی به رکوع می‌رفت پشتش را صاف و راست می‌کرد^۷ بطوری که اگر مثلاً آب رویش می‌ریختند بر زمین نمی‌ریخت^۸، و به همان شخص که نمازش را درست نمی‌گزارد فرمود: «فَإِذَا رَكَعْتَ فَاجْعَلْ رَاحَتَيْكَ عَلَى رُكْبَتَيْكَ وَأَمْدُدْ ظَهْرَكَ وَمَكِّنْ لِرُكُوعِكَ»^۹ «هر گاه به رکوع رفتی کف دست‌هایت را روی زانویت بگذار، پشتت را بکش و برای رکوعت پا برجا بایست» پیامبر در رکوع سرش را نه پایین می‌انداخت و نه بلند می‌کرد^{۱۰}، بلکه حد وسط این دو را مراعات می‌کرد^۱.

^۱ - بخاری و ابوداود.

^۲ - بخاری و مسلم.

^۳ - بخاری و ابوداود.

^۴ - حاکم روایت کرده و صحیحش دانسته و ذهبی و طیالسی با وی موافق‌اند و در صحیح ابوداود (۸۰۹) تخریج شده است.

^۵ - ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحشان.

^۶ - ترمذی آورده است و ابن خزیمه آن را صحیح دانسته.

^۷ - بیهقی با سند صحیح آورده همچنین بخاری.

^۸ - طبرانی در الکبیر و الصغیر و عبدالله بن احمد در زوائد المسند و ابن ماجه.

^۹ - احمد و ابوداود با سند صحیح.

^{۱۰} - ابوداود و بخاری در «جزء القراءه» با سند صحیح.

وجوب طمأنینه در رکوع

حضرت در رکوعش طمأنینه و آرامش داشت، چنان که در ابتدای فصل پیش هم گفتیم، به آن کس که نمازش را درست نمی‌گزارد به این مسئله نیز سفارش کرد. می‌فرمود: «أَتِمُّوا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَرَاكُمْ مِنْ بَعْدِ ظَهْرِي إِذَا مَا رَكَعْتُمْ وَسَجَدْتُمْ»^۳. «رکوع و سجود را کامل کنید سوگند به کسی که جانم در دست اوست، از پشت سرم شما را به هنگام رکوع و سجودتان می‌بینم». پیامبر مردی را دید که رکوعش ناقص بود و در انجام دادن سجده نیز عجله می‌کرد، گویی هم چون طيور بر زمین نوک می‌زد، فرمود: «لَوْ مَاتَ عَلَى هَذَا مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ، يَنْقُرُ صَلَاتَهُ كَمَا يَنْقُرُ الْغُرَابُ الدَّمَ، إِنَّمَا مِثْلُ الَّذِي يُصَلِّي وَلَا يَرْكَعُ وَيَنْقُرُ فِي سُجُودِهِ كَالْجَائِعِ لَا يَأْكُلُ إِلَّا تَمْرَةً أَوْ تَمْرَتَيْنِ، مَاذَا يُغْنِيَانِ عَنْهُ»^۴ «اگر این مرد هم اکنون بمیرد جزو امت محمد شمرده نمی‌شود؛ در نمازش گویی کلاغی است که به خون نوک می‌زند. کسی که رکوعش را تمام نکند و در سجودش نوک بزند، مانند گرسنه‌ای است که یکی دو عدد خرما می‌خورد ولی سیرش نمی‌کند». ابوهریره می‌گوید: دوستم، محمد ﷺ مرا از اینکه در نماز چون خروس بر زمین نوک بزنم و چون روباه به اطراف نگاه کنم و چون میمون بر زمین بنشینم نهی کرد^۵. و می‌فرمود: «أَسْوَأُ النَّاسِ سَرَقَةُ الَّذِي يَسْرِقُ صَلَاتَهُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ يَسْرِقُ صَلَاتَهُ؟ قَالَ: لَا يَتِمُّ رُكُوعَهَا وَلَا سُجُودَهَا»^۶. «بدترین دزدها کسی است که از نمازش بدزدد. گفتند: یا رسول‌الله، چگونه از نمازش دزدی

^۱ - مسلم و ابوعوانه.

^۲ - یعنی: وراء، به طوری که در حدیث دیگری آمده. به نظر من این رؤیت امری حقیقی است و از معجزات آن حضرت ﷺ و خاص حالت نماز است نه عموم حالات.

^۳ -

^۴ -

^۵ - طیالسی، احمد و ابن ابی شیبہ آن را تخریج کرده‌اند. حدیث فوق حسن است؛ این مطلب را در تعلیق بر «الأحكام» حافظ عبدالحق الاشییلی (۱۳۴۸) بیان کرده‌ام.

^۶ - ابن ابی شیبہ (۲/۸۹/۱) و طبرانی و حاکم آورده‌اند، در ضمن حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

می‌کند؟ فرمود: رکوع و سجودش را کامل نمی‌کند». پیامبر یک بار که نماز می‌گزارد با گوشه چشم به مردی نگریست که پشتش را برای رکوع و سجود صاف نمی‌کرد، و چون نمازش تمام شد فرمود: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! إِنَّهُ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُقِيمُ صَلْبَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ»^۱. «ای گروه مسلمانان! کسی که در رکوع و سجود پشتش را صاف نکند نماز نگزارده است». همچنین فرموده است: «لَا تُجْزِيُ صَلَاةَ الرَّجُلِ حَتَّى يُقِيمَ ظَهْرَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ»^۲. «نماز کسی که در رکوع و سجود، پشتش را راست نکند کامل نیست».

اذکار رکوع

پیامبر در این رکن، اذکار و ادعیه‌ای متفاوت، به ترتیب زیر می‌خواند:

- ۱- سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ، سه بار^۳ و گاهی بیشتر^۴. یک بار در نماز شب به کثرت این ذکر را تکرار نمود، که رکوعش چون قیامش شد. در قیام سه سوره طولانی بقره، نساء و آل عمران را خوانده بود و در لابلا آنها (هم چنان که در بحث «نماز شب» گفتیم) دعا و استغفار هم می‌کرد.
- ۲- سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، سه بار^۵.
- ۳- سُبُّوحٌ، قُدُّوسٌ^۱ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ^۲. «بسیار پاک و منزّه است پروردگار فرشتگان و جبرئیل»

^۱- ابن ابی شیبه (۱/۸۹/۱) و ابن ماجه و احمد با سندی صحیح. ر.ک: الصحیحۃ (۲۵۳۶).

^۲- ابوعوانه، ابوداود و سهمی (۶۱) روایت کرده‌اند. دارقطنی هم صحیحش دانسته است.

^۳- احمد، ابوداود، ابن ماجه، دارقطنی، طحاوی و بزار ابن خزیمه (۶۰۴) و طبرانی در «الکبیر» از هفت صحابی روایت کرده‌اند. این نکته جواب ردی است به آن کسی که منکر مقید بودن به سه تسبیح است، مانند ابن قیم و دیگران.

^۴- از این احادیث (به طوری که توضیحش می‌آید) چنین برداشت می‌شود که حضرت در قیام و رکوع و سجودش مساوی عمل می‌کرد که توضیحش خواهد آمد.

^۵- حدیث صحیحی است. ابوداود، دارقطنی، احمد، طبرانی و بیهقی روایت کرده‌اند.

۴- سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي. «پروردگارا! تو پاک و منزهی، خدایا تو را ستایش می نمایم، الهی، مرا ببخشای» این دعا را در رکوع و سجده اش زیاد می خواند؛ به عنوان عمل به توصیه قرآن. ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ﴾ [النصر: ۳].^۳

۵- اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسْلَمْتُ خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي، وَمُخِّي، وَعَظْمِي (و در روایتی: عظامی) وَعَصَبِي، (وَمَا اسْتَقَلَّ بِهِ قَدَمِي^۴ اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ)^۵. «پروردگارا! برای تو رکوع کردم، به تو ایمان آوردم، و به تو تسلیم شدم. گوش، چشم، مخ، استخوان، پی و رگم و تمام اعضای بدنم برای تو خشوع و فروتنی نمودند».

۶- اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسْلَمْتُ خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي، وَلِحْمِي، وَدَمِي، وَمُخِّي، وَعَظْمِي، وَعَصَبِي، اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ^۶.

۷- سُبْحَانَ ذِي الْجَبْرُوتِ، وَالْمَلَكُوتِ^۷ وَالْكِبْرِيَاءِ، وَالْعِظَمَةِ. «پاک است پروردگاری که مالک قدرت، فرمانروایی، بزرگی و عظمت است» که این را در نماز شب گفته است^۸.

^۱ - ابواسحاق گوید: «سبوح» کسی است که از هر عیبی پاک باشد و قدوس یعنی مبارک و نظیر طاهر. ابن سیده گفته است: سبوح قدوس از صفات خداست، زیرا وی تسبیح و تقدیس می شود /لسان العرب.

^۲ - مسلم و ابوعوانه.

^۳ - بخاری و مسلم.

^۴ - به معنی «ما حملته» که برای تعمیم بعد از تخصیص چنین گفته شده است.

^۵ - مسلم، ابوعوانه، طحاوی و دارقطنی.

^۶ - نسائی با سند صحیح.

^۷ - جبروت مبالغه است در جبر و قهر و ملکوت تصرف در ملک است. یعنی صاحب قهر و تصرف غایی.

^۸ - ابوداود و نسائی با سند صحیح آورده اند. فائده: در آید آیا جمع بین این اذکار در رکوع مشروع است یا از اخلاف هست. ابن تیم در «الزاد» در این باب تردید دارد اما نووی. در «الاذن» نظرش مثبت

زمان و مقدار اطالۀ رکوع

پیامبر رکوع و قیام پس از رکوع و سجده و نشستن بین دو سجده را تقریباً به یک اندازه زمانی انجام می‌داد.^۱

نهی از قرائت قرآن در رکوع

پیامبر از قرائت قرآن در رکوع و سجود نهی می‌کرد^۲، و می‌فرمود: «أَلَا وَإِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَقْرَأَ الْقُرْآنَ رَاكِعًا أَوْ سَاجِدًا فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَظَّمُوا فِيهِ الرَّبَّ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا السُّجُودُ فَاَجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ فَقَمِينٌ أَنْ يُسْتَجَابَ لَكُمْ»^۳. «من نهی شده‌ام از اینکه قرآن را در رکوع یا سجده بخوانم. در رکوع خداوند بلندمرتبه را تعظیم کنید و در سجده در دعا کردن بکوشید، که اگر چنین کنید سزاوار است که دعایتان مستجاب شود».

بلند شدن از رکوع و آنچه در آن گفته می‌شود

است و می‌گوید: و چنانکه ممکن باشد بهتر آن است که بین همه از آن اذکار جمع شود و نیز شایسته است در خصوص اذکار در همه قسمت‌ها چنین عمل شود. اما ابوطیب صدیق حسن خان در «نزل الأبرار» (۸۴) گفته است.

یکبار به این شکل و بار دیگر به شکل دیگر آمده و من دلیلی برای جمع آن‌ها نمی‌بینیم. و پیامبر ﷺ آن‌ها را در یک رکن جمع نمی‌کردند بلکه این را یکبار و آن را بار دیگر می‌گفت. پیروی از ایشان بهتر از بدعت‌گذاری است.

این سخنی است بحق. اما در سنت اطالۀ این رکن و سایر ارکان ثابت شده کما اینکه بیان می‌شود که گاهی رکوع به اندازه قیام طول می‌کشید و چون نمازگزار بخواهد در این سنت به پیامبر ﷺ اقتدا کند جز روش جمع (اذکار) که نووی آن را قبول داشته برایش ممکن است ابن نصر در قیام اللیل (۷۶). از طریق ابن جریج و آن را روایت کرده است. و نزدیکترین شیوه به سنت نبوی در این باب تکرار یکی از این اذکار است. والله علم.

^۱ - بخاری و مسلم، در «إرواء الغلیل» هم به شماره ۳۳۱ تخریج شده است.

^۲ - مسلم و ابوعوانه روایت کرده‌اند. این نهی مطلق شامل نماز واجب و مستحب است، اما توضیح اضافی ابن عساکر (۱/۲۹۹/۱۷) که می‌گوید: فأما صلاة التطوع فلا جناح «در نماز مستحب اشکالی ندارد» شاذ و منکر است و عمل بدان جایز نیست.

^۳ - همان.

پیامبر به هنگام راست کردن پشت پس از رکوع می‌گفت: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»^۱. به شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد توصیه کرد: «لَا تَتِمُّ صَلَاةَ لِأَحَدٍ مِّنَ النَّاسِ ... حَتَّى ... يُكَبِّرَ... ثُمَّ يَرْكَعُ... ثُمَّ يَقُولُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَائِمًا»^۲. «نماز احدی از مردم کامل نیست مگر آنکه تکبیر گوید... بعد رکوع کند، سپس بگوید: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ تا آنکه راست بایستد».

و وقتی که سرش را بلند می‌کرد راست می‌شد به طوری هر استخوانی از بدن در جای خود قرار می‌گرفت^۳.

سپس در حالی که ایستاده بود می‌گفت: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ^۴، و تمامی تمازگزاران (مأموم و غیر مأموم) را بدان سفارش می‌کرد و می‌فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»^۵. و می‌گفت: «إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ» «به این منظور امام تعیین شده تا به وی اقتدا شود» چون گفت: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ بگوید: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ» خداوند سختان را می‌شنود و اجابت می‌کند. و از زبان پیامبرش گفته است: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ^۶.

^۱ - بخاری و مسلم.

^۲ - ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند. همچنین حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

^۳ - فتح الباری (۳۰۸/۲).

^۴ - بخاری و احمد.

^۵ - همان.

^۶ - مسلم، ابوعوانه، احمد و ابوداود. گفتنی است که، این حدیث دلالت بر آن ندارد که مأموم در گفتن «سمع الله لمن حمده» با امام شرکت نجوید، چنان که بر عدم مشارکت امام با مأموم در گفتن «ربنا لك الحمد» نیز دلالت ندارد. این حدیث آنچه را که امام یا مأموم در این رکن می‌گوید بیان نمی‌کند، بلکه اذعان دارد بر اینکه «ربنا لك الحمد» گفتن مأموم پس از «سمع الله لمن حمده» گفتن امام باشد. آنچه این مطلب را تأیید می‌کند این است که پیامبر در حالی که امام بود «ربنا لك الحمد» می‌گفت. همچنین حدیث «صلوا كما رأيتموني أصلي» اقتضا دارد که مأموم آنچه را که امام در «سمع...» و غیره می‌گوید تکرار کند. افاضلی که در این مسئله ما را نقد کرده‌اند، بایسته است تأمل کنند و هر کس خواستار اطلاعات بیشتری در این باره است به رساله حافظ سیوطی در کتاب «الحاوی فتاوی» (۵۲۹/۱) مراجعه کند.

علت دستور فوق را در حدیث دیگری بیان کرده: «فَإِنَّهُ مَنْ وَاَفَّقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»^۱. «هر کس گفته‌اش با سخن فرشتگان هماهنگ شود گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود». و به هنگام اعتدال^۲ دو دستش را به همان گونه تکبیره الإحرام برمی‌افراشت و همان‌طور که نقل شد ایستاده می‌گفت: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ^۳ و گاهی هم «رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ»^۴ گاهی نیز «اللَّهُمَّ» را به این دو عبارت می‌افزود^۵، و امر بدان می‌کرد: «إِذَا قَالَ الْإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ وَاَفَّقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»^۶. گاهی این عبارت را بدان می‌افزود: «مِثْلَ السَّمَوَاتِ، وَمِثْلَ الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، وَمِثْلَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ»^۷. «به اندازه پری آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آسمان‌ها و زمین است و اندازه پری آنچه بعد از این‌ها خواهی». گاهی هم این را می‌افزود: «أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمُجْدِ، لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجُدُّ»^۸. «ای آنکه سزاوار ستایش و بزرگی هستی! مانعی برای بخشش نیست و عطا کننده‌ای برای آنچه منع کنی نیست و جز اعمال صالح، مال و بهره‌های دنیایی نجات‌بخش نمی‌باشد».

^۱ - بخاری و مسلم آورده‌اند، ترمذی صحیحش دانسته است.

^۲ - بخاری و مسلم آورده‌اند «رفع یدین» متواتر است همگی مذاهب و بعضی از حنفی‌ها آن را پذیرفته‌اند. ر. ک صحیح الترغیب، شماره ۱۶.

^۳ - همان.

^۴ - همان.

^۵ - بخاری و احمد آن را روایت کرده‌اند. ابن قییم مرتکب اشتباهی شده و در «زادالمعاد» صحت این روایت یعنی جمع بین «اللهم» و «واو» را انکار نموده است. با آنکه در صحیح بخاری و مسند احمد آمده و نسائی و احمد از دو طریق از ابوهیریه روایت کرده‌اند. همچنین دارمی از ابن عمر، بیهقی از ابی سعید خدری و نسائی از ابوموسی اشعری روایت نموده‌اند.

^۶ - بخاری و مسلم نقل کرده و ترمذی صحیحش دانسته.

^۷ - مسلم و ابوعوانه.

^۸ - همان.

و گاهی می‌افزود: «مِْلَاءَ السَّمَوَاتِ، وَمِْلَاءَ الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، وَمِْلَاءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ، وَكُنَّا لَكَ عَبْدُ اللَّهِ لَمَّا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِي لَمَّا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ»^۱. «به اندازه پری آسمان‌ها و زمین و پری آنچه که بعد از این‌ها خواهی، ای آنکه سزاوار ستایش و بزرگی هستی! شایسته‌تر این چیزی که بنده گوید (و همگی تو را بنده‌ایم) خدایا در آنچه می‌بخشی بازدارنده‌ای نیست و عطا کننده‌ای برای آنچه دریغ می‌داری وجود ندارد و جز اعمال صالح، مال و بهره‌های دنیوی نجات دهنده نیست». گاهی نیز در نماز شب چنین می‌گفت: «لِرَبِّي الْحَمْدُ، لِرَبِّي الْحَمْدُ» «ستایش تنها برای پروردگارم است (دوبار)» و آن را پیوسته تکرار می‌کرد؛ تا آنکه قیام وی همسان با رکوع می‌شد. رکوع نیز همانند قیام اولش بود در آن قیام سوره بقره را خوانده بود^۲.

مردی که پشت سر پیامبر ﷺ نماز می‌گزارد، پس از افراشتن سر از رکوع و گفتن «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» چنین خواند:

«رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ» (مبارکاً علیه كما يحب ربنا ويرضى) «پروردگارا! و ستایش مخصوص توست، ستایش فراوان، پاک و مبارک. (مبارک باد، آن چنان که پروردگار ما دوست دارد و خشنود می‌شود)».

پس از اتمام نماز پیامبر پرسید: چه کسی بود که این دعا را می‌خواند؟ مرد جواب داد: من بودم ای رسول خدا، پیامبر فرمود: «لَقَدْ رَأَيْتُ بِضَعَةَ وَثَلَاثِينَ مَلَكًا يَبْتَدِرُونَهَا، أَيُّهُمْ يَكْتُبُهَا أَوَّلُ»^۳. «همانا بیش از سی فرشته را دیدم که هر کدام از آنان با دیگری رقابت می‌کرد تا کدام یک (ثواب) آن را زودتر بنویسند».

اطالۀ قیام پس از رکوع و وجوب طمأنینه در آن

^۱ - مسلم، ابوعوانه و ابوداود.

^۲ - ابوداود و نسائی با سند صحیح آورده‌اند و در «الإرواء» (۳۳۵) تخریح شده است.

^۳ - مالک، بخاری و ابوداود.

حضرت قیامش را تقریباً به اندازه رکوعش طول می‌داد، چنانکه ذکرش رفت. به قدری می‌ایستاد که تصور می‌شد نمازش را فراموش کرده^۱. و امر به طمأنینه در آن می‌فرمود و به آن کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد توصیه کرد: «ثُمَّ ارْفَعْ رَأْسَكَ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِمًا (فِيأخذ كل عظم مأخذه) وَفِي رِوَايَةٍ: «فَإِذَا رَفَعْتَ فَأَقِمْ صُلْبَكَ حَتَّى تَرْجِعَ الْعِظَامَ إِلَى مَقَاصِلِهَا»^۲. «سرت را بلند کن تا راست بایستی، به طوری که هر

^۱ - بخاری، مسلم، احمد و در «الإرواء» (شماره ۳۰۷) نیز تخریج شده است.

^۲ - بخاری و مسلم تنها جمله نخست را آورده و دارمی و حاکم و شافعی و احمد نیز روایت کرده‌اند. مراد از «عظام» در این روایت، ستون فقرات پشت است به طوری که در «اعتدال در رکوع» هم ذکر شد. و مفصل جمع مفصل است که ملتقای دو استخوان با هم است (ر.ک: المعجم الوسیط).

تنبيه: مراد از این حدیث واضح است و آن طمأنینه یافتن در قیام پس از رکوع است اما استدلال بعضی برادرانمان در حجاز و سایر جاها به این حدیث برای قرار دادن دست راست بر چپ در این قیام در هیچ یک از مجموعه روایات حدیثی پیش من و نزد فقها به «حدیث المسئ صلاته» شهرت دارد و استدلال باطلی است. چون در طرق حدیث و الفاظ آن چیزی درباره آن نیامده. حال چگونه است که با تفسیر آن پس از رکوع گرفتن است چپ با راست روا داشته می‌شود؟! براهین و دلایلی حدیثی برخلاف آن است و چنانکه ذکر شد و اصلاً در حدیث نیامده است. زیرا مقصود از عظام در آن استخوان‌های پشت است چنانکه ذکر شد این کار پیامبر ﷺ نیز مؤید آن است که «استوی حتی یعود کل نقر مکانه» لذا با دیده انصاف باید در آن تأمل کرد! من شکی ندارم که قرار دادن دست بر سینه در این قیام، بدعت ضلاله است زیرا هیچ چیز در این باره در احادیث نماز و سایر احادیث نیامده و اگر اصلی می‌داشت به ما می‌رسید ولو آنکه خبر واحد می‌بود و تا جایی که می‌دانم احدی هم از سلف آن را انجام نداده‌اند و ائمه حدیث هم اشاره‌ای بدان نکرده‌اند.

و آنچه را که توریجری در رساله‌اش (ص ۱۸ و ۱۹) از امام احمد رحمته نقل کرده مخالفتی با این بحث ما ندارد؛ وی گفته است: «إن شاء أرسل يديه بعد الرفع من الركوع و إن شاء وضعها» «این مفهوم آن چیزی است که صالح ابن امام احمد در «مسائل» عفو ص ۹۰ از پدرش نقل کرده» وی این را به پیامبر نسبت نمی‌دهد بلکه تنها به عنوان اجتهاد و رأی خود ابراز می‌دارد و مسلم است که در اجتهاد هم گاهی اشتباه می‌شود. پس اگر دلیل صحیحی به بدعت بدون بدعت بودن آن دارد، به طوری که شیخ الإسلام ابن تیمیه در یکی از آثارش بیان کرده و من از این سخن امام احمد چنین برداشت می‌کنم که سنت بودن نهادن است در این هنگام از نماز از نظر وی ثابت شده نبود و وی در عمل بدان یا ترک آن توصیه به تخییر کرده است. آیا شیخ فاضل گمان دارد

استخوانی از بدنت در جای خود قرار گیرد». و در روایتی آمده: «چون راست شدی پشتت را هم راست کن و سرت را بلند نگه‌دار تا استخوانها به مفاصلشان برگردند». و به وی یادآور شد که «إِنَّهُ لَا تَتِمُّ صَلَاةٌ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ إِذَا لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ». «نماز احدی از مردم کامل نیست، هر گاه آن را انجام دهد». و می‌فرمود: «لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى صَلَاةٍ عَبْدٍ لَا يُقِيمُ فِيهَا صُلْبَهُ بَيْنَ رُكُوعِهَا وَسُجُودِهَا»^۱. «خدای بلندمرتبه به نماز بنده‌ای که پشتش را میان رکوع و سجود راست نکند، نمی‌نگرد».

سجود

سپس پیامبر تکبیر می‌گفت و سجده کنان پایین می‌رفت^۲. به آن شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد فرمود: نماز کسی کامل نیست تا اینکه: بگوید: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، بعد باید بایستد و سپس بگوید: الله اکبر و آن گاه به سجده رود به طوری که مفاصلش آرام و بی‌حرکت بمانند^۳. پیامبر هر گاه می‌خواست به سجده رود، تکبیر می‌گفت و دو دست را از پهلوهایش دور نگه می‌داشت و آن گاه سجده می‌کرد^۴. گاهی نیز چون به سجده می‌رفت دست‌ها را برمی‌افراشت^۵.

که امام به همین شکل در وضع قبل از رکوع نیز تخیر می‌کند؟ پس ثابت شد که وضع مذکور جزو سنت نیست. آنچه بیان شد بیان مختصری بود پیرامون این مسأله که جای بسط و تفصیل دارد اما در اینجا محبان آن را نداریم و جای آن ردیه‌ای است که در مقدمه چاپ پنجم (ص ۳۰) از این چاپ جدید بدان اشاره کردم.

^۱ - احمد و طبرانی در «الکبیر» با سند صحیح.

^۲ - بخاری و مسلم.

^۳ - ابوداود و حاکم آورده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

^۴ - ابویعلی در «مسند» (ق ۲/۲۸۴) با سند درستی (جید) روایت نموده و نیز ابن خزیمه (۲/۷۹/۱) با سند صحیح دیگری روایت کرده است.

^۵ - نسائی و دارقطنی و نیز مخلص در «الفوائد» (۲/۲/۱) با دو سند صحیح. افراشتن دست از ده نفر از صحابه منقول است و گروهی هم از سلف به مشروعیت آن معتقد بوده‌اند که از جمله آن‌هاست: ابن عمر، ابن عباس، حسن بصری، طاووس و پسرش عبدالله، نافع مولای ابن عمر و پسرش سالم، قاسم بن محمد، عبدالله بن دینار و عطاء. عبدالرحمن بن مهدی گفته است: این کار سنت است. احمد بن حنبل بدان عمل می‌نمود و دیدگاه مالک و شافعی نیز همین است.

سجده کردن با تکیه بر دو دست

پیامبر به هنگام سجده، دست‌ها را پیش از زانوانش بر زمین می‌نهاد^۱ و در سفارش بدان می‌فرمود: «إِذَا سَجَدَ أَحَدُكُمْ، فَلَا يَبْرُكُ كَمَا يَبْرُكُ الْبَعِيرُ، وَلِيَضَعَ يَدَيْهِ قَبْلَ رُكْبَتَيْهِ»^۲. «وقتی یکی از شما به سجده رفت چون شتر ننشیند بلکه دست‌ها را باید قبل از دو زانو بر زمین بگذارد». و می‌فرمود: «إِنَّ الْيَدَيْنِ تَسْجُدَانِ كَمَا يَسْجُدُ الْوَجْهُ، فَإِذَا وَضَعَ أَحَدُكُمْ وَجْهَهُ فَلِيَضَعَ يَدَيْهِ، فَإِذَا رَفَعَهُ فَلْيُرْفَعَهُمَا»^۳. «دست‌ها نیز مانند

^۱ - ابن خزیمه (۱/۷۶/۱) و دار قطنی و حاکم روایت نموده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی نیز موافق است. حدیثی که با آن در تعارض باشد صحیح نیست. دیدگاه مالک همین است. احمد نیز دیدگاهی مانند این دارد به طوری که در «التحقیق» ابن جوزی آمده (۲/۱۰۸). مروزی در «مسائل» (۱/۱۴۷/۱) با سند صحیح از امام اوزاعی روایت کرده که گفت: مردم را دیدم که (هنگام رفتن به سجده) دست‌هایشان را پیش از زانو می‌نهادند.

^۲ - ابوداود و تمام در «الفوائد» (ق ۱/۱۰۸) و نسائی در «الصغری» و «الکبری» (۱/۴۷) که مکیروفیلیم مکیروفیلیم آن در دانشگاه ملک عبدالعزیز مکه است) با سند صحیح روایت کرده‌اند. عبدالحق در «الأحكام» (۱/۵۴) صحیحش دانسته. وی در «کتاب التهجد» (۱/۵۶) می‌گوید: این حدیث از نظر سند بهتر و استوارتر از حدیث قبلی است، یعنی حدیث وائل که با آن تعارض دارد. علاوه بر تعارض با این حدیث صحیح از نظر اسناد دارای اشکال است که در «سلسلة الأحادیث الضعیفة» (شماره ۹۲۹) و «الإرواء» (۳۵۷) بیان کرده‌ام.

باید دانست که به هنگام نشستن شتر نخست زانوهای را بر زمین می‌گزارد که در لسان العرب و سایر کتب لغت بیان شده و طحاوی هم این مطلب را در «مشکل الآثار» و «شرح معانی الآثار» ذکر کرده‌اند. امام قاسم سرقسطی نیز در غریب الحدیث (۲ و ۱/۷-۲) با سند صحیح از ابوهریره نقل کرده که: «لا یبرکن أحد برونک البعیر الشارد»، سپس امام می‌گوید: «هذا فی السجود، یقول: لا یرم بنفسه معا - کما یفعل البعیر الشارد غیر المطمئن المواتر ولكن ینحط مطمئناً یضع یدیه حم رکبته و قدروی فی هذا حدیث مرفوع مفسر». سپس حدیث وارده را ذکر می‌کند و برجسته می‌سازد. ابن تیم اظهاری تعجب کرد گفته است: «إنه کلام لا یعقل ولا یعرفه أهل اللغة» و منابعی را که ما بدان اشاره کردیم و نیز تعدادی منابع دیگر را ذکر می‌کند باید بدانها مراجعه کرد و به طور مفصل در این باره در رساله رده‌یام بر شیخ تویجری بحث کرده‌ام که ممکن است به زودی منتشر شود.

^۳ - ابن خزیمه (۲/۷۹/۱) و احمد و سراج نیز روایت کرده‌اند؛ حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با آن موافق است. در «الإرواء» نیز تخریح شده است. (۳۱۳)

صورت سجده می‌کنند. پس اگر یکی از شما صورت را بر زمین نهاد دست‌ها را نیز باید بر زمین بگذارد و هر گاه صورتش را از زمین بلند کرد دست‌ها را نیز بردارد.»

پیامبر بر کف دست‌هایش تکیه می‌کرد و پهنشان می‌نمود.^۱ در حالی که انگشتان دست را به هم چسبانده بود،^۲ آن‌ها را رو به قبله قرار می‌داد.^۳ و دست‌ها را در امتداد شانه^۴ و گاهی گوش قرار می‌داد،^۵ بینی و پیشانی را نیز بر زمین می‌نهاد،^۶ به آن شخصی که نمازش را درست نمی‌گزارد فرمود: هر گاه به سجده رفتی کامل به سجده برو،^۷ و در روایتی آمده که فرمود: «إِذَا أَنْتَ سَجَدْتَ فَأَثْبِتْ وَجْهَكَ وَبِيَدَيْكَ حَتَّى يَطْمَأَنَّ كُلَّ عَظْمٍ مِنْكَ إِلَى مَوْضِعِهِ»^۸. «هر گاه سجده کردی صورت و دست‌هایت را به زمین بچسبان، تا هر یک از استخوان‌هایت در جای خود آرام گیرند.» و می‌فرمود: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُصِيبُ أَنْفَهُ مِنَ الْأَرْضِ مَا يُصِيبُ الْجَبِينِ»^۹. «و کسی که پیشانی‌اش به زمین بخورد ولی بینی‌اش با زمین تماس نیابد نماز نگزارده است». زنان و کناره‌پاها را به زمین می‌چسبانند.^{۱۰} پشت پاها و سرانگشتان را به طرف قبله می‌کرد^۱ و پاشنه‌های پا را

^۱ - ابوداود و حاکم آورده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق است.

^۲ - ابن خزیمه، بیهقی و حاکم. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

^۳ - بیهقی با سندی صحیح آورده. ابن ابی شیبه (۲/۸۲/۱) و سراج به طریق دیگری برای متوجه کردن انگشتان به قبله حدیث نقل کرده‌اند.

^۴ - ابوداود و ترمذی، ترمذی علاوه بر آن صحیحش دانسته و نیز ابن ملقن (۲/۲۷) و در «الإرواء» (۳۰۹) تخریج شده است.

^۵ - ابوداود و نسایی با سند صحیح.

^۶ - ابوداود و ترمذی. ترمذی علاوه بر آن صحیحش دانسته و نیز ابن ملقن (۲/۲۷) و در «الإرواء» (۳۰۹) تخریج شده است.

^۷ - ابوداود و احمد با سند صحیح.

^۸ - ابن خزیمه (۱/۱۰/۱) با سند حسن.

^۹ - دارقطنی و طبرانی (۱/۱۴۰/۳) و ابونعیم در «أخبار أصبهان».

^{۱۰} - بیهقی با سند صحیح آورده. ابن ابی شیبه (۲/۸۲/۱) و سراج در مورد متوجه کردن سر انگشتان به قبله حدیث فوق را با سندی دیگر ذکر کرده‌اند (۳۶۳/۲). حاکم و هم‌چنین ذهبی حدیث مزبور را صحیح دانسته‌اند.

محکم می نمود.^۲ و پاها را می ایستاند^۳ و بدین شیوه امر می کرد^۴ در حالی انگشت‌ها باز می کرد.^۵ این هفت اعضایی هستند که پیامبر بر آن‌ها سجده می کرد یعنی: دو کف دست، دو زانو، دو پا، پیشانی و بینی. وی دو عضو آخر را یک عضو به حساب آورده، به طوری که فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ» «امر شده‌ام که سجده کنم» و در روایتی: «أُمِرْنَا أَنْ نَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظَمٍ» «امر شده‌ایم تا با هفت عضو به سجده رویم». که عبارتند از پیشانی (و اشاره می‌کرد به بینی) و دست‌ها (در لفظی: کف دست) و زانوان و اطراف پاها. در نماز نباید لباس و یا مو را مرتب کرد و می‌فرمود: «إِذَا سَجَدَ الْعَبْدُ سَجَدَ مَعَهُ سَبْعَةُ آرَابٍ: وَجْهُهُ وَكَفَاهُ وَرُكْبَتَاهُ وَقَدَمَاهُ».^۶ در مورد مردی که نماز می‌گزارد و موهای پشت سر را بافته بود فرمود: این مرد همچون کسی است که نماز را دست بسته می‌گزارد.^۷ و فرمود: موهای بافته شده نشیمنگاه شیطان است.^۸ همچنین به هنگام سجده، وی ساعده‌هایش را بر زمین نمی‌گستراند.^۹ بلکه بلندتر از زمین نگه می‌داشت و

^۱ - بخاری و ابوداود. ابن سعد (۱۵۷/۴) از ابن عمر روایت نموده که وی دوست داشت در نماز هر عضوی از وی به سمت قبله باشد، حتی که انگشت ابهام را نیز به سمت قبله می‌کرد.

^۲ - طحاوی و ابن خزیمه (شماره ۶۵۴ چاپ المکتب الإسلامی) و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

^۳ - بیهقی با سند صحیح.

^۴ - ترمذی و سراج روایت نموده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

^۵ - ابوداود و ترمذی آورده‌اند.

^۶ - مسلم، أبوعوانه و ابن حبان.

^۷ - ابن اثیر گوید: معنی حدیث این است که هر گاه موهای نمازگزار پخش باشد در سجده بر زمین می‌افتد و به نمازگزار ثواب سجده با آن می‌رسد. اما اگر بافته باشد تشبیه شده است به کسی که نماز را با دست‌های بسته می‌گزارد و بدین معنی است که موها به سجده نرفته است. می‌گوییم: معلوم است که این حکم خاص مردان است نه زنان به طوری شوکانی از ابن عربی نقل کرده.

^۸ - ابوداود و ترمذی آورده‌اند. ترمذی آن را حسن دانسته و ابن خزیمه و ابن حبان آن را حسن و صحیح دانسته‌اند. صحیح ابوداود (۶۵۳).

^۹ - بخاری و ابوداود.

از پهلو دور می‌کرد، به گونه‌ای که از پشت سر سفیدی زیر بغلش پیدا بود^۱، حتی بره‌ای به راحتی از زیر دست‌هایش رد می‌شد^۲. پیامبر در این مسئله به حدی مبالغه می‌کرد که یکی از صحابه گفته است: ما برای رسول خدا نگران می‌شدیم که دست‌هایش را به هنگام سجده از پهلوهایش آنچنان دور می‌کرد^۳. پیامبر بدان امر می‌کرد و می‌فرمود: «إِذَا سَجَدْتَ فَصَعِّ كَفِّكَ، وَارْفَعْ مِرْفَقَيْكَ»^۴. «چون سجده کردی دست‌هایت را بگذار و آرنج‌هایت را بلند کن» و نیز می‌فرمود: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلَا يَبْسُطُ أَحَدُكُمْ ذِرَاعِيَهُ انْبِسَاطَ الْكَلْبِ» (و در لفظی: کما يَبْسُطُ الْكَلْبُ)^۵ (در سجود اعتدال داشته باشید و ساعدهایتان را پهن نکنید مانند کلب) و در حدیث دیگری چنین آمده: «وَلَا يَفْتَرِشُ أَحَدُكُمْ ذِرَاعِيَهُ افْتِرَاشَ الْكَلْبِ»^۶. «هیچ یک از شما دست‌هایش را پهن نکند مانند کلب» و می‌گفت: «لا تبسط ذراعیك^۷ كبسط السبع، وادعم علی راحتیک و تحاف، عن ضبعیک، فإنک إذا فعلت ذلك سجد کل عضو منك معك»^۸. «ساعد یا دست‌ها را مانند چهارپایان باز مکن، برکف دست‌هایت تکیه ده و از وسط بازوانت فاصله بگیر. چنانچه این را انجام دهی تمام اعضایت با تو سجده می‌کنند».

وجوب طمأنینه و آرامش در سجود

^۱ - بخاری و مسلم آورده‌اند و در «الإرواء» (۳۵۹) نیز آمده است.

^۲ - مسلم، ابوعوانه و ابن حبان.

^۳ - ابوداود و ابن ماجه با سند حسن.

^۴ - مسلم و ابوعوانه.

^۵ - بخاری، مسلم، ابوداود و احمد.

^۶ - احمد و ترمذی روایت نموده‌اند ترمذی صحیحش دانسته.

^۷ - ذراع از آرنج تا انگشت را گویند.

^۸ - ابن خزیمه (۲/۸۰/۱) و مقدسی در «المختارة» و حاکم آورده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

پیامبر به اتمام رکوع و سجود امر می فرمود و کسی را که چنین نمی کرد به شخص گرسنه ای مثال می زد که یک یا دو عدد خرما می خورد ولی چیزی از گرسنگی اش نمی کاهد و درباره اش می فرمود: «إِنَّهُ مِنْ أَسْوَى النَّاسِ سِرْقَةً» «او بدترین سارقان است» و حکم به بطلان نماز کسی داده است که در رکوع و سجود، پشتش را راست نمی کند (که تفصیل آن در مبحث رکوع آمد) به آن کس هم که نمازش را خوب نمی گزارد سفارش به طمأنینه در سجده کرد.

اذکار سجود

پیامبر در این رکن از نماز انواع ذکر و دعاهایی را که در ذیل می آید گاه به گاه می خواند:

- ۱- سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى (سه بار)^۱. و برخی اوقات بیش از سه بار تکرار می فرمود^۲. یکبار آن را در نماز شب آن قدر تکرار کرد که سجودش به اندازه قیام در آن نماز [که سه سوره طولانی بقره، نساء و آل عمران همراه با دعا و استغفار در آن خوانده بود] طول کشید که در گفتار «نماز شب» ذکرش رفت.
- ۲- سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ (سه بار)^۳.
- ۳- سُبُوْحٌ، قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ^۴.
- ۴- سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي^۵. و با برداشت از قرآن این دعا را در رکوع و سجودش زیاد می خواند.

^۱ - احمد، ابوداود، ابن ماجه، دارقطنی، طحاوی، بزار و طبرانی در «الکبیر» از هفت صحابه روایت کرده اند ر.ک. پاورقی رکوع.

^۲ - همان.

^۳ - حدیث صحیح است که ابوداود، دارقطنی، احمد، طبرانی و بیهقی آورده اند.

^۴ - مسلم و ابوعوانه.

^۵ - بخاری و مسلم. این از جمله انواع اذکار رکوع هم هست. و این بدان معناست که وی به آنچه در قرآن بدان امر شده عمل می کرد.

۵- اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسْلَمْتُ، أَنْتَ رَبِّي سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ، وَصَوْرَهُ فَأَحْسَنَ صُوْرَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^۱.

«خداوندا! برای تو سجده کردم و به تو ایمان آوردم و تسلیمت شدم. تو پروردگار منی. صورتم برکسی سجده برد که آن را آفرید و خلق کرد به بهترین صورتها و برایش گوش و چشم قرار داد. پس مبارک است خدایی که بهترین آفرینندگان است».

۶- اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي كُلَّهُ، دِقَّةَ وَجِلِّهِ، وَأَوَّلَهُ وَآخِرَهُ وَعَلَانِيَتَهُ وَسِرَّهُ^۲. «خداوندا!

تمامی گناهانم را از کوچک و بزرگ، اول و آخر و آشکار و پنهان آن ببامرز».

۷- سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَخَيَالِي، وَأَمَّنَ بِكَ فُؤَادِي، أَبُوءُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ، هَذِهِ يَدَايَ وَمَا جَنَيْتُ عَلَيَّ نَفْسِي^۳. «روح و خیالم برای تو سجده کرد و قلم به تو ایمان آورد. به نعمتی که بر من نازل فرمودی اعتراف می‌کنم. این دستهای من است و جنایتی که بر خود کرده‌ام».

۸- سُبْحَانَ ذِي الْجَبْرُوتِ، وَالْمَلَكُوتِ، وَالْكِبْرِيَاءِ، وَالْعَظَمَةِ^۴. «پاک است و منزله خدای صاحب جبروت و ملکوت و کبریا و بزرگی» گفتنی است که پیامبر این مورد و سایر موارد را در نماز شب می‌گفت.

۹- سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ^۵.

۱۰- اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ^۶.

^۱ - مسلم، ابوعوانه، طحاوی و دارقطنی.

^۲ - مسلم و ابوعوانه.

^۳ - ابن نصر، بزار و حاکم آورده‌اند و حاکم صحیحش دانسته. ذهبی آن را رد می‌کند اما در اصلیت آن دلایل مذکوری هست.

^۴ - ابوداود و نسائی با سند صحیح روایت کرده‌اند که پیشتر هم در بخش رکوع یاد شد.

^۵ - مسلم، ابوعوانه، نسائی و ابن نصر.

^۶ - ابن ابی شیبه (۱/۱۱۲/۶۲) و نسائی روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

۱۱- اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي لِسَانِي نُورًا وَاجْعَلْ فِي سَمْعِي نُورًا وَاجْعَلْ فِي بَصَرِي نُورًا وَاجْعَلْ مِنْ خَلْفِي نُورًا وَمِنْ أَمَامِي نُورًا وَاجْعَلْ مِنْ فَوْقِي نُورًا وَمِنْ تَحْتِي نُورًا (وَاجْعَلْ فِي نَفْسِي نُورًا)، وَأَعْظِمْ لِي نُورًا^۱. «خدایا! در قلب و زبان و گوش و چشم و زیر و رو و راست و چپ و مقابل و پشت و نفسم نوری قرار ده و آن نور را برایم فروزان کن».

۱۲- «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَبِمَعَاذِكَ مِنْ عِقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ، لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»^۲. «خداوندا! من از خشمت به رضای تو پناه می‌برم و از عقوبتت به عفو تو و از تو به تو پناه می‌برم، ستایشت در شمار نیاید، تو آن چنانی که خودت را ستوده‌ای».

ممنوعیت قرائت قرآن در سجود

پیامبر اکرم از قرائت قرآن در رکوع و سجود نهی می‌فرمود و به زیاد خواندن دعا در این رکن [چنان که در رکوع ذکرش رفت] سفارش می‌کرد و می‌گفت: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ، فَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ (فیه)^۳. «نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگارش سجده است؛ پس در آن زیاد دعا کنید».

طولانی کردن سجده

سجده پیامبر از نظر زمانی نزدیک به رکوعش بود. گاهی به خاطر امری عارضی آن را طولانی‌تر می‌کرد؛ یکی از صحابه گفته است: در یکی از نمازها (ظهر یا عصر) بود که رسول خدا حسن یا حسین را که در آغوش داشت پیش ما آمد. حضرت رسول جلو رفت و کودک را هم در کنار پای راستش گذاشت. بعد تکبیر نماز گفت و شروع به نماز کرد. سجده‌اش طولانی گشت. سر را بلند کردم دیدم کودک بر پشت رسول خدا سوار شده و پیامبر همچنان در سجده است. به حالت سجده برگشتم، چون پیامبر نماز را به

^۱ - مسلم، ابوعوانه و ابن ابی شیبه در «المصنف» (۲/۱۰۶/۱۲ و ۱/۱۱۲) روایت کرده‌اند.

^۲ - همان.

^۳ - مسلم، ابوعوانه و بیهقی. در «إرواء» نیز تخریج شده است (۴۵۶).

پایان رساند، مردم گفتند: ای رسول خدا در وسط نماز سجده طولانی داشتید؛ گمان بردیم اتفاقی افتاده یا وحی نازل شده. فرمود: هیچ‌یک از این‌ها نبود؛ بلکه پسر سوار بر پشت من شده بود؛ دوست نداشتم عجله کنم تا خودش پایین آید.^۱

در روایتی دیگر چنین آمده: پیامبر نماز می‌گزارد، هنگام سجده حسن و حسین بر پشت وی پریدند؛ وقتی مردم خواستند مانع آن‌ها شوند به آنان اشاره کرد که آن دو را به حال خود واگذارند. نماز که تمام شد آن دو را بغل گرفت و گفت: «مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيَحِبِّ هَذَيْنِ»^۲. «کسی که مرا دوست دارد باید این دو را هم دوست داشته باشد».

فضیلت سجود

حضرت رسول ﷺ فرمود: «مَا مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَأَنَا أَعْرِفُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا: وَكَيْفَ تَعْرِفُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي كَثْرَةِ الْخَلَائِقِ؟ قَالَ: أَرَأَيْتَ لَوْ دَخَلَتْ صَبْرَةٌ فِيهَا خَيْلٌ دُهُمٌ بُهُمْ وَفِيهَا فَرَسٌ أَغْرٌ مُحَجَّلٌ أَمَا كُنْتَ تَعْرِفُهُ مِنْهَا. قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَإِنَّ أُمَّتِي يَوْمَئِذٍ عُرٌّ مِنْ السُّجُودِ مُحَجَّلُونَ مِنَ الْوُضُوءِ»^۳. «احدی از افراد امتم نیست که در روز قیامت وی را نشناسم. گفتند: ای رسول خدا، با این همه خلائق چگونه آنان را می‌شناسی؟ گفت: اگر به اصطبل بروی که در آن اسبان سیاه خالص و نیز در آن میان اسبی با صورت و دست و پای سفید باشد آیا آنرا نمی‌شناسی؟ گفتند: بله، خواهیم شناخت پیامبر فرمود: امت من در آن روز صورت‌هایشان بر اثر سجده، چهره و پیشانی، و بر اثر وضو، و دست‌ها و پاهایشان (مواضع وضو) سفید خواهد بود» پیامبر فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ رَحْمَةً مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، فَيُخْرِجُونَهُمْ

^۱ - نسائی، ابن عساکر (۲-۱/۲۵۷/۴) و حاکم روایت کرده‌اند، حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

^۲ - ابن خزیمه در «صحیحش» (۸۸۷) با سندی حسن از ابن مسعود و بیهقی به صورت مرسل روایت کرده‌اند. ابن خزیمه عنوان باب را چنین گذاشته است: «باب در بیان دلیل اینکه اشاره در نماز برای فهماندن چیزی، نماز را باطل نمی‌کند». گفتنی است که، در صحیحین و غیره احادیث دیگری هم هست.

^۳ - احمد با سند صحیح و ترمذی قسمتی از آن را آورده و صحیحش دانسته است و در «الأحادیث الصحیحة» نیز تخریح شده است.

وَيَعْرِفُونَهُمْ بِآثَارِ السُّجُودِ، وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ، فَكُلُّ ابْنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ النَّارُ إِلَّا أَثَرَ السُّجُودِ»^۱. «هنگامی که خداوند بخواهد به آن دسته از دوزخیان که می‌خواهد، رحمت کند، به فرشتگان فرمان می‌دهد کسانی را که خدا را عبادت می‌کردند خارج سازند. آنان را که به آثار سجود شناخته شده‌اند خارج می‌سازند. خداوند بر آتش حرام کرده که اثر سجده را بسوزاند. پس آنان از آتش خارج می‌شوند. آتش تمامی اعضای انسان را غیر از جای سجده می‌سوزاند».

سجده بر زمین و حصیر

پیامبر بر زمین زیاد سجده می‌کرد^۲. اصحابش در گرمای زیاد با وی نماز می‌گزاردند؛ چنانچه یکی از آنان نمی‌توانست که پیشانی بر زمین نهد، لباسش را پهن می‌کرد و بر آن سجده می‌کرد^۳. می‌فرمود: «وَجُعِلَتِ الْأَرْضُ كُلُّهَا لِي وَلَا أُمَّتِي مَسْجِدًا وَطَهُورًا فَأَيْنَمَا أَدْرَكْتَ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي الصَّلَاةُ فَعِنْدَهُ مَسْجِدُهُ وَعِنْدَهُ طَهُورُهُ (وَكَانَ مِنْ قَبْلِي يُعَظَّمُونَ ذَلِكَ إِنَّمَا كَانُوا يُصَلُّونَ فِي كَنَائِسِهِمْ وَيَبِيعُهُمْ)»^۴. «تمام زمین برای من و امتم سجده‌گاه و وسیله‌ی طهارت قرار داده شده است. در هر جا برای یک از افراد امتم وقت نماز فرا برسد مسجد و وسیله‌ی طهارت وی همان جاست. کسانی که پیش از من بودند، این چیز را بزرگ (و گران) می‌دانستند، به طوری که فقط در کنیسه‌ها و کلیساها نماز می‌گزاردند».

بر آب گل نیز سجده می‌کرد؛ به طوری که در سپیده دم بیست و یکم رمضان باران بارید و از سقف مسجد که از چوب درخت خرما بود آب چکه کرد. وی در آب و گل سجده کرد. ابوسعید خدری گفته است: با چشمان خود پیامبر خدا را دیدم که بر

^۱ - بخاری و مسلم. بنابراین نمازگزاری که اهل عصیان باشد جاوید در دوزخ نخواهد بود. همچنین موحدی که تارک نماز و کسل باشد او هم جاوید نمی‌ماند. این حدیث صحیح است. ر.ک: الصحیحة (۲۰۵۴).

^۲ - چون مسجد پیامبر با حصیر و مانند آن مفروش نبود. احادیث فراوان دیگری هم دلالت بر این نکته دارد؛ مانند حدیث بعدی و حدیث دیگری به روایت ابوسعید که خواهد آمد.

^۳ - مسلم و ابوعوانه.

^۴ - احمد، سراج و بیهقی با سند صحیح.

پیشانی و بینی اش اثر آب و گل بود.^۱ گاهی هم برجیز تمیزی چون شاخه خرما^۲ یا حصیر نماز می‌گزارد.^۳ یک بار بر حصیری نماز گزارد که از بس پهن شده بود، سیاه شده بود.^۴

برخاستن از سجده

پیامبر تکبیر گویان سرش را از سجده بلند می‌کرد.^۵ و به آن کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد همین سفارش را کرد و فرمود: «لَا تَتِمُّ صَلَاةً لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَتَّى ... يَسْجُدَ، حَتَّى تَظْمِنَنَّ مَفَاصِلَهُ، ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، وَيَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَاعِدًا».^۶ «نماز احدی کامل نیست مگر اینکه سجده کند، طوری که مفاصلش آرام گیرد و سپس بگوید: الله اکبر و سرش را بلند کند، تا صاف بنشیند». گاهی دست‌هایش را با این تکبیر بلند می‌کرد.^۷ بعد پای چپش را می‌گسترده و با طمأنینه بر آن می‌نشست^۱

^۱ - بخاری و مسلم.

^۲ - همان.

^۳ - مسلم و ابوعوانه.

^۴ - بخاری و مسلم. حدیث دلیل است بر آنکه نشستن بر روی چیزی به منزله پوشیدن آن است و دلالت دارد بر تحریم جلوس بر حریر به خاطر اثبات نهی از پوشیدن آن در صحیحین و سایر منابع، حتی از نشستن بر آن به طور صریح نهی شده است. نباید به خاطر اقدام بعضی از بزرگان به نشستن بر روی آن فریب خورد.

^۵ - بخاری و مسلم.

^۶ - ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

^۷ - احمد و ابوداود با سند صحیح. احمد رفع دست را در اینجا و هر تکبیری می‌پذیرد. در «البدائع» ابن قیم (۸۹/۴) آمده که نقل است از ابن اُثرم درباره افراشتن دست‌ها سؤال شد گفت: در هر پایین رفتن و برخاستنی تکبیر بگویید. همچنین اُثرم گفت: اباعبدالله (امام احمد) را دیدم که در هر فرود آمدن و برخاستنی از نماز دست‌ها را بلند می‌کرد. ابن منذر و ابوعلی از بین شافعیه همین دیدگاه را دارند. آن گونه که در کتاب «طرح التثریب» آمده، یک روایت از مالک و شافعی همین دیدگاه را بیان می‌کند. انس، ابن عمر، نافع، طاووس، حسن بصری، ابن سیرین و ایوب سختیانی این دیدگاه به ثبوت رسیده است. ر.ک: «مصنف ابن ابی شیبه» (۱۰۶/۱) با اسناد صحیح از آنان.

بدان شخص که نمازش را درست نمی‌گزارد سفارش کرد که «إِذَا سَجَدْتَ فَمَكِّنْ لِسُجُودِكَ، فَإِذَا رَفَعْتَ فَأَقْعُدْ عَلَى فَخْدِكَ الْيُسْرَى»^۲ «چون سجده کردی اعضای سجدهات را بر زمین بنه و وقتی نشستنی بر ران چپ بنشین» پای راستش را نصب می‌کرد^۳، و انگشتان را رو به قبله می‌کرد^۴.

نشستن بین دو سجده

وقتی که در این فاصله می‌نشست با تکیه بر پا بر نشیمنگاه می‌نشست^۵.

وجوب طمأنینه بین دو سجده

پیامبر در این حالت چنان اطمینان و آرامش به خرج می‌داد، که هر مفصل و استخوانی از بدن به جای خود برمی‌گشت^۶. به آن شخص هم که نمازش را درست

^۱ - بخاری در جزء «رفع الیدین»، ابوداود با سند صحیح، مسلم و ابوعوانه. در «الإرواء» (۳۱۶) نیز تخریح شده است.

^۲ - احمد و ابوداود با سند حسن روایت کرده‌اند.

^۳ - بخاری و بیهقی.

^۴ - نسائی با سند صحیح.

^۵ - مسلم، ابوعوانه و ابوالشیخ در «مارواه ابوالزبیر عن غیر جابر» (شماره ۱۰۴-۱۰۶) و بیهقی. ابن قیم در این خصوص دچار اشتباه شد. وی گفته است: از پیامبر جز همین مورد، در این باره حدیثی روایت نشده است. در جواب وی باید گفت که، چنین چیزی چگونه صحیح است، در حالی که این قضیه در حدیث ابن عباس در صحیح مسلم، ابوداود و ترمذی آمده است! ترمذی و دیگران نیز صحیحش دانسته. ابواسحاق حربی در «غریب الحدیث» (ج ۱/۱۲/۵) از طاووس روایت کرده که او ابن عمر و ابن عباس را دید که بر نوک پای خود می‌نشستند و سند آن صحیح است. خدا رحمت کند امام مالک را که گفت: «ما منا من أحد إلا رد ورد علیه إلا صاحب هذا القبر وأشار إلى قبره ﷺ جماعتی از صحابه و تابعین و غیره بدین سنت عمل می‌کردند که بحث مفصل آن در «الأصل» آمده. به نظر من این غیر از آن نشستن است که از آن نهی شده که در نشستن تشهد خواهد آمد.

^۶ - ابوداود و بیهقی با سند صحیح.

انجام نمی‌داد گفت: «لَا تَتِمُّ صَلَاةُ أَحَدِكُمْ حَتَّى يَفْعَلَ ذَلِكَ»^۱. وی این حالت را تقریباً به اندازه سجده‌اش، طول می‌داد^۲. و گاهی مکث می‌کرد به طوری که گمان می‌رفت گویی فراموش کرده است^۳.

اذکار بین دو سجده

وی در این نشستن می‌گفت:

۱- اللَّهُمَّ (وَدِرَ الْفِطْيِ: رَبِّ) اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، وَاهْدِنِي، وَاجْبُرْنِي، وَعَافِنِي، وَارْزُقْنِي، وَارْفَعْنِي^۴.

۲- رَبِّ اغْفِرْ لِي رَبِّ اغْفِرْ لِي^۵. این دو را در نماز شب می‌گفت^۶. سپس تکبیر می‌گفت و به سجده دوم می‌رفت^۷، به آن شخص که نمازش را درست نمی‌گزارد پس از سفارش به اطمینان نشستن بین دو سجده فرمود: سپس

^۱- ابوداود و حاکم آورده‌اند. حاکم علاوه بر آن صحیحش دانسته و ذهبی موافق است.

^۲- بخاری و مسلم.

^۳- بخاری و مسلم. ابن قیم گوید: این سنت را پس از انقراض عصر صحابه، مردم ترک کردند. کسی که به سنت حکم می‌کند و توجهی به خلاف آن ندارد در واقع اعتنایی به آنچه خلاف این هدایت است ندارد.

^۴- ابوداود، ترمذی، ابن ماجه و حاکم آورده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

^۵- ابن ماجه با سندی حسن آورده و این دعا را امام احمد برگزیده است. اسحاق بن راهویه گفته است: اگر شخص خواست این دعا را سه بار بگوید و اگر خواست بگوید: اللهم اغفر لي ... زیرا هردوی آن‌ها از پیامبر روایت شده، همچنین در «مسائل امام احمد و اسحاق بن راهویه» روایت اسحاق مروزی (ص ۱۹) آمده است.

^۶- این نکته مشروعیت اذکار مزبور را در نماز واجب نفی نمی‌کند، به خاطر عدم وجود فرق بین آن و نقل (مستحب) شافعی، احمد و اسحاق نیز چنین گفته‌اند. بنا به رأی آنان این مسئله در نماز واجب و مستحب جایز است. به طوری که ترمذی روایت کرده امام طحاوی نیز در «مشکل الآثار» آن را مشروع می‌داند و عقل سلیم همین را تأیید می‌کند. زیرا در نماز جایی نیست که ذکر، در آن مشروع نباشد. پس بجاست که قضیه در اینجا هم از همین قرار باشد. موضوع کاملاً روشن و واضح است.

^۷- بخاری و مسلم.

می‌گویی: «الله اکبر» بعد به سجده می‌روی تا مفاصلت آرام گیرند. پس این کارها را در همه‌ی نمازت انجام بده^۱. گاهی دست‌ها را با این تکبیر برمی‌افراشت^۲، در سجده دوم همچون سجده اول عمل می‌کرد، سپس تکبیرگویان سر از سجده برمی‌داشت^۳، و بدان شخص سفارش فرمود که در هر رکعت و سجده‌ای این کار را انجام بده^۴، هر گاه چنین کردی نمازت کامل است و اگر چیزی از آن کاستی، نماز ناقص خواهد بود^۵. گاهی دست‌ها را بلند می‌کرد^۶.

جلوس استراحت

پیامبر پس از سجده با تکیه بر پای چپش راست می‌نشست، طوری که هر یک از استخوان‌ها به جای خود برمی‌گشت^۷.

تکیه بر دو دست در برخاستن برای رکعت بعد

^۱ - ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست و بخش زاید آن را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

^۲ - ابوعوانه و ابوداود با دو سند صحیح روایت کرده‌اند. احمد، مالک و شافعی در روایتی از آن‌ها، این رفع را پذیرفته‌اند. ر.ک: پاورفی ۲ از صفحه ۱۲۰.

^۳ - مسلم و بخاری.

^۴ - ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

^۵ - احمد و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی صحیحش دانسته.

^۶ - ابوعوانه و ابوداود با دو سند صحیح روایت کرده‌اند. احمد و مالک و شافعی در روایتی از آن یاد کرده‌اند.

^۷ - بخاری و ابوداود. این جلوس نزد فقها به جلوس استراحت شناخته شده است. شافعی این نوع جلوس را پذیرفته. همچنین از احمد روایتی شبیه آن آمده که در «التحقیق» (۱/۱۱۱) ذکر شده و آن بهتر است چون وی به اتباع از سنت آزمندتر بوده. ابن هانی در «مسائل عن الإمام احمد» (ص ۴۲) گفته است: «أبوعبدالله (امام احمد) را دیدم که چون در رکعت آخر برمی‌خاست، بر دو دستش تکیه می‌داد و بسا نیز کاملاً می‌نشست، سپس برمی‌خاست». این شیوه انتخاب امام اسحاق بن راهویه است که در «مسائل المروزی» (۲/۱۷۴/۱) گفته است: این سنت پیامبر را که بر دست‌هایش تکیه می‌داد چه پیر و چه جوان انجام می‌دادند. ر.ک: «الإرواء» (۸۲/۲-۸۳).

آنگاه پیامبر با تکیه بر زمین، برای رکعت دوم برمی‌خاست^۱. در نماز دست‌ها را بر زمین می‌گذاشت و چون برمی‌خاست بر دست‌هایش تکیه می‌کرد^۲. حدیثی روایت شده که «كَانَ يَقُومُ كَأَنَّهُ السَّهْمُ لَا يَعْتَمِدُ عَلَى يَدَيْهِ»: او سریع برمی‌خاست گویی تیر بود و بر دست‌هایش تکیه نمی‌کرد». که جعلی است و شرح بیشتر آن را در «الضعيفة» (۵۶۲ و ۹۲۹ و ۹۶۸) آورده‌ام. و چون برای رکعت دوم می‌ایستاد با الحمدالله شروع می‌کرد و ساکت نمی‌ماند^۳. این رکعت را همچون رکعت اول انجام می‌داد، جز آنکه این رکعت را کوتاه‌تر از اولی می‌گزارد.

وجوب قرائت فاتحه در هر رکعت

به کسی که نمازش را درست انجام نمی‌داد امر به قرائت فاتحه در هر رکعت نمود؛ پس از اینکه او را به قرائت آن در رکعت اول امر نمود فرمود: ^۴ «ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي

^۱ - بخاری و شافعی.

^۲ - ابواسحاق حربی با سند حسن آن را روایت نموده و بیهقی با سند صحیح. و اما حدیث «كان يقوم كأنه السهم لا يعتمد على يديه» موضوعه است و هر چه با این مضمون نقل شده باشد ضعیف و ناصحیح است که در «الضعيفة» (۵۶۲ و ۹۲۹ و ۹۶۸) بیان کرده‌ام. و اینکه إسناد حربی را تقویت کرده‌ام بر یکی از فضلا گران آمد و ایجاد اشکال کرد که آن را در کتاب دیگرم «تمام المنة في التعليق على فقه السنة» توضیح داده‌ام که بدان مراجعه شود.

^۳ - مسلم و ابوعوانه. در مورد سکوت نفی شده در این حدیث، احتمال می‌رود که برای قرائت دعای استفتاح باشد و شامل سکوت قرائت استعاده نیست و نیز احتمال می‌رود که اعم از این باشد، اما احتمال اول نزد من راجح‌تر است. علما در مورد استعاده به جز رکعت اول دو نظر دارند. اما قول راجح نزد ما مشروعیت آن در هر رکعتی است. تفصیل این مطلب در «الأصل» آمده است.

^۴ - ابوداود و احمد با سند جید.

صَلَاتِكَ كُلَّهَا»^۱. «آن را در تمام نماز بخوان» و در روایتی چنین آمده: «فِي كُلِّ رَكَعَةٍ»^۲ و فرمود: «فِي كُلِّ رَكَعَةٍ قِرَاءَةٌ»^۳. «در هر رکعتی قرائتی است».

تشهد اول

پس از فراغت از رکعت دوم، حضرت برای تشهد می‌نشست و چنانچه نماز دو رکعتی بود، مانند نماز صبح مفترش می‌نشست^۴، به همان صورت جلوس بین دو سجده؛ همچنین در تشهد اول^۵ از نماز سه رکعت یا چهار رکعتی. به آن شخص هم که نمازش را خوب نمی‌گزارد فرمود: «هر گاه در وسط نماز نشستی طمأنینه پیدا کن و ران چپت را مفترش کن؛ یعنی آن را بگستران و بر آن بنشین و بعد تشهد را بخوان»^۶. هر گاه حضرت برای تشهد می‌نشست کف دست راست را بر روی ران یا زانوی راست می‌نهاد و نیز کف دست چپ را بر ران یا زانوی چپ^۷ و انتهای آرنج راست را بر ران راستش می‌گذاشت^۸. پیامبر مردی را که در نماز بر دست چپ تکیه کرده بود (از این کار) منع کرد و فرمود که: این نماز یهود است^۹. در عبارتی آمده: «لَا تَجْلِسْ هَكَذَا إِنَّمَا هَذِهِ جِلْسَةُ الَّذِينَ يُعَذَّبُونَ»^{۱۰}. «این گونه منشین چون این نوع نشستن از آن کسانی

^۱ - بخاری و مسلم.

^۲ - احمد با سند حسن.

^۳ - ابن ماجه و ابن حبان در «صحیحش» و احمد در «مسائل ابن هانی» (۵۲/۱) جابر گفته است هر کس رکعتی نماز بگزارد و ام الكتاب (فاتحه) را در آن نخواند، نماز نگزارده است؛ به استثنای قرار داشتن در پشت سر امام مالک آن را در «الموطأ» روایت کرده.

^۴ - نسائی (۱۷۳/۱) با سند صحیح.

^۵ - بخاری و ابوداود.

^۶ - ابوداود و بیهقی با سند حسن.

^۷ - مسلم و ابوعوانه.

^۸ - ابوداود و نسائی با سند صحیح.

^۹ - بیهقی و حاکم روایت کرده‌اند و حاکم صحیحش دانسته، ذهبی موافق اوست و این با حدیث بعدی در «الارواء» تخریج شده است.

^{۱۰} - احمد و ابوداود با سند حسن.

است که عذاب می‌شوند» حدیث دیگری آمده که «هي قعدة المَغضوبِ عَلَيْهِمْ»^۱. «این نشستن مغضوبان است».

حرکت دادن انگشت در تشهد

پیامبر در تشهد دست چپ را روی زانوی چپش باز می‌کرد و انگشتان دست راست را جمع و آن‌گاه انگشت اشاره را رو به قبله می‌کرد و نگاهش را بدان می‌دوخت^۲. وقتی می‌خواست اشاره کند انگشت ابهام را روی انگشت وسط می‌گذاشت^۳ و گاهی با آن حلقه می‌کرد^۴، و هر گاه انگشتش را بلند می‌کرد حرکت می‌داد و با آن دعا می‌کرد

^۱ - عبدالرزاق روایت کرده و عبدالحق در «أحكام» (۱۲۸۴ - با تحقیق بنده) آن را صحیح دانسته است.

^۲ - مسم، ابوعوانه و ابن خزیمه. حمیدی در مسند (۱/۱۳۱) و نیز ابویعلی (۲/۲۷۵) با اضافاتی و با سند صحیح از ابن عمر روایت کرده‌اند.

^۳ - مسلم و ابوعوانه.

^۴ - ابوداود، نسائی، ابن جارود در «المنتفی» (۲۰۸) ابن خزیمه (۲-۱/۸۶/۱) و ابن حبان در «صحیح» (۴۸۵) با سند صحیح روایت کرده‌اند و ابن ملقن آن را صحیح دانسته (۲/۲۸) ابن عدی (۱/۲۸۷) برایش شاهی آورده و درباره رویش عثمان بن مقسم گفته: در روایت حدیث ضعیف است، ولی حدیث او نوشته می‌شود. درباره این جمله حدیث که: «با آن دعا می‌کرد». امام طحاوی می‌گوید: «این دلیل آن است که در آخر نماز بوده است». به نظر من این مطلب دلیل آن است که اشاره با انگشت و حرکت دادنش تا هنگام سلام ادامه یابد؛ چون دعا قبل از آن است. مذهب مالک و دیگران همین است. از امام احمد سوال شد که آیا نمازگزار می‌تواند با انگشت در نماز اشاره کند؟ گفت: آری، البته. ابن هانی این قول را در «مسائل عن امام احمد» (۸۰/۱) آورده. به نظر من این مطلب روشن می‌سازد که حرکت دادن انگشت در تشهد سنت ثابتی است از رسول‌الله، و احمد و دیگر ائمه اهل سنت بدان عمل می‌کرده‌اند. آنان که گمان دارند این کار بیهوده است و شایسته نماز نیست باید از خدا بترسند. چون با اینکه علم به ثبوت این مطلب دارند، باز به تصور اینکه کاری عبث و بیهوده است، از حرکت دادن انگشت خودداری می‌کنند، و با تکلف دست به تأویل‌ها و توجیهاتی می‌زنند، که سبک زبان عرب آن‌ها را بر نمی‌تابد و با برداشت امامان مخالف است. عجیب این است که آنان در مایل دیگر از امام (احمد) دفاع می‌کنند، گر چه رأیش مخالف سنت باشد؛ چون تصور می‌کنند که تخطئه امام لازم‌آش طعن در وی و بی‌احترامی به اوست. باز این مسأله را فراموش می‌کنند و سنت ثابت را رد می‌کنند و عاملان بدان را هم سرزنش و دانسته یا ندانسته ائمه را به خاطر دفاع از باطل هتک حرکت

و می گفت: «لَيْحِي أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الْحَدِيدِ» يَعْنِي السَّبَابَةَ^۱. «انگشت اشاره در مقابله با شیطان محکمتر از آهن است».

بعضی از یاران پیامبر در صورت عدم انجام آن به یکدیگر اعتراض می کردند که مقصود اشاره با انگشت در دعاست^۲. حضرت در هر دو تشهد با این انگشت اشاره می کرد^۳. پیامبر روزی مردی را دید که با انگشتانش دعا می کرد؛ به او گفت: «أحد أحد» «به یکتایی او اقرار کن» و به انگشت سبابه، اشاره کرد^۴.

وجوب تشهد اول و مشروعیت دعا در آن

حضرت در هر دو رکعت یکبار تحیت را می خواند^۵. و اول چیزی که به هنگام نشستن می گفت: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ» بود^۶، و چنانچه فراموشش می کرد سجده سهو می کرد^۷ و امر می نمود که: «إِذَا قَعَدْتُمْ فِي كُلِّ رُكْعَتَيْنِ فَقُولُوا: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ... وَلَيْتَخَيَّرُ

می کنند با اینکه شیوه زنان چنان است که به باطل از امامان دفاع کنند؛ در حالی که از قضا در این مسئله آن امامان به سنت پیامبر رسیده اند (و این پیروان با امامان خویش مخالفت می کنند) گذشته از این هتک حرمت آنان دامن پیامبر ص را نیز می گیرد؛ زیرا این سنت وی است، ﴿فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ...﴾ [البقرة: ۸۵]. اما نهادن انگشت بعد از اشاره یا مقید کردنش به وقت نفی و اثبات (در لا إله إلا الله گفتن) اصلی و پایه ای در سنت ندارد و به دلیل این حدیث مخالف سنت است و حدیثی که می گوید نباید حرکتش داد از حیث اسناد ثابت نشده است - که در «ضعیف ابی داود» (۱۷۵) تحقیق نموده ام.

^۱ - احمد، بزار، ابوجعفر، بختری در «الأمالی» (۱/۶۰)، طبرانی در «الدعاء» (ق ۱/۷۳) عبدالغنی مقدسی در «السنن» (۲/۱۲) با سند حسن، رویانی در «مسند» (۲/۲۴۹) و بیهقی.

^۲ - ابن ابی شیبه (۲/۱۲۳/۲) با سند حسن.

^۳ - نسائی و بیهقی با سند صحیح.

^۴ - ابن ابی شیبه (۱/۴۰/۱۲) و (۲/۱۲۳/۲) و نسائی و حاکم صحیحش دانسته اند و ذهبی با وی موافق است و ابن ابی شیبه هم شاهی دارد.

^۵ - مسلم و ابوعوانه.

^۶ - بیهقی از قول عایشه روایت کرده، با اسناد جیدی که ابن ملقن آورده است (۲/۲۸).

^۷ - بخاری و مسلم؛ در «إرواء الغلیل» نیز تخریج شده است (۳۳۸).

أَحَدِكُمْ مِنَ الدُّعَاءِ أَعْجَبَهُ إِلَيْهِ فَلْيَدْعُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ»^۱. «هر گاه در هر دو رکعتی نشستید بگویید: التحیات ... هر یک از شما مخیر است تا هر دعایی پسندید بگوید و خدا را با آن بخواند». و در روایتی آمده که: «قُولُوا فِي كُلِّ جَلْسَةِ التَّحِيَّاتِ»^۲. به آن شخص هم که نمازش را نادرست می‌گزارد همین چیز را سفارش فرمود. پیامبر همان طور که سوره‌ای از قرآن را به یارانش تعلیم می‌داد تشهد را هم تعلیم داد^۳. سنت اخفاء (با صدای پایین خواندن) تشهد است^۴.

انواع و اشکال تشهد

پیامبر شکل‌هایی از تشهد را به یارانش آموخت:

۱- ابن مسعود گفته است: دستم در دست پیامبر بود که پیامبر همان طور که سوره‌ای از قرآن را به من می‌آموخت تشهد را نیز به من آموخت: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»^۱. «فرمانروائی، رحمت و برکت و پاکی مخصوص الله است»، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پیامبر، سلام بر ما و کلیه بندگان صالح خدا، من گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله «بحق» وجود ندارد و محمد ﷺ بنده و رسول اوست».

^۱ - نائی، احمد و طبرانی در «الکبیر» (۱/۲۵/۳) با سند صحیح. به نظر من ظاهر حدیث دلالت دارد بر مشروعیت دعا در هر تشهدی ولو اینکه به دنبال آن سلام گفتن نباشد. این سخن ابن حزم (ره) است.

^۲ - نسائی با سند صحیح.

^۳ - بخاری و مسلم.

^۴ - ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی با وی موافق است.

این را زمانی بدین گونه می‌خواندیم که ایشان در قید حیات بود، ولی زمانی که رحلت فرمود تنها می‌گفتیم: السلام علی النبی^۱.

۲- ابن عباس گوید: رسول خدا تشهد را این گونه به ما تعلیم داد همان‌طور که قرآن را: التَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ

^۱ - بخاری، مسلم، ابن ابی شیبیه (۲/۹۰/۱) سراج و أبویعلی در «مسند» (۲/۲۵۸) روایت کرده‌اند. همچنین در «الإرواء» (۳۲۱) تخریج شده است. درباره سخن ابن مسعود که در زمان حیات حضرت رسول «السلام عليك أيها النبي» می‌گفتند و پس از رحلتش «السلام على النبي» باید گفت: لابد این بنا به دستور حضرتش بوده است عایشه نیز تشهد را به همین صورت، (یعنی گفتن السلام على النبي) به دیگران می‌آموخت. سراج در «مسندش» (ج ۲/۱/۹) و نیز مخلص در «الفوائد» (ج ۱/۵۴/۱۱) با دو سند صحیح این مطلب را از عایشه روایت کرده‌اند. حافظ گوید: اصحاب «السلام عليك أيها النبي» را با کاف در زمان حیات پیامبر می‌گفتند، ولی چون رحلت کرد خطاب را ترک کردند و او را با لفظ غائب یاد می‌کردند و می‌گفتند: «السلام على النبي» وی در جایی دیگر می‌گوید: سبکی در «شرح المنهاج» بعد از ذکر این روایت از ابی عوانه، می‌گوید: این کار صحابه دلیل است بر اینکه خطاب در سلام کردن بر پیامبر غیر واجب است و باید چنین گفت: السلام على النبي.

به عقیده من هم همین صحیح است؛ چون در صحیح بخاری به ثبوت رسیده است. برای این روایت متابعی قوی یافتیم. عبدالرزاق می‌گوید: ابن جریر به نقل از عطا به من خبر داد که صحابه زمانی که حضرت در قید حیات بود می‌گفتند: «السلام عليك أيها النبي» و پس از آنکه رحلت فرمود می‌گفتند: السلام على النبي.

این روایت از حیث سند، صحیح است اما سعید بن منصور از طریق ابی عبیده بن عبدالله بن مسعود از پدرش روایت کرده که پیامبر تشهد را به آنان یاد داد و آن را ذکر کرده. می‌گوید: ابن عباس گفت: زمانی که حضرت در قید حیات بودند ما می‌گفتیم: «السلام عليك أيها النبي».

ابن مسعود گفت: به ما چنین یاد داده شده، ما نیز چنین یاد می‌دهیم و پیداست که آنچه ابن عباس گفته از روی مباحثه گفته و ابن مسعود بدان رجوع نکرده، لیکن روایت بخاری قویتر است؛ چون اباعبیده آن را از پدرش نشنیده. و سند تا ابوعبیده نیز ضعیف است. این سخن حافظ را که آوردیم مورد قبول گروهی از علمای محقق چون قسطلانی، زرکانی، لکنوی و غیره است.

وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ «و در روایتی دیگر: عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»^۱.

۳- ابن عمر گوید که: پیامبر تشهد را چنین تعلیم می‌داد: التَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ^۲.

۴- ابوموسی اشعری گوید که رسول خدا تحیات را چنین تعلیم می‌داد: هر گاه نشستید اولین سخنتان این باشد: التَّحِيَّاتُ الطَّيِّبَاتُ الصَّلَوَاتُ لِلَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ^۳.

۵- عمر بن خطاب مردم را درحالی که بر منبر بود چنین تشهد را آموزش می‌داد: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، الزَّكَايَاتُ لِلَّهِ، الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. مانند تشهد روایت شده از ابن مسعود^۴.

صلوات بر پیامبر، زمان و اشکال آن

پیامبر در تشهد اول و نیز سایر تشهدها بر خود صلوات می‌فرستاد^۵ و آن را برای امتش تشریح کرد^۱ و آنان را به فرستادن صلوات امر فرمود. او انواع و اشکالی از صلوات را به یارانش تعلیم فرموده که در زیر می‌آید:

^۱ - مسلم، ابوعوانه، شافعی و نسائی.

^۲ - ابوداود و دار قطنی روایت کرده‌اند. دار قطنی صحیحش دانسته.

^۳ - مسلم، ابوعوانه، ابوداود و ابن ماجه.

^۴ - ابن ابی شیبه (۲۹۳/۱) آن را تخریح کرده و همچنین سراح و مخلص (به طوری که آمد) و بیهقی (۱۴۴/۲) عبارت از اوست.

^۵ - ابوعوانه در «صحیحش» (۳۲۴/۲) و نسائی.

۱- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ^۲ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. «خداوندا، بر محمد و اهل بیت و زنان و فرزندانش درود فرست، هم‌چنان که بر آل ابراهیم درود فرستادی، همانا تو ستوده و بزرگواری و محمد و اهل بیت و زنان و فرزندانش را مبارک گردان، هم‌چنان آل ابراهیم را مبارک گرداندی، تویی ستوده و بزرگوار». حضرت خود در تشهد چنین دعا می‌کرد.^۳

^۱- یاران رسول به وی گفتند: ای پیامبر، می‌دانیم که چگونه بر تو (در تشهد) سلام بفرستیم ولی صلوات را چگونه بفرستیم؟ فرمود: بگوئید: اللهم صل علی محمد ... این حدیث دلالت بر مشروعیت صلوات در هر دو تشهد دارد. همان‌طور که به صراحت در کتاب در «الأم» ذکر شده مذهب امام شافعی همین است. از نظر یارانش همچون نووی در «المجموع» (۴۶۰/۳) و «الروضة» (۲۶۳/۱) (چاپ المکتب الاسلامی) نیز همین صحیح است. وزیر بن هیبره حنبلی در «الافصاح» بطوری که ابن رجب در «ذیل الطبقات» (۲۸۰/۱) نقل کرده است آن را اختیار کرده. احادیث فراوانی درباره صلوات بر پیامبر آمده که شامل هر تشهدی است و مختص به تشهد اخیر نیت و من در تعلیق «الأصل» آورده‌ام و چیزی از آن را در متن نیاورده‌ام، چون مطابق با شرایط ما نیت، هر چند از حیث معنی همدیگر را تقویت می‌کنند. مخالفان دلیل درستی ندارند که بدان احتجاج کنند و من بطور مفصل در «الأصل» آورده‌ام. هم‌چنان که مکروه دانستن خواندن افزون بر: «اللهم صلی علی محمد» در تشهد نیست، در سنت هیچ بنیاد و دلیلی ندارد. وانگهی، به نظر ما هر کس چنین کند دستور پیش گفته‌ی پیامبر را پیروی نکرده که فرمود: بگوئید: «اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد» برای تتمه این بحث ر.ک: «الأصل».

^۲- بهترین چیزی که در معنای صلوات بر پیامبر گفته شد سخن ابوالعالیه است که می‌گوید: صلوات خداوند بر پیامبرش ثنا و ستایش و بزرگداشت او است. و صلوات ملائکه و غیر هم بر وی طلب همین ثنا و تعظیم از خدای متعال است. و مراد طلب فراوان آن است نه اصل صلوات. حافظ آن را در «الفتح» ذکر کرده و این قول مشهور را که صلوات خداوند رحمت است رد کرده. ابن قیم در «جلاء الأفهام» آن را به طور مفصل بحث کرده و بهتر از او کسی بحث نکرده.

^۳- احمد و طحاوی با سند صحیح.

۲- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ^۱.

۳- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ^۲.

۴- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ^۳.

۵- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ^۴.

۶- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ^۵.

^۱ - نسائی (۴۷/۱۵۹)، بخاری، مسلم و حمیدی (۱/۱۳۸) آورده‌اند و ابن منده (۲/۶۸) می‌گوید: این حدیثی است که برصحتش اجماع دارند.

ژ - این اضافات در روایت بخاری و حاوی و بیهقی و احمد نیز نسائی آمده است. که به شکل‌های دیگری هم آمده (شماره ۳ و ۷). این سخن ابن قیم در «جلاء الأفهام» (ص ۱۹۸) حدیث صحیحی را که در آن فقط ابراهیم و آل ابراهیم با هم باشد که به تبعیت از استادش ابن تیمیه آورده، محل اعتبار نیست.

^۲ - احمد، نسائی و ابویعلی در «مسندش» (ق ۲/۴۴) با سند صحیح.

^۳ - مسلم، ابوعوانه، ابن ابی شیبه در «المصنف» (۱/۱۳۲/۲) ابوداود و نسائی (۱۵۹-۱۶۱) آن را آورده‌اند و حاکم صحیح دانسته.

^۴ - بخاری، نسائی، طحاوی، احمد و اسماعیل قاضی در «فضل الصلاة على النبي» (ص ۲۸ چاپ اول و ص ۶۲ چاپ دوم المکتب الإسلامی با تصحیح نگارنده).

^۵ - بخاری و مسلم.

۷- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ^۱.

فواید مهمی که صلوات بر پیامبر در بردارد

فایده اول: چنانکه ملاحظه شد در اغلب موارد صلوات بر پیامبر، ابراهیم و خاندانش نیز ذکر شده است.

علت این امر آن است که در زبان عربی هم خود شخص جزو آل و خاندان به حساب می‌آید و هم افرادی که به وی منسوبند. چنانکه خداوند در سوره آل عمران آیه ۲۳ می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۳۳].

«به راستی خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.»

﴿إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ﴾ [القمر: ۳۴].

«جز خانواده لوط آنان را به هنگام سحر نجات دادیم.»

نقل است که پیامبر می‌گفت: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى» «خدایا بر آل ابی اوفی درود فرست» همچنین در لفظ اهل بیت به طوری که در سوره هود آیه ۷۳ آمده:

﴿رَحِمْتُ اللَّهُ وَيَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْمَيْتَةِ﴾ [هود: ۷۳].

«بخشایش خداوند و برکاتش بر شما، اهل این خانه باد.»

ابراهیم خود در آنان داخل است. شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: «و به همین خاطر است که در اکثر الفاظ چنین می‌آید: «كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ» و «كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ» و در بعضی موارد خود لفظ «إبراهیم» می‌آید؛ چون ابراهیم در صلاة و زکات اصل است و سایر اهل بیتش به خاطر تبعیت از وی آن برکت را به دست

^۱ - حاوی و ابوسعید ابن اعرابی در «المعجم» (۲/۷۹) با سند صحیح آورده‌اند. ابن قیم در «الجلء» (ص ۱۴-۱۵) آن را به محمد بن اسحاق سراج نسبت می‌دهد و آن گاه صحیحش می‌شمارد. نگارنده می‌گوید: در این مورد جمع بین ابراهیم و آل ابراهیم با هم آمده، حال آن که ابن قیم و استادش چنانکه در صفحات قبل آمد آن را انکار می‌کنند.

می‌آورند. در برخی از الفاظ این و آن هر دو ذکر شده‌اند، تا این دو مطلب را یادآور شوند».

علاوه بر این مطالب، این بحث مطرح بوده است که چرا گفته شده: «كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ...» علت و وجه شبه چیست؟ چون بدیهی است که مشبه فروتر از مشبه به است، و در اینجا عکس قضیه است، چون حضرت افضل و برتر از ابراهیم است. فضیلت حضرت نیز مقتضی آن است که صلاة خواسته شده از هر صلاتی دیگر که به دست آمده یا به دست خواهد آمد، بهتر و برتر باشد.

علما پاسخ‌های گوناگونی بدان داده‌اند که حدوداً ده‌تا است و همه آن‌ها در کتاب‌های «الفتح» و «الجلء» آمده است که همه ضعیف و سست هستند، جز یک جواب که قوی‌تر است و شیخ الإسلام و ابن قیم آن را نیک شمرده‌اند و آن قول کسی است که می‌گوید: همانا در خاندان ابراهیم انبیا وجود دارد، ولی درخاندان محمد چنین کسانی نیست. پس چون عین همان درود ابراهیم و خاندان وی (که انبیا در آن قرار دارند) برای محمد و خاندانش درخواست شود آن مقدار که آل محمدسزاوار آن باشند، بدانان تعلق می‌گیرد (چون آنان به مقام پیامبران نمی‌رسند) و افزون بر آن که به پیامبران و از جمله تعلق داشت، به حضرت محمد ﷺ می‌رسد، و بدین‌سان آن حضرت امتیازی کسب می‌کند که شامل دیگران نمی‌شود. ابن قیم می‌گوید: این سخن بهتر از همه آن اقوال است و بهتر از آن، سخنی است که گفته‌اند: محمد از خاندان ابراهیم است، که در آن وی داخل باشد. بنابراین اگر دیگر پیامبرانی که از ذریه ابراهیم‌اند، در آن وی داخل می‌شوند، رسول‌الله برزنده‌تر است. پس اینکه می‌گوییم: (کما صلیت علی آل ابراهیم) شامل درود بر وی و سایر انبیایی خواهد شد که از ذریه ابراهیم‌اند و آنگاه خداوند ما را امر کرده که اختصاصاً بر او و خاندانش درود بفرستیم؛ به همان اندازه‌ای که به طورعام بر وی همراه سایر آل ابراهیم (که او هم در زمره آنان است) درود می‌فرستیم و برای خاندانش نیز درودی فراخور حال آنان حاصل می‌شود و امتیاز بیشتری که می‌ماند از آن حضرت خواهد بود.

بی‌شک درود فرستادن بر آل ابراهیم و رسول‌الله با هم، کاملتر است از درود فرستادن بدون ذکر ایشان. پس با این وصف فرستادن درود بر حضرت برتر از درودی است که برابر ابراهیم فرستاده می‌شود. در این حالت است که فایده این تشبیه پدیدار

می‌آید. صلوات با این لفظ بسی بزرگتر از سایر الفاظ است. پس با این تشبیه فضل و برتری وی بر ابراهیم و کل خاندانش که انبیا هم از زمره آنانند آشکار می‌شود. فصلی الله علیه و علی آله وسلم تسلیما كثيرا و جزاء عنا أفضل ما جزى نبیاً عن أُمَّتِهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

فایدهٔ دوم: خواننده گرامی ملاحظه می‌کند که در تمام این موارد، آل پیامبر و ازواج و خاندانش ذکر شده بود. اگر کسی تنها به «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» اکتفا کند نه این عمل سنت خواهد بود، و نه آنشخص اجرا کنندهٔ دستور پیامبر. و ناگزیر باید یکی از این اشکال را کامل بگوید. و فرقی بین تشهد اول و دوم نیست. این سخن امام شافعی در الأم (۱۰۲/۱) است که: «تشهد اول و دوم به یک گونه است، فرقی میان آن دو نیست. مقصودم از تشهد، هم شامل تشهد است و هم صلوات بر پیامبر، یکی از آن دو جای دیگری را نمی‌گیرد». از عجایب شگفتی‌های این زمانه و تشتت‌های علمی در این دوره، اصرار برخی است از مردم در انکار صلوات بر آل پیامبر است مقصود استاد محمد اسعاف ناشیبی در کتابش «الإسلام الصحيح» است؛ علی‌رغم وجود احادیثی در «صحيحین» و سایر منابع که از گروه زیادی از صحابه روایت گشته که از جمله آنان می‌توان از کعب بن عجره، ابوحمید ساعدی، ابوسعید خدری، ابومسعود انصاری، ابوهریره و طلحه بن عبیدالله نام برد که از حضرت سؤال کردند چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ وی آنان را بدان گونه که ذکر شد تعلیم داد. دلیل استاد ناشیبی در انکار فرستادن درود بر خاندان پیامبر این است که در آیه ﴿صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶]. ذکرى از احدی جز خود پیامبر نیامده. و به همین سبب آن را انکار می‌کند و در انکار این مطلب که صحابه از پیامبر سؤال کردند اصرار دارد که چنین نبوده، زیرا معنای صلوات نزد صحابه مشخص بود و آن دعاست. بعد می‌گوید که: چگونه ممکن است چنین چیزی بوده باشد؟! حال آن که این مغالطه‌ای است آشکار. چون سوال درباره کیفیت فرستادن صلوات می‌باشد کما اینکه در تمام روایتی که آوردیم بدان اشاره رفت. بنابراین بی‌مورد نیست که آنان از وی دربارهٔ کیفیت مشروعیت آنچه نمی‌دانستند پرسیده باشند، تا شارع حکیم و علیم بر ایشان روشن

سازد؛ هم چنان که اطلاع آنان از معنای لغوی «صلاة» ایشان را از سؤال کردن درباره کیفیت گزاردن نماز بنا به آیهی ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ بی نیاز نمی ساخت و این چیزی است آشکار. دلیل وی نیز درست نیست، چون همه مسلمانان می دانند که پیامبر مفسر کلام خداست به طوری که خداوند متعال در سوره نحل آیه ۴۴ می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴].

«و قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا آنچه را که برای مردم فرو فرستاده شد برایشان بیان کنی».

وی نیز کیفیت صلوات بر خود را بیان کرده و در آن ذکر آل آمده. پس آن را باید پذیرفت، به مدلول آیه ۷ از سوره حشر؛

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ [الحشر: ۷].

«و آنچه که رسول [خدا] به شما بدهد، آن را بگیریید».

پیامبر در حدیث صحیح و مشهوری که در «تخریج المشکاة» (۱۶۳ / ۴۲۴۷) تحقیق شده می فرماید: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ» «بدانید که قرآن به من داده شده و مانند آن نیز همراهش است» ای کاش می دانستم که نشاشیبی و دیگرانی که فریب این سخن باطل وی را خورده اند خود تشهد را در نماز انکار می کند و یا ترک نماز و روزه را بر زنان در ایام حیض انکار می ورزد چه می گویند؟! چون خداوند در قرآن ذکری از تشهد نکرده و تنها از قیام و رکوع و سجود سخن به میان آورده، همچنین قرآن نماز و روزه را از زن حائض ساقط نکرده بلکه تنها از وجوب آن سخن گفته است. آیا با چنین استدلالی باید روی موافقت نشان داد؟ مگر قرآن همه چیز را گفته است؟! پس قول و فعل پیامبر چه جایگاهی خواهد داشت؟ آنان باید به خود بیایند، چرا که با این شیوه از گروه مسلمانان خارج می شوند؛ لذا باید راه درست را بیابند. مسلمانان باید آگاه باشند که فهم قرآن بدون سنت ممکن نیست. نباید از راه درست منحرف شد که به مقصود نخواهیم رسید، هر چند که سیبویه زمانه باشیم. نمونه اش همان بود که گذشت. نشاشیبی با آنکه از دانشمندان و زبان شناسان بزرگ است ولی چنانکه دیدیم اسیر علم زبان گشته و به خطا رفته چون در فهم قرآن از سنت یاری نجسته بلکه می توان نمونه های فراوانی ذکر کرد که در اینجا مجال آن نیست و به آنچه که گفتیم بسنده می کنیم و الله الموفق.

فایده سوم: خواننده گرامی ملاحظه کردی که در هیچ یک از موارد یاد شده واژه «سید» نبود. برخی از متأخران در این باره اختلاف نظر دارند که اکنون مجال بررسی کامل آن نیست. در اینجا عقیده حافظ ابن حجر عسقلانی را در این باره می‌آوریم [به اعتبار اینکه وی یکی از علمای بزرگ شافعی و جامع علوم حدیث و فقه است] چون نزد متأخران شافعی مذهب خلاف تعلیم پیامبر تداول یافته است. حافظ محمدبن محمد غرابیلی (۷۹۰-۸۳۵ هـ) از ملازمان ابن حجر بود. وی می‌گوید: ^۱ از ابن حجر درباره کیفیت صلوات بر پیامبر در نماز یا غیر نماز (واجب یا مستحب) سوال شد که آیا آوردن عنوان سیادت برای وی درست است یا نه؟ بطوری که بعضی می‌گویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ» یا «علی سید الخلق» و یا «علی سید ولد آدم» یا اینکه مختصر و کوتاه باید گفت: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ»؟ کدامیک بهترند: آوردن لفظ سیادت

به خاطر اینکه صفت پیامبر ﷺ است، یا نیابردنش به سبب نبودن آن در روایات؟ ابن حجر چنین پاسخ داد: اتباع و پیروی از آنچه مآثور و روایت شده بهتر است. نباید گفت که شاید ترک آن به سبب تواضع از جانب پیامبر بوده است. چنانکه وقتی نام وی برده می‌شد عبارت (صلی الله علیه وسلم) را بر زبان نمی‌آورد. در حالی که امت حضرت به گفتن صلوات به هنگام برده شدن نام وی، تشویق شده است. به نظر ما اگر این کار بهتر می‌بود صحابه و تابعین آن را انجام می‌دادند، ولی چیزی در این باره در متون نیافته‌ایم با آنکه بسیاری چیزها از آنان روایت گشته است. امام شافعی بیش از همه، پیامبر را بزرگ می‌داشت. در آغاز کتابش که اساس پیروان مذهب اوست می‌گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» و ادامه می‌دهد که «کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون» که گویی وی ادامه دادن آن را از حدیث صحیحی استنباط کرده که می‌گوید: «سبحان الله عدد خلقه» در حدیث صحیحی آمده که حضرت رسول، ام المؤمنین را دید که تسبیح زیاد می‌کرد و آن را طول می‌داد، به وی فرمود: «بعد از تو کلماتی را در تسبیح گفته‌ام که اگر با تسبیحت مقایسه شود از آن سنگین‌تر خواهد بود». حضرت دعاهایی این چنین جامع را دوست می‌داشت. قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» بخشی را درباره چگونگی صلوات بر پیامبر نوشته است و در آن آثار

^۱ - به نقل از نسخه‌ی نگهداری شده در المكتبة الظاهرية.

مرفوعه‌ای را (آثاری که سلسله‌وار به شخص می‌رسند) از گروهی از صحابه و تابعین آورده که در هیچ یک از اقوال آنان کلمه «سیدنا» نیامده است. از جمله این موارد سخن علی است که کیفیت صلوات را چنین تعلیم می‌داد: «اللهم داحی المدحوات وبارئ المسموات، اجعل سوابق صلواتك ونوامی برکاتك وزائد تحیتك علی محمد عبدك ورسولك الفاتح لما أغلق» «خداوندا! ای گستراننده زمین‌ها! و ای آفریننده آسمان‌ها! درودها و برکات فراوان و تحیات زیادت را بر محمد، بنده و رسولت که گشاینده درهای بسته است، بفرست». (در برخی مراجع درود علی علیه السلام به این الفاظ آمده است: اللهم داحی المدحوات وبارئ المسموات وجبار القلوب علی فطرتها شقیها وسعیها اجعل شرائف صلواتك ونوامی برکاتك ورأفة تحیتك علی محمد عبدك ورسولك الخاتم لما سبق والفاتح لما أغلق)

از علی باز روایت شده که می‌گفت: «صلوات الله البر الرحیم والملائكة المقربین والنیین والصدیقین والشهداء والصالحین وما سبح لك من شیء یا رب العالمین، علی محمد بن عبدالله خاتم النبیین و إمام المتقین» «صلوات خدای بخشنده مهربان و فرشتگان مقرب و انبیا و صدیقان و شهدای صالح و هر آنچه تو را تسبیح می‌کند، ای پروردگار جهانیان! بر محمد بن عبدالله، خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزگاران باد».

از عبدالله بن مسعود روایت شده که می‌گفت: «اللهم اجعل صلواتك وبرکاتك ورحمتك علی محمد عبدك ورسولك إمام الخیر ورسول الرحمة» «خداوندا! صلوات و برکات و رحمتت را بر محمد بنده و فرستاده‌ات و امام خیر و رسول رحمت بفرست».

از حسن بصری روایت شده که می‌گفت: هر آنکه می‌خواهد جامی سیراب از چشمه مصطفی بنوشد باید بگوید: «اللهم صلی علی محمد و علی آله وأصحابه وأزواجه وأولاده وذریته وأهل بیه وأصهاره وأنصاره وأشیاعه ومحبيه» «خداوندا! بر محمد و خاندان و یاران و همسران و فرزندان و ذریه و اهل بیت و دامادها و یاران و پیروان و دوستدارانش درود فرست». این آن چیزی است که من ترجیح میدهم و در کتاب «الشفاء» درباره چگونگی صلوات بر پیامبر آمده است. مواردی دیگر نیز در آن ذکر شده است. روایتی

را ابن ماجه تخریج کرده است که ابن مسعود در صلوات بر پیامبر می‌گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَاتَكَ وَرَحْمَتَكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ» که اسنادش ضعیف است و حدیث علی را که بدان اشاره شد طبرانی ذکر کرده و از حیث اسناد بی‌اشکال است، اما در آن الفاظ غریب و ناآشنایی است که در شرح کتاب «فضل النبی» اثر حسن بن فارس آورده‌ام. شافعیه یادآور شده‌اند که اگر کسی سوگند یاد کند که بهترین صلوات را بر پیامبر ﷺ خواهد فرستاد، راه بیرون آمدن از سوگند آن است که بگوید: «اللهم صل علی محمد کلما ذکره الذاکرون وسها عن ذکره الغافلون» «خداوند! بر محمد به اندازه ذکر ذاکران و غفلت غافلان درود بفرست». نووی می‌گوید: درست آن است که چنین گفته شود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ». گروهی از متأخران در مورد کیفیت این دو صلوات این ایراد را گرفته‌اند که در آن‌ها چیزی وجود ندارد که بتواند فضیلت یکی را بر دیگری از حیث نقل ثابت کند، اما از جهت معنی افضلیت مورد نخست آشکار است. نکته مسلم در کتب فقهی این است که هر کس این مسئله را مطرح نموده هیچ یک لفظ «سیدنا» را نیاورده. اگر افزودن این کلمه شایسته می‌بود، چنان از همه پنهان نمی‌ماند که آن را مهمل بگذارند. در هر حال خیر در اتباع از سنت است، والله اعلم. می‌گویم: این قایل نبودن حافظ ابن حجر رحمته به عدم مشروعیت گفتن «سید» در صلوات بر پیامبر، به خاطر تبعیت از امر پیامبر ﷺ می‌باشد. حنیفه نیز قایل به همین مسئله‌اند. چرا که اتباع از وی دلیل و نشانه حب اوست:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.» به همین جهت است که امام نووی در «الروضة» (۲۶۵/۱) گفته است: «کاملترین صلوات بر پیامبر «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ... می‌باشد». مطابق نوع سوم که لفظ سیادت در آن نیست.

فایده چهارم: بدان که نوع اول و چهارم از این موارد تعلیم رسول خدایند که اصحابش از وی درباره کیفیت صلوات پرسیده بودند. بنابراین، این دو می‌توانند بهترین آن‌ها باشند، چون وی خود و دیگران جز بهترین را بر نمی‌گزید و به همین سبب

بود که نووی در «الروضة» این را درست دانسته که اگر کسی سوگند یاد کرد که بهترین درود را برای پیامبر خواهد گفت، جز با همان الفاظ (که قبلاً ذکر شد) از سوگند خود خارج نمی‌شود. سبکی در تأیید سخن وی می‌گوید: هر کس به این صورت بر پیامبر صلوات بفرستد یقیناً درست است ولی اگر عبارت دیگری را بیاورد بدانند که از روی شک و گمان چنین کرده، چون اصحاب پرسیدند که ای رسول خدا، چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ وی فرمود: بگویید: این بود که حضرت به اصحاب چنین آموخت که همان الفاظ را بر زبان بیاورند.

هیثمی در «الدر المنصود» (ق ۲/۲۵) آن را آورده، سپس در (ق ۱/۲۷) می‌گوید: چنانچه نمازگزار به هر کدام از کیفیاتی که در احادیث صحیح آمده عمل نماید به مقصود می‌رسد.

فایده پنجم: بدان که تلفیق نوعی از صلوات با انواع دیگر جایز نیست؛ همان طوری که در تشهد ذکر شد، این کار بدعت در دین است. هم‌چنان که شیخ الإسلام ابن تیمیه در بحث تکبیر نماز عید فطر و قربان بیان کرده (مجموع ۱/۲۵۳/۶۹).

فایده ششم: علامه صدیق حسن خان در کتاب «نزل الأبرار بالعلم المأثور من الأدعية والأذکار» بعد از آوردن احادیث فراوانی در فضیلت صلوات بر پیامبر و زیاد گفتن آن، در صفحه ۱۶۱ می‌گوید: «بی‌شک بیشترین مسلمانانی که بر حضرت صلوات می‌فرستند اهل حدیث و راویان سنت پاک هستند. از وظایف آنان در این علم شریف این بوده که در آغاز هر حدیثی بر پیامبر صلوات بفرستند. بدین جهت پیوسته زیانشان به ذکر پیامبر مشغول است. هر کتابی از کتب سنت و دیوانی از دواوین حدیث (با وجود متنوع بودنشان از قبیل وامع، مسانید، معاجم، اجزاء و غیره) شامل هزاران حدیث است. به طوری که کوچک‌ترین آن‌ها از نظر حجم، «الجامع الصغیر» سیوطی است که شامل ده هزار حدیث است. دیگر کتاب‌ها را نیز می‌توان بر آن قیاس کرد. پس این گروه رستگار یعنی محدثانند که در روز قیامت نزدیک‌ترین مردم به رسول خدا و شفاعت اویند. در این فضیلت کسی را یارای برابری با آنان نیست. و جز آن، آب در هاون کوفتن است. پس ای جوای خیر و طالب نجات! یا محدث باش یا دامن آنان را بگیر چرا که غیر از این سودی نیست که به تو برسد».

می‌گوییم: از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم که مرا از زمره این محدثانی که نزدیک‌ترین افراد به رسول هستند، قرار دهد و باشد که این کتاب دلیلی بر این آرزو باشد. خداوند، پیشوای سنت، امام احمد را رحلت کند که چنین سرود:

دين النبي محمد أخبار نعم المطيعة للفتى آثار
لا ترغب عن الحديث وأهله فالرأى ليل والحديث نهار
ولربما جهل الفتى أثر الهدى والشمس بازغة لها أنوار

دین محمد اخبار و احادیث است. آثار و اخبار بهترین مرکب جوان است. از حدیث و اهل آن روی برمتاب، زیرا رأی چون شب تاریک و حدیث همچون روز روشن است.

چه بسا که انسان اثر هدایت را نشناسد؛ اما خورشید درخشان و دارای نورهاست. هم‌چنین حضرت دعا گفتن را در تشهد مسنون کرده و فرموده است: «هر گاه در هر دو رکعت به قعدۀ نشستید بگویید: التحیات. (حضرت آن را تا آخر بخواند و سپس فرمود: هر دعایی را که بیشتر پسند کرد، برگزیند).^۱

قیام برای رکعت سوم و چهارم

پیامبر تکبیر گویان برای رکعت سوم برمی‌خاست^۲، و به کسی هم که نمازش را درست نمی‌گزارد امر کرد که در هر رکعت و سجده‌ای چنین کند. چنانکه بیان شد. و چون از نشستن برمی‌خاست تکبیر می‌گفت، بعد بلند می‌شد^۳. و گاهی با این تکبیر دست‌هایش را برمی‌افراشت^۴. و چون می‌خواست برای رکعت چهارم برخیزد «الله اکبر» می‌گفت و بدان شخص هم سفارش فرمود. همراه این تکبیر نیز احیاناً

^۱ - روایت نسایی، احمد و طبرانی با چند سند از عبدالله بن مسعود. این حدیث در «سلسلة الأحادیث الصحیحة، شماره ۸۷۸» تخریج شده و درباره معنا و مفهوم سخن گفته شده است. این حدیث از طریق ابن زبیر، شاهی در «مجمع الزوائد، ۱۴۲/۲» نیز دارد.

^۲ - بخاری و مسلم.

^۳ - ابویعلی در «مسند» (۲/۲۸۴) با سند جید روایت کرده و در الصحیحة (۶۰۴) نیز تخریج شده است.

^۴ - بخاری و ابوداود.

دست‌ها را بلند می‌کرد^۱، بعد با تکیه بر پای چپ، راست و مستقیم می‌نشست تا هر استخوانی در موضع خود قرارگیرد؛ سپس با تکیه دست‌ها بر زمین برمی‌خاست^۲، و در هر یک از رکعت‌های سوم و چهارم سوره فاتحه را می‌خواند و بدان شخص مذکور نیز توصیه فرمود. گاهی در نماز ظهر چند آیه بدان می‌افزود که بیانش در بخش نماز ظهر آمد.

خواندن قنوت^۳ در نمازهای پنجگانه به هنگام نزول مصیبت

چنانچه پیامبر می‌خواست کسی را نفرین یا برای کسی طلب خیر و رحمت کند در رکعت آخر پس از رکوع و گفتن: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اللَّهُ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ»، قنوت می‌خواند^۴، دعای قنوت را با صدای بلند می‌خواند^۵، و دست‌ها را برمی‌افراشت^۶. کسی که پشت سرش بود آمین می‌گفت^۷. هر گاه برای کسی طلب خیر و رحمت می‌کرد یا کسی را نفرین می‌نمود، قنوت می‌خواند^۸. در هر یک از نمازهای پنجگانه قنوت می‌خواند^۹. چه بسا می‌گفت: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ وَعِيَّاشَ بْنَ

^۱ - ابوعوانه و نسائی با سند صحیح.

^۲ - حربی در «غریب الحدیث» آورده و مشابه آن نزد بخاری و ابوداود است. حدیثی روایت شده که «نهی أن يعتمد الرجل علی یده إذا نهض فی الصلاة» که صحیح نیست و در سلسله الأحادیث الضعیفة (۹۷۶) بیان کرده‌ایم.

^۳ - قنوت در اینجا به معنی دعا کردن در نماز در قسمت خاصی از قیام است.

^۴ - بخاری و احمد.

^۵ - همان.

^۶ - احمد و طبرانی با سند صحیح آورده‌اند. به طوری که در «المسائل» مروزی (ص ۶۳) آمده است. اما مسح صورت با دو دست بدعت است و هر آنچه در این باره روایت شده کلاً ضعیف است. این مطلب را در «ضعیف أبی داود» (۲۶۲) و «الأحادیث الضعیفة» تحقیق کرده‌ام. بدین جهت است که عزبن عبدالسلام در یکی از فتاواش گفته است: این کار را جز جاهلان انجام نمی‌دهند.

^۷ - ابوداود و سراج روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی و دیگران موافقتند.

^۸ - ابوداود، سراج و دارقطنی با دو سند حسن آورده‌اند.

^۹ - ابن خزیمه در «صحیحش» (۲/۷۸/۱) و خطیب در «کتاب القنوت» با سند صحیح آورده‌اند.

أَبِي رَبِيعَةَ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَيَّ مُضَرَ، وَاجْعَلْهَا عَلَيْنَهُمْ سِينِينَ كَسِينِي يُوسُفَ، اللَّهُمَّ اَلْعَنُ لِحْيَانَ وَرِعْلًا وَذُكُوانَ، وَعَصِيَّةَ عَصَتِ اللَّهِ وَرَسُولَهُ^۱.
 «خداوند! ولید بن ولید و سلمه بن هشام و عیاش بن ابی ربیعہ را نجات بده و بر قبیلہ مضر خشم گیر. آنان را به قحطی مبتلا کن مانند زمان یوسف. خدایا! قبایل لحيان، رعل، ذکوان و عصبیه را که خدا و رسولش را نافرمانی کرده‌اند نفرین کن». پس از فراغت از قنوت، الله اکبر می‌گفت و به سجده می‌رفت^۲.

خواندن قنوت در نماز وتر

پیامبر در رکعت وتر^۳ گاهی^۴ قنوت می‌خواند. این قنوت پیش از رکوع بود^۵. به حسن ابن علی یاد داد که پس از فراغت در وتر چنین بخواند: «اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ

^۱ - بخاری و احمد آورده‌اند. قسمت زاید را مسلم آورده است.

^۲ - نسائی، احمد، سراج (۱/۱۰۹) و ابویعلی در «مسند» با سند جيد آورده‌اند.

^۳ - ابن نصر و دارقطنی با سند صحیح.

^۴ - علت اینکه گفته‌ایم: «گاهی» این است که صحابه‌ای که راوی نماز وتر بوده‌اند قنوت را در آن ذکر نکرده‌اند. اگر پیامبر همیشه در وتر قنوت می‌خواند همگی روایت می‌کردند. تنها ابی ابن کعب این را روایت کرده‌است و این دلیل است بر اینکه وی گاهی آن را انجام می‌داده و باز دلیل است بر اینکه قنوت در وتر واجب نیست و این مذهب جمهور علماست. بدین جهت ابن همام در «فتح القدیر» (۳۰۶/۱، ۳۵۹، ۳۶۰) گفته است که: قول وجوب آن ضعیف است و دلیلی برای اثباتش نیست. این سخن ناشی از انصاف و عدم تعصب اوست. چون این نظر وی خلاف مذهب اوست.

^۵ - ابن ابی شیبہ (۱/۴۱/۱۲) ابوداود، نسائی در «السنن الکبری» (ق ۱/۲۱۸-۲)، احمد، طبرانی، بیهقی و ابن عساکر (۲/۲۴۴/۴) با سند صحیح آورده‌اند. ابن منده در «التوحید» (۲/۷۰) با سندی دیگر که حسن است تنها دعا را تخریج کرده. این حدیث در «الإرواء» (۴۲۶) تخریج شده است.

نکته: نسائی در آخر قنوت «و صلی الله علی النبی الامی» را می‌افزاید که اسنادش ضعیف است این انتقاد را حافظ ابن حجر، قسطلانی، زرقانی و دیگران از وی گرفته‌اند لذا آن‌ها را به خاطر شرطی که در مقدمه کتاب ذکر کردیم وارد نساختیم. عزبن عبدالسلام در «الفتاوی» (۱/۶۶) - سال ۱۹۶۲ می‌گوید: صلوات بر رسول الله در قنوت صحیح نیست و چیزی هم بر نماز او نباید افزود. در این سخن وی نکته‌ای است و آن اینکه نباید بدعت حسنه را هم توسعه داد، چنانکه بعضی از متأخران بدان عاملند.

هَدَيْتَ، وَعَافَيْتَ فِيمَنْ عَافَيْتَ، وَتَوَلَّيْتَنِي فِيمَنْ تَوَلَّيْتِ، وَبَارَكْتَ لِي فِيمَا أَعْطَيْتَ، وَفَنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ، فَإِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْكَ، إِنَّهُ لَا يَذُلُّ مَنْ وَالَيْتَ [وَلَا يَعِزُّ مَنْ عَادَيْتَ]، تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ (ولا ملجأ ولا منجأ إلا إليك)^۱. «خداوند! هدایت‌کن با کسانی که هدایتشان کردی، عافیت‌ده همراه کسانی که عافیتشان دادی، سرپرستی‌ام کن با آنان که سرپرستیشان کرده‌ای و در آنچه به من عطا کرده‌ای برکت ده. مرا از بدی آنچه مقدر فرموده‌ای حفظ کن، چون تو داوری می‌کنی و علیه تو داوری نمی‌شود، کسی را که دوست بداری خوار نمی‌شود و کسی که دشمنش شوی بزرگ و عزیز نمی‌گردد و تو مبارک و بزرگواری، گریزی از تو جز به سوی تو نیست.»

تشهد آخر

پیامبر بعد از تمام کردن رکعت چهارم برای تشهد آخر می‌نشست. به همان چیزی که دربارهٔ تشهد اول امر کرده بود سفارش کرده است و همان را انجام می‌داد که در تشهد اول انجام می‌داد، جز آنکه در تشهد آخر متورک می‌نشست^۲، (یعنی نشستن روی کفل) کفل چپ را روی زمین می‌گذاشت و هر دو پارا را از یک جا بیرون می‌آورد^۳ و پای چپش را زیر ران وساقش می‌گذاشت^۴، و پای راست را نصب می‌کرد^۵،

جز اینکه در روایت مربوط به امامت ابی بن کعب آمده که در ماه رمضان وی در آخر قنوت بر پیامبر صلوات می‌فرستاد و این در زمان عمر بود که ابن خزیمه در «صحيحش» (۱۰۹۷) روایت کرده است؛ همچنین عین همین مطلب از ابی حلیمه معاذ انصاری که امامت مردم را می‌کرد نیز روایت گشته که اسماعیل قاضی (شماره ۱۰۷) و دیگران روایت کرده‌اند. پس آن قسمت زیادی مشروعیت دارد؛ چرا که سلف بدان عمل می‌کرده‌اند.

^۱ - ابن خزیمه (۲/۱۱۹/۱) همچنین ابن ابی شیبه و دیگران.

^۲ - بخاری و اما در مورد نماز دو رکعتی همچون نماز صبح، افتراش نشستن سنت است چنانکه بیان شد (ص ۱۱۹) امام احمد نیز تفصیلش را آورده، به طوری که در «مسائل ابن هانی» (ص ۷۹) از وی بیان گشته است.

^۳ - ابوداود و بیهقی با سند صحیح.

^۴ - مسلم و ابوعوانه.

^۵ - همان.

و گاه آن را می‌گستراند^۱، و با کف دست چپش زانویش را می‌پوشاند و دست‌ها را روی آن می‌گذاشت^۲، در تشهد اخیر، مثل تشهد نخست، صلوات فرستادن بر پیامبر ﷺ واجب است. انواعش را پیشتر آوردیم.

وجوب صلوات بر پیامبر

پیامبر شنید که مردی در نمازش دعا می‌کرد و خدا را تمجید نمی‌کرد و بر حضرت نیز صلوات نمی‌فرستاد فرمود: عجل هذا (این مرد عجله می‌کند) آن گاه او را خواست و به او و دیگران متذکر شد که: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيُبْدِئْ بِتَحْمِيدِ رَبِّهِ وَالشَّانِ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُصَلِّ (وفي رواية يُصَلِّ) عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ يَدْعُو بِمَا شَاءَ»^۳. «هر گاه یکی از شما نماز می‌گزارد با حمد و ثنای پروردگارش شروع کند، آن گاه حضرت بر پیامبر صلوات بفرستد و سپس هر چه می‌خواهد دعا کند». حضرت مردی را دید که نماز می‌گزارد و خدا را تمجید و ستایش می‌کرد و بر پیامبر صلوات می‌فرستاد، پس گفت: «ادْعُ نَجْبَ وَسَلِّ تُعْطَ»^۴. «دعا کن اجابت می‌شوی، بخواه که به تو داده می‌شود».

^۱- همان.

^۲- بخاری، و در نماز دو رکعتی چون صبح سنت افتراش است. امام احمد مفصل آن را آورده (ص ۱۱۹) به طوری که در مسائل ابن هانی از وی (ص ۷۹) بیان گشته است.

^۳- احمد، ابوداود، ابن خزیمه (۲/۸۳/۱) و حاکم روایت کرده‌اند؛ حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست. با عنایت به دستور پیامبر ﷺ باید دانست که این حدیث بیانگر وجوب درود فرستادن بر پیامبر ﷺ در این تشهد است. نظر امام شافعی و احمد، در آخرین روایتی که از وی شده، وجوب آن است. پیش از آنان گروهی از صحابه و غیره چنین گفته‌اند. بدین جهت آجری در «الشریعة» (ص ۴۱۵) می‌گوید: «هر کس در تشهد آخر بر پیامبر درود نفرستد اعاده نماز بر وی واجب است». بدین جهت به خاطر قول به وجوب تشهد اخیر، امام شافعی را به شذوز و تکروی متهم کند، انصاف به خرج نداده است. چنان که فقیه هیثمی در «الدر المنضود فی الصلاة والسلام علی صاحب المقام المحمود» (ق ۱۳-۱۶) بیان کرده است.

^۴- نسائی با سند صحیح.

استعاذه از چهار چیز پیش از دعا در تشهد

پیامبر می فرمود: هر گاه کسی از شما از تشهد آخر فراغت یافت باید از این چهار چیز به خدا پناه ببرد و بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ شَرِّ (فِتْنَةِ) الْمَسِيحِ الدَّجَالِ» «خدایا! از عذاب دوزخ و از عذاب قبر، و از فتنه‌ی زندگی و مرگ و از شر فتنه‌ی مسیح دجال، به تو پناه می‌برم». سپس هر آنچه به ذهنش خطور می‌کند، برای خود دعا کند.^۱ پیامبر در تشهد این دعا را می‌کرد^۲ و اصحابش را همان طور که قرآن را به ایشان یاد میداد، این دعا را نیز تعلیم می‌کرد.^۳

دعای پیش از سلام و انواع آن

پیامبر در نماز^۴ دعاهای متنوعی می‌خواند؛ و گاهی این و گاهی دیگری را برمی‌گزیند. دعاهایی را (که اصحاب بر زبان آورده‌اند) نیز تأیید کرده است. به نمازگزار سفارش کرده است که هر یک را می‌خواهد برگزیند^۵ این دعاها عبارتند از:

^۱ - مسلم، أبوعوانه، نسائی و ابن جارود در «المنتقى» (ص ۲۷) روایت کرده‌اند و در الإرواء (۳۵۰) نیز تخریج شده.

^۲ - ابوداود و احمد با سند صحیح.

^۳ - مسلم و أبوعوانه.

^۴ - بدان جهت نگفتیم «در تشهد» که در متن حدیث، تقیدی به تشهد و غیره صورت نپذیرفته و از مطلق نماز سخن رفته است. این سخن شامل دعا گفتن در بخشی که مناسب باشد، مثل سجده و تشهد می‌باشد. هم چنان که گذشت در تشهد و سجده امر به دعا نشده است.

^۵ - بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. أئرم می‌گوید: به احمد گفتیم: پس از تشهد چه دعایی بخوانم؟ گفت: از آنچه در خبر آمده انتخاب کند. دوباره پرسیدم. باز گفت: آنچه در خبر آمده است. این مطلب را ابن تیمیه نقل کرده و من از نسخه خطی‌اش (مجموع ۱/۲۱۸/۶۹) نقل کردم. او آن را نیکو پنداشته. وی می‌گوید: پس «ال» در «الدعاء» برای دعایی است که خدا دوست دارد و نه هر دعایی، سپس می‌گوید: بهتر است گفته شود که: جز دعای مشروعی که در اخبار آمده و نافع است. به نظر من هم چنین است، ولی دعای نافع منوط به دانش صحیح افراد است که چنین افرادی هم قلیل‌اند. سزاوارتر این است که بگوییم باید دعایی کرد که در احادیث وارد شده باشد، به ویژه دعایی که در آن خواسته‌های دعا کننده هم باشد. والله علم.

۱- اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ^۱. «خداوندا! از عذاب قبر و فتنه دجال و فتنه زندگی و مرگ به تو پناه می برم. خداوندا! از گناه و وام به تو پناه می برم».

۲- اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ وَمِنْ شَرِّ مَا لَمْ أَعْمَلْ بَعْدُ^۲. «خداوندا! از شر آنچه انجام داده‌ایم و آنچه هنوز انجام نداده‌ام به تو پناه می برم».

۳- اللَّهُمَّ حَاسِبُنِي حِسَابًا يَسِيرًا^۳. «خداوندا! در حساب کشی از من آسان گیر».

۴- اللَّهُمَّ بَعْلِمِكَ الْغَيْبِ، وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَحْيَيْنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّيْنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَشْيَتِكَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، وَأَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ (وفي رواية: الحكم) فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَأَسْأَلُكَ الْقَصْدَ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَأَسْأَلُكَ نَعِيمًا لَا يَنْقُذُ، وَأَسْأَلُكَ قُرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقَطِعُ، وَأَسْأَلُكَ الرِّضَا بَعْدَ الْقَضَاءِ، وَأَسْأَلُكَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَالشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ فِي غَيْرِ ضَرَاءٍ مُضْرَّةٍ وَلَا فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ، اللَّهُمَّ زَيِّنَا بِرِزْنَةِ الْإِيمَانِ وَاجْعَلْنَا هُدَاةً مُهْتَدِينَ^۴. «خداوندا! تو را به علمت بر نهان و قدرتت بر خلق سوگند می‌دهم، مادام که زندگی را برای من خیر میداری مرا زنده نگاهدار و چون مرگ برابم بهتر باشد مرا بمیران. خداوندا! خشیت و ترس از تو را در نهان و آشکار می‌خواهم و سخن حق را از تو می‌خواهم. عدل را در خشم و خشنودی

^۱ - بخاری و مسلم. مأثم یعنی عملی که آدم با آن گنهکاری شود، همچنین مقصود از معزم، وام و بدهی است و چون در پایان حدیث آمده است که عایشه رضی الله عنها گفت که شخصی گفت: ای پیامبر خدا، چه زیاد از وام به خدا پناه می‌بری! فرمود: هنگامی که آدمی بدهکار شود و سخن بگوید، دروغ می‌گوید، و چون وعده کند، خلاف آن عمل می‌کند».

^۲ - نسائی با سند صحیح و ابن ابی عاصم در کتاب «السنه» (شماره ۳۷۰ بانصحیح نگارنده و چاپ المكتب الاسلامی) قسمت زاید از اوست.

^۳ - احمد و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

^۴ - احمد و حاکم روایت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

خواهانم. حد وسط را در فقر و غنی از تو می‌خواهم و نعمتی را خواستارم که فنا نیابد و نور چشمی را که تمام نشود. بعد از قضا رضایت و خوشنودی را می‌خواهم و خنکای زندگی را بعد از مرگ و لذت نگرستن بر تو و شوق لقایت را خواستارم. (مرا زنده بدار) بدون آن که زبانی تحمل‌ناپذیر و فتنه‌ای گمراه کننده متوجه می‌باشد. خداوندا! ما را با زینت ایمان بیارای و از هادیان و هدایت یافتگان قرار ده.»

۵- پیامبر، ابوبکر صدیق را تعلیم داد که بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۱. «خداوندا! من بر خود ستم بسیار کردم، و جز تو کسی گناهانم را نمی‌آمرزد. با آمرزشی از جانب خودت ببخش و به من رحم کن، همانا تو آمرزندهٔ مهربانی.»

۶- و به عایشه امر کرد که بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ عَاجِلِهِ وَآجِلِهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ عَاجِلِهِ وَآجِلِهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ وَأَسْأَلُكَ (وفي رواية: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ) الْجَنَّةَ وَمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ وَمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ وَأَسْأَلُكَ (وفي رواية: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ) مِنَ الْخَيْرِ مَا سَأَلَكَ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَأَسْتَعِيذُكَ بِمَا اسْتَعَاذَكَ مِنْهُ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَأَسْأَلُكَ مَا قَضَيْتَ لِي مِنْ أَمْرٍ أَنْ تَجْعَلَ عَاقِبَتَهُ (لي) رَشَدًا»^۲. «خداوندا! تمامی خیر را در حال و آینده از تو می‌خواهم، آنچه را می‌دانم و آنچه را که از آن نمی‌دانم. از همهٔ شر و بدی به تو پناه می‌برم، در حال و آینده، چه آنچه را میدانم و چه آنچه را نمی‌دانم و بهشت را می‌خواهم و هر قول و عملی که بدان نزدیک می‌گرداند و از آتش دوزخ به تو پناه می‌برم و نیز از هر قول و عملی که انسان را بدان نزدیک گرداند. بهترین آنچه را بنده و

^۱ - بخاری و مسلم.

^۲ - احمد، طیب‌السی، بخاری در «الأدب المفرد» ابن ماجه و حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق است. من آن را در «الصحيحه» (۱۵۴۲) تخریج کرده‌ام.

رسولت محمد ﷺ از تو خواسته می‌خواهم و به تو پناه می‌برم از شر آنچه بنده و رسولت محمد ﷺ به تو پناه می‌برد و از تو می‌خواهم تا آنچه را بر من مقدر کرده‌ای انجامش را مایهٔ رشدم قرار دهی».

۷- روزی حضرت محمد ﷺ از مردی پرسید که در نماز چه می‌گویی؟ وی گفت: تشهد را می‌خوانم؛ سپس از خداوند رفتن به بهشت را درخواست می‌کنم و از دوزخ به وی پناه می‌برم؛ اما به خدا سوگند، چه خوب است آنچه تو زمزمه می‌کنی، نه آنچه معاذ زمزمه می‌کند. پیامبر فرمود: ما نیز چیزی شبیه سخنان تو زمزمه می‌کنیم.^۱

۸- پیامبر شنید که مردی در تشهدش می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ (وفي رواية: بالله) بِأَنَّكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» «خداوند! ای خدای یکتا واحد و بی‌نیازی که زاده و زاده نشده و همتایی ندارد، از تو می‌خواهم که گناهانم را بیامرزی، تو آمرزندهٔ مهربانی».

حضرت فرمود: قَدْ غُفِرَ لَهُ، قَدْ غُفِرَ لَهُ.^۲ «همانا وی آمرزیده شده است، آمرزیده شده است».

۹- از مرد دیگری شنید که در تشهدش می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدُّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، الْمَنَّانُ، يَا بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ» «خداوند! از تو مسئلت دارم که ستایش تو راست. هیچ معبودی جز تو نیست. تو تنها و بی‌شریک هستی. ای بخشنده و ای آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین! ای صاحب شوکت و بخشنندگی! ای زنده! ای پایدار! من از تو بهشت را می‌خواهم و از دوزخ به تو پناه می‌برم».

حضرت از اصحابش پرسید: می‌دانید چه دعایی کرد؟

^۱ - ابوداود، ابن ماجه و ابن خزيمه (۱/۸۷/۱) با سند صحيح.

^۲ - ابوداود، نسائي، احمد و ابن خزيمه روايت کرده‌اند. حاکم صحیحش دانسته و ذهبی موافق اوست.

گفتند: خدا و رسولش داناترند. گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، وی خدا را با اسم اعظمش خواند؛ اسم اعظمی که هر گاه با آن خدا خوانده شود اجابت کند و هر گاه بدان درخواستی شود داده می‌شود.^۱

۱۰- آخرین دعایی که بین تشهد و سلام می‌گفت، این بود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ، وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ، وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَسْرَفْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُأَخِّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»^۲. «خداوند! گناهان پیشترم و گناهانی را که بعد مرتکب می‌شوم و آنچه را پنهانی، انجام دادم و آنچه را آشکار، بخشای و مرا به خاطر آنچه اسراف کرده‌ام و بخاطر آنچه تو بهتر از من می‌دانی ببامرز. تقدیم و تأخیر هر امری به دست توست، هیچ معبودی جز تو نیست».

سلام دادن

سپس پیامبر به طرف راست سلام می‌کرد و می‌گفت: «السلام علیکم ورحمة الله» به طوری که سفیدی گونه‌ راستش از پشت نمایان می‌شد. بعد به طرف چپ می‌گفت: «السلام علیکم ورحمة الله» به طوریکه دوباره سفیدی گونه‌ چپ وی نمایان می‌گشت.^۳ گاهی به سلام اول عبارت «وبرکاته» را می‌افزود.^۴ چون به طرف راست سلام می‌کرد می‌گفت: السلام علیکم^۵، گاهی هم رو به جلو و اندکی متمایل به

^۱- ابوداود، نائی، احمد و بخاری در «الأدب المفرد» طبرانی و ابن منده در «التوحید» (۲/۴۴، ۱/۶۷، ۱/۷۰ - ۲) با اسنادهای صحیح. در اینجا توصیه به توسل به اسماء الله الحسنی و صفات خداوند در دعا شده است.

^۲- مسلم و ابوعوانه.

^۳- ابوداود، نسائی و ترمذی آورده‌اند. ترمذی صحیحش دانسته.

^۴- ابوداود و ابن خزیمه (۲/۸۷/۱) با سند صحیح روایت کرده. عبدالحق در «احکامش» (۲/۵۶) آن را صحیح دانسته. همچنین نووی و حافظ ابن حجر. عبدالرزاق در «مصنف» (۲/۱۹/۲) و ابویعلی در «مسند» (۱۲۵۳/۳) و طبرانی در «الکبیر» (۲/۶۷/۳) و «الأوسط» (شماره ۴۴۷۶) و دارقطنی از طریق دیگری روایت کرده‌اند.

^۵- نسائی، احمد و سراج با سند صحیح.

راست سلام می‌کرد و می‌گفت: «السلام علیکم»^۱ وقتی، بعضی از اصحاب به سمت راست و چپ که سلام می‌کردند با دست نیز اشاره می‌کردند. پیامبر که آنان را اینگونه دید گفت: چرا با دستان خویش اشاره می‌کنید که گویی ام اسبان رمیده است. وقتی یکی از شما سلام کند باید به کسی در کنارش هست رو برگرداند و اشاره به دست لزومی ندارد. در روایتی آمده که «إِنَّمَا يَكْفِي أَحَدَكُمْ أَنْ يَضَعَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ ثُمَّ يُسَلِّمُ عَلَى أَحِيهِ مَنْ عَلَى يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ»^۲. «نمازگزار کافی است که دست را روی ران بگذارد و بعد به برادرش به طرف راست و چپ سلام کند».

وجوب سلام

حضرت رسول ﷺ فرمود: «وَتَحْلِيلُهَا (الصلاة) التَّسْلِيمُ»^۳. «بیرون آمدن از نماز با سلام دادن است».

سخن آخر

تمام آنچه که در خصوص شیوه نماز حضرت رسول ﷺ بیان شد مردان و زنان همگی در عمل به آن‌ها مساوی‌اند. در جایی از سنت نیامده که زنان از بعضی از موارد آن استثنا شده باشند بلکه برای همه عمومیت است. چنانکه قول نبی مکرم اسلام ﷺ «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» شامل آنان هم هست. ابراهیم نخعی گفته است: «تفعل المرأة في الصلاة كما يفعل الرجل» «زن نیز چون مرد در نماز عمل می‌کند» که ابن ابی شیبیه (۲/۷۵/۱) با سند صحیح از وی روایت کرده‌اند.

^۱ - ابن خزیمه، بیهقی، ضیاء در «المختاره» عبدالغنی مقدسی در السنن (۱/۲۴۳) با سند صحیح، احمد، طبرانی در الأوسط (۲/۲۳) از زوائد هر دو معجم بیهقی و حاکم؛ حاکم آن را صحیح دانسته. ذهبی و ابن ملقن (۱/۲۹) هم نظر حاکم را تأیید کرده‌اند. این حدیث در إرواء الغلیل (شماره ۳۲۷) تخریج شده است.

^۲ - مسلم، ابوعوانه، سراج، ابن خزیمه و طبرانی.

^۳ - حاکم و ذهبی صحیحش دانسته‌اند.

و حدیث انضمام زنان به هنگام سجده (یعنی جمع و جور شدن) برخلاف مردان حدیثی است مرسل و محبت ندارد. ابوداود آن را در «المراسیل» (۸۷/۱۲۷) از یزید بن حبیب روایت کرده و همچنین در «الضعیفه» (۲۶۵۲) تخریج شده است.

کتابنامه مؤلف

الف) قرآن

۱- قرآن کریم چاپ المکتب الإسلامی.

ب) تفسیر

۲- ابن کثیر (۷۰۱-۷۷۴) تفسیر القرآن العظیم، چاپ مصطفی محمد / ۱۳۶۵ هـ.

ج) سنت

۳- مالک ابن انس (۹۳-۱۷۹) «الموطأ» چاپ دار احیاء الکتب العربیة / ۱۳۴۳ هـ.

۴- ابن مبارک، عبدالله (۱۱۸-۱۸۱) «الزهد» نسخه خطی.

۵- محمد بن حسن شیبانی (۱۳۱-۱۸۹) «الموطأ» چاپ المصطفایی / ۱۲۹۷ هـ.

۶- طیلالی (۱۲۴-۲۰۴) «المسند» چاپ دائرة المعارف حیدرآباد دکن / ۱۳۲۱ هـ.

۷- عبدالرزاق بن همام (۱۲۶-۲۱۱) «الأمالی» نسخه خطی.

۸- حمیدی، عبدالله بن زبیر (...-۲۱۹) «المسند» نسخه خطی.

۹- محمد بن سعد (۱۶۸-۲۳۰) «الطبقات الكبرى» چاپ اروپا.

۱۰- یحیی بن معین (...-۲۳۳) «تاریخ الرجال و العلل» نسخه خطی.

۱۱- احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱) «المسند» المطبعة المیمینه، به سال ۱۳۱۳ هـ. و در مطبعة المعارف به سال ۱۳۶۵ هـ.

۱۲- ابن ابی شیبہ عبدالله بن محمد ابوبکر (...-۲۳۵) «المصنف» نسخه خطی.

۱۳- دارمی (۱۸۱-۲۵۵) «السنن» چاپ الاعتدال، دمشق / ۱۳۴۹ هـ.

۱۴- بخاری (۱۹۴-۲۵۶) «الجامع الصحیح» المطبعة البهیة المصریة با شرحش فتح الباری / ۱۳۴۸ هـ.

۱۵- بخاری (۱۹۴-۲۵۹) «الأدب المفرد» چاپ الخلیلی در هند / ۱۳۰۶ هـ.

۱۶- بخاری (۱۹۴-۲۵۶) «خلق أفعال العباد» چاپ الأنصار در هند.

- ۱۷- بخاری (۱۹۴-۲۵۶) «التاریخ الصغیر» چاپ هند.
- ۱۸- بخاری (۱۹۴-۲۵۶) «جزء القراءة».
- ۱۹- ابوداود (۲۰۲-۲۷۵) «السنن» المطبعة التازية / ۱۳۴۹ هـ.
- ۲۰- مسلم (۲۰۴-۲۶۱) «الصحيح» چاپ محمد علی صبیح.
- ۲۱- ابن ماجه (۲۰۹-۲۷۳) «السنن» المطبعة التازية / ۱۳۴۹ هـ.
- ۲۲- ترمذی (۲۰۹-۲۷۹) «السنن»، چاپ حلب با تعلیقات احمد شاکر / ۱۳۵۶ هـ.
- ۲۳- ترمذی (۲۰۹-۲۷۹) «الشمائل» با شرح علی قاری و عبدالرئوف مناوی مطبعة الأدبية در مصر ۱۳۱۷ هـ.
- ۲۴- حارث بن ابی اسامه (۱۷۶-۲۸۲) «المسند - زوائد آن» نسخه خطی.
- ۲۵- ابواسحاق حربی، ابراهیم بن اسحاق (۱۹۸-۲۸۵) «غریب الحدیث» نسخه خطی.
- ۲۶- بزار، ابوبکر احمد بن عمرو بصری (... - ۲۹۲) «المسند - زوائد آن» نسخه عکس برداری شده.
- ۲۷- محمد بن نصر (۲۰۲-۲۹۴) «قیام اللیل» چاپ مطبعة رفاه عام لاهور / ۱۳۲۰ هـ.
- ۲۸- ابن خزیمه (۲۲۳-۳۱۱) «الصحيح» عکس برداری شده و چاپ المكتب الإسلامی.
- ۲۹- نسائی (۲۲۵-۳۰۳) «السنن - المجتبی» المطبعة الميمنية.
- ۳۰- نسائی (۲۲۵-۳۰۳) «السنن الكبرى» نسخه خطی.
- ۳۱- قاسم سرقسطی (۲۵۵-۳۰۲) «غریب الحدیث» معروف به «الدلائل» / نسخه خطی.
- ۳۲- ابن جارود (۰۰۰-۳۰۷) «المنتقى» چاپ مصر.
- ۳۳- ابویعلی موصلی (...-۳۰۷) «المسند» نسخه خطی.
- ۳۴- رویانی محمد بن هارون (...-۳۰۷) «المسند» نسخه خطی.
- ۳۵- سراج ابوعباس محمد بن اسحاق (۲۱۶-۳۱۳) «المسند» نسخه خطی که بخش هایی از آن در کتابخانه ظاهریه موجود است.

۳۶- ابوعوانه (...-۳۱۶) «الصحيح» چاپ جمیعة دائرة المعارف حیدرآباد / ۱۲۶۳ هـ.

۳۷- ابن ابی داود عبدالله بن سلیمان (۲۳۰-۳۱۶) «المصاحف» / نسخه خطی.

۳۸- طحاوی (۲۳۹-۳۲۱) «شرح معانی الآثار» چاپ مصطفایی در هند / ۱۳۰۰ هـ.

۳۹- طحاوی (۲۳۹-۳۲۱) «مشکل الآثار» دارالمعارف ۱۳۳۳ هـ.

۴۰- عقیلی محمد بن عمرو (...-۳۲۲) «الضعفاء» نسخه خطی.

۴۱- ابن ابی حاتم (۲۴۰-۳۲۷) «علل الحدیث» چاپ السلفية در مصر / ۱۳۴۳ هـ.

۴۲- ابن ابی حاتم (۲۴۰-۳۲۷) «الجرح والتعديل» چاپ هند.

۴۳- ابوجعفر بختری محمد بن عمرو رزاز (...-۳۲۹) «الأمالی» / نسخه خطی.

۴۴- ابوسعید بن اعرابی احمد بن زیاد (۲۴۶-۳۴۰) «المعجم» / نسخه خطی.

۴۵- ابن سماک عثمان بن احمد (...-۳۴۴) «حدیث» / نسخه خطی.

۴۶- ابوعباس أصم محمد بن یعقوب (۲۴۷-۳۴۶) «حدیث» / نسخه خطی.

۴۷- ابن حبان (...-۳۵۴) «الصحيح» دارالمعارف مصر.

۴۸- طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) «المعجم الصغير» مطبعة الأنصاری دهلی / ۱۳۱۱ هـ.

۴۹- طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) «المعجم الكبير» / نسخه خطی که مجلداتی از آن در کتابخانه‌ی ظاهریه‌ی دمشق است.

۵۰- طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) «المعجم الأوسط من الجمع بينه وبين الصغير» / نسخه خطی.

۵۱- ابوبکر آجری (...-۳۶۰) «الأربعین» / نسخه خطی.

۵۲- ابوبکر آجری (...-۳۶۰) «آداب حملة القرآن» / نسخه خطی.

۵۳- ابن سنی (...-۳۶۴) «عمل اليوم والليلة» چاپ دائرة المعارف هند / ۱۳۱۵ هـ.

۵۴- ابوشیخ بن حیان (۲۷۴-۳۶۹) «طبقات الأصبهانیین» نسخه خطی.

۵۵- ابوشیخ بن حیان (۲۷۴-۳۶۹) «مارواه أبو الزبير عن غير جابر» نسخه خطی.

- ۵۶- ابوشیخ بن حیان (۲۷۴-۳۶۹) «اخلاق النبی» / چاپ مصر.
- ۵۷- دار قطنی (۳۰۶-۳۸۵) «السنن» چاپ هند.
- ۵۸- خطابی (۳۱۷-۳۸۸) «معالم السنن» / چاپ انصار السنة مصر.
- ۵۹- مخلص (۳۰۵-۳۹۳) «الفوائد» / نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ی ظاهریه.
- ۶۰- ابن منده ابو عبدالله محمد بن اسحاق (۳۱۶-۳۹۵) «التوحید و معرفة اسماء الله تعالی» / نسخه‌ی خطی.
- ۶۱- حاکم (۳۲۰-۴۰۵) «المستدرک» دائرة المعارف / ۱۳۴۰ هـ.
- ۶۲- تمام رازی (۳۳۰-۴۱۴) «الفوائد» / نسخه‌ی خطی که دو نسخه‌ی کامل از آن در کتابخانه‌ی ظاهریه است.
- ۶۳- سهمی حمزه بن یوسف جرجانی (...-۴۲۷) «تاریخ جرجان» چاپ شده.
- ۶۴- ابونعیم (۳۳۶-۴۳۰) «أخبار أصبهان» چاپ اروپا.
- ۶۵- بیهقی (۳۸۴-۴۵۸) «السنن الكبرى» دائرة المعارف / ۱۳۵۲ هـ.
- ۶۶- ابن بشران (۳۳۹-۴۳۰) «الأمالی» / نسخه‌ی خطی که اکثر بخشهای آن در کتابخانه‌ی ظاهریه است.
- ۶۷- بیهقی (۳۸۴-۴۵۸) «دلائل النبوة» / نسخه‌ی خطی که در کتابخانه‌ی احمدیه حلب است.
- ۶۸- ابن عبدالبر (۳۶۸-۴۶۳) «جامع بیان العلم و فضله» چاپ المنیریة.
- ۶۹- ابن منده ابوالقاسم (۳۸۱-۴۷۰) «الرد علی من ینفی الحرف من القرآن» / نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ی ظاهریه‌ی دمشق.
- ۷۰- باجی (۴۰۳-۴۷۷) «شرح الموطأ» / چاپ شده.
- ۷۱- عبدالحق ایشیلی (۵۱۰-۵۸۱) «الأحكام الكبرى» / نسخه‌ی خطی.
- ۷۲- عبدالحق ایشیلی (۵۱۰-۵۸۱) «التهجد» / نسخه‌ی خطی.
- ۷۳- ابن جوزی (۵۱۰-۵۹۷) «التحقیق علی مسائل التعلیق» نسخه‌ی خطی.
- ۷۴- ابوحفص المؤدب عمر بن محمد (۵۱۶-۶۰۷) «المنتقی من أمانی أبی القاسم السمرقندی» / نسخه‌ی خطی.
- ۷۵- عبدالغنی بن عبدالواحد مقدسی (۵۴۱-۶۰۰) «السنن» / نسخه‌ی خطی.

- ۷۶- ضیاء مقدسی (۵۶۹-۶۴۳) «الأحاديث المختارة» / نسخه‌ی خطی که در کتابخانه‌ی ظاهری‌ی دمشق مجلداتی از آن موجود است.
- ۷۷- ضیاء مقدسی (۵۶۹-۶۴۳) «المنتقى من الأحاديث الصحاح والحسان» نسخه‌ی خطی.
- ۷۸- ضیاء مقدسی (۵۶۹-۶۴۳) «جزء في فضل الحديث وأهله» نسخه‌ی خطی.
- ۷۹- منذری (۵۸۱-۶۵۶) «الترغيب والترهيب» چاپ المطبعة المنيرية مصر.
- ۸۰- زيلعی (...-۷۶۲) «نصب الراية» دار المأمون مصر / ۱۳۵۷هـ.
- ۸۱- ابن کثير (۷۰۱-۷۷۴) «جامع المسانيد» / نسخه‌ی خطی.
- ۸۲- ابن ملقن: ابوحفص عمر بن ابی الحسن (۷۲۳-۸۰۴) «خلاصة البدر المنير» / نسخه‌ی خطی.
- ۸۳- عراقی (۷۲۵-۸۰۶) «تخريج الإحياء» چاپ حلبی در مصر / ۱۳۴۶هـ.
- ۸۴- عراقی (۷۲۵-۸۰۶) «طرح التثريب» چاپ جميعة النشر والتأليف الأزهرية/۱۳۵۳هـ.
- ۸۵- هيثمي (۷۳۵-۸۰۷) «مجمع الزوائد» چاپ قدسی / ۱۲۵۳هـ.
- ۸۶- هيثمي (۷۳۵-۸۰۷) «موارد الظمان في زوائد ابن حبان» چاپ محب الدين الخطيب.
- ۸۷- هيثمي (۷۳۵-۸۰۷) «زوائد المعجم الصغير والأوسط للطبراني» / نسخه‌ی خطی.
- ۸۸- ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) «تخريج أحاديث الهداية» چاپ هند.
- ۸۹- ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) «تلخيص الحبير» چاپ منيرية.
- ۹۰- ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) «فتح الباری» المطبعة البهية.
- ۹۱- ابن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) «الأحاديث العالیات» / نسخه‌ی خطی.
- ۹۲- سيوطی (۸۸۹-۹۱۱) «الجامع الكبير» / نسخه‌ی خطی.
- ۹۳- علی قاری (...-۱۰۴۱) «الأحاديث الموضوعة» چاپ استانبول.
- ۹۴- مناوی (۹۵۲-۱۰۳۱) «فيض القدير شرح الجامع الصغير» چاپ مصطفى محمد.

- ٩٥- زرقانی (١٠٥٥-١١٢٢) «شرح المواهب اللدنية» چاپ مصر.
- ٩٦- شوکانی (١١٧١-١٢٠٠) «الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة» چاپ هند.
- ٩٧- عبدالحی لکنوی (١٢٦٤-١٣٠٤) «التعليق الممجد على موطأ محمد» چاپ مصطفائی / ١٢٩٧ هـ.
- ٩٨- عبدالحی لکنوی (١٢٦٤-١٣٠٤) «الآثار المرفوعة في الأخبار الموضوعة» چاپ هند.
- ٩٩- محمد بن سعید حلبی (...-...) «مسلسلات»/نسخه‌ی خطی.
- ١٠٠- ناصرالدين ألبانی، «تخریج صفة الصلاة» (پاورقیهای همین کتاب).
- ١٠١- ناصرالدين ألبانی، «إرواء الغلیل في تخریج منار السلبیل» المكتب الإسلامی.
- ١٠٢- ناصرالدين ألبانی، «صحيح أبي داود».
- ١٠٣- ناصرالدين ألبانی، «التعليق على أحكام عبدالحق».
- ١٠٤- ناصرالدين ألبانی، «تخریج أحاديث شرح العقيدة الطحاوية» چاپ المكتب الإسلامی.
- ١٠٥- ناصرالدين ألبانی، «سلسلة الأحاديث الضعيفة»، جلد اول، چاپ المكتب الإسلامی.

فقه

- ١٠٦- مالك بن أنس (٩٣-١٧٩) «المدونة» چاپ السعادة / ١٣٢٣ هـ.
- ١٠٧- شافعی (١٥٠-٢٠٤) «الأم» چاپ الأميرية / ١٣٢١ هـ.
- ١٠٨- مروزی، اسحاق بن منصور (...-٢٦٥) «مسائل الإمام احمد واسحاق بن راهويه» / نسخه‌ی خطی.
- ١٠٩- ابن هانی، ابراهيم نيشابوري (...-٢٦٥) «مسائل الإمام أحمد» چاپ المكتب الإسلامی.
- ١١٠- مزنی (١٧٥-٢٦٤) «مختصر فقه الشافعی» حاشية الأم.

- ۱۱۱- أبوداود (۲۰۲-۲۷۵) «مسائل الإمام احمد» چاپ المنار / ۱۳۵۳ هـ. به
کوشش زهير شاویش.
- ۱۱۲- عبدالله ابن امام احمد (۲۰۳-۲۹۰) «مسائل الامام احمد» چاپ المكتب
الإسلامی به كوشش زهير شاویش.
- ۱۱۳- ابن حزم (۳۸۴-۴۵۶) «المحلی» چاپ المنيرية (فقه ظاهری).
- ۱۱۴- عزبن عبدالسلام (۵۷۸-۶۶۰) «الفتاوی» / نسخه‌ی خطی.
- ۱۱۵- نووی (۶۳۱-۶۷۶) «المجموع شرح المهذب» چاپ المنيرية (فقه
شافعی).
- ۱۱۶- نووی (۶۳۱-۶۷۶) «روضة الطالبین» چاپ المكتب الإسلامی (فقه
شافعی).
- ۱۱۷- ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) «الفتاوی» چاپ مطبعة فرج الدين كردی
(مستقل).
- ۱۱۸- ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) «من كلام له في التكبير في العیدین وغيره» /
نسخه‌ی خطی.
- ۱۱۹- ابن قیم (۶۹۱-۷۵۱) «أعلام الموقعین» (مستقل).
- ۱۲۰- سبکی (۶۸۳-۷۵۶) «الفتاوی» (فقه شافعی).
- ۱۲۱- ابن عبدالهادی یوسف (۸۴۰-۹۰۹) «ارشاد السالك» / نسخه‌ی خطی (فقه
حنبلی).
- ۱۲۲- ابن عبدالهادی یوسف (۸۴۰-۹۰۹) «الفروع» (فقه حنبلی).
- ۱۲۳- ابن همام (۷۹۰-۸۶۹) «فتح القدير» چاپ بولاق (فقه حنفی).
- ۱۲۴- سیوطی (۸۸۹-۹۱۱) «الحاوی للفتاوی» چاپ قدسی (فقه شافعی).
- ۱۲۵- ابن نجیم مصری (... - ۹۷۰) «البحر الرائق» چاپ العلمية (فقه حنفی).
- ۱۲۶- شعرانی (۸۹۸-۹۷۳) «الميزان» (مذاهب اربعه).
- ۱۲۷- هیثمی (۹۰۹-۹۷۳) «الدر المنضود في الصلاة والسلام على صاحب المقام
المحمود» / نسخه‌ی خطی.
- ۱۲۸- هیثمی (۹۰۹-۹۷۳) «أسمى المطالب» / نسخه‌ی خطی.

- ١٢٩- ولی الله دهلی (١١١٠-١١٧٦) «حجة الله البالغة» چاپ المنيرية (مستقل).
- ١٣٠- ابن عابدين (١١٥١-١٢٠٣) «الحاشية على الدر المختار» چاپ استانبول (فقه حنفی).
- ١٣١- ابن عابدين (١١٥١-٢٠٣) «حاشية على البحر الرائق» (فقه حنفی).
- ١٣٢- ابن عابدين (١١٥١-٢٠٣) «رسم المفتی» (حنفی).
- ١٣٣- عبدالحی لکنوی (١٢٦٤-١٣٠٤) «امام الکلام فیما يتعلق بالقراءة خلف الإمام» چاپ البلدی هند (مستقل).
- ١٣٤- عبدالحی لکنوی (١٢٦٤-١٣٠٤) «النافع الكبير لمن يطالع الجامع الصغير» چاپ الیوسفی در هند ١٣٤٩هـ.

سیره و شرح حال

- ١٣٥- ابن أبی حاتم، عبدالرحمن (٢٤٠-٣٢٧) «تقدمه المعرفة لكتاب الجرح والتعديل چاپ هند.
- ١٣٦- ابن حبان (...-٣٥٤) «الثقات» / نسخه‌ی خطی.
- ١٣٧- ابن عدی (٢٧٧-٣٦٥) «الکامل» / نسخه‌ی خطی.
- ١٣٨- أبونعیم (٣٣٦-٤٣٠) «حلیة الأولیا» چاپ السعادة در مصر ١٣٤٩.
- ١٣٩- خطیب بغدادی (٣٩٢-٤٦٣) «تاریخ بغداد» چاپ السعادة.
- ١٤٠- ابن عبدالبر (٣٦٨-٤٦٣) «الانتقاء في فضائل الفقهاء».
- ١٤١- ابن عساکر (٤٩٩-٥٧١) «تاریخ دمشق» / نسخه‌ی خطی.
- ١٤٢- ابن جوزی (٥٠٨-٥٩٧) «مناقب الإمام احمد».
- ١٤٣- ابن قیم (٦٩١-٧٥١) «زاد المعاد» چاپ صبیح / ١٣٥٣هـ.
- ١٤٤- عبدالقادر قرشی (٦٩٦-٧٧٥) «الجواهر المضيئة» چاپ هند.
- ١٤٥- ابن رجب حنبلی (٧٣٦-٧٩٥) «ذیل الطبقات» چاپ مصر.
- ١٤٦- عبدالحی لکنوی (١٢٦٤-١٣٠٤) «الفوائد البهية في تراجم الحنیفة» چاپ السعادة / ١٣٢٤هـ.

و) فرهنگ لغات

- ۱۴۷- ابن اثیر (۵۴۴-۶۰۶) «النهاية في غريب الحديث والأثر» چاپ العثمانية در مصر ۱۳۱۱ هـ.
- ۱۴۸- ابن منظور (۶۳۰-۷۱۱) «لسان العرب» چاپ دار صادر بیروت / ۱۹۵۵ م.
- ۱۴۹- فیروزآبادی (۷۲۹-۸۱۷) «القاموس المحيط» چاپ سوم ۱۳۵۳ هـ.

ز) اصول فقه

- ۱۵۰- ابن حزم (۳۸۴-۴۵۶) «الإحكام في أصول الأحكام» چاپ السعادة / ۱۳۴۵ هـ.
- ۱۵۱- سبکی (۶۸۳-۷۵۶) «معنى قول الشافعي المطلبى إذا صح الحديث فهو مذهبي» از مجموعه الرسائل، چاپ المنيرية.
- ۱۵۲- ابن قيم (۶۹۱-۷۵۱) «بدائع الفوائد» چاپ المنيرية.
- ۱۵۳- ولی الله دهلوی (۱۱۱۰-۱۱۷۶) «عقد الجيد في أحكام الاجتهاد والتقليد» چاپ هند.
- ۱۵۴- فلانی (۱۱۶-۱۲۱۸) «ایقاظ الهمم» چاپ المنيرية.
- ۱۵۵- زرقاء، شیخ مصطفی (معاصر) «المدخل إلى علم أصول الفقه».

ح) اذکار

- ۱۵۶- اسماعیل قاضی جهضمی (۱۹۹-۲۸۲) «فضل الصلاة على النبي» به کوشش ناصرالدین البانی چاپ المکتب الإسلامی.
- ۱۵۷- ابن قيم (۶۹۱-۷۵۱) «جلاء الأفهام في الصلاة على خير الأنام» چاپ المنيرية.
- ۱۵۸- صديق حسن خان (۱۲۴۸-۱۳۰۷) «نزل الأبرار» چاپ الجوانب.

ط - کتاب های متنوع

- ۱۵۹- ابن بطه، عبدالله بن محمد (۳۰۴-۳۸۷) «الإبانة عن شريعة الفرقة الناجية...» نسخه‌ی خطی.

- ١٦٠- أبو عمرو دانی، عثمان بن سعید (٣٧١-٤٤٤) «المكتفى في معرفة الوقف التام» نسخة خطی.
- ١٦١- خطیب بغدادی (٣٩٢-٤٦٣) «الاحتجاج بالشافعی فیما أسندألیه» نسخه ی خطی.
- ١٦٢- هروی، عبدالله بن محمد انصاری (٣٩٦-٤٨١) «زم الکلام وأهله»/ نسخه خطی.
- ١٦٣- ابن قیم (٦٩١-٧٥١) «شفاء العلیل فی مسائل القضاء والقدر و التعلیل».
- ١٦٤- ابن قیم (٧٢٩-٨١٧) «الرد علی المعترض علی ابن عربی» نسخه خطی.

فهرست موضوعی کتاب

- ۱- مقدمه چاپ جدید. کثرت اشتباهات وارد شده در چاپ‌های المکتب اسلامی که بعضاً اشتباهاتی است فاحش. و ذکر نمونه‌ای از آن با بیان سبب آن و تأثیر آن قطع در همکاری با ناشر پیشین.
- ۲- شکوای مؤلف از تقلب کاری‌های المکتب الإسلامی در بعضی از آثار چاپ شده وی و ذکر نمونه‌هایی از آن.
- ۳- جواب ادعا و دروغ ناشر در خصوص صحیح ابوداود و صحیح سنن ابوداود.
- ۴- ادعای المکتب الإسلامی در ذیل کتاب الحلال والحرام قرضاوی: تخریج المحدث الشیخ محمد ناصرالدین الالبانی! که دروغ محض است و اینکه با نیرنگ در بعضی از چاپ‌های صفة الصلاة نوشته است که: «حق چاپ برای ناشر محفوظ است». حال آنکه این حق از آن مؤلف است و عذرخواهی مضحک ناشر و سپس تکرار همین کار در خصوص دو کتاب «آداب الزفاف» و صحیح القلم الطیب!!
- ۵- بازی با تاریخ، چاپ‌های کتاب و مقدمات مؤلف.
- ۶- شکایت ناشر (المکتب الإسلامی) و تهدید وی با ارسال اظهارنامه و ادعاهای باطل وی.
- ۷- تکرار ادعای دروغین ناشر مبنی بر آنکه کتاب صحیح ابوداود جزو سلسله صحاح السنن الأربعة است بعد از چاپ کتابی که تحت عنوان «صحیح ابی داود باختصار السنة» چاپ کرده بود که دروغش را آشکار می‌کند که این غیر از صحیح ابی داود است و از جمله کارهای دیگر وی حذف ده صفحه از مقدمه مؤلف در چاپ به خاطر عدم مراعات امانتداری و بیان دلیل آن.
- ۸- بعضی از نمونه‌های تصرفات ناشر در کتاب‌های مؤلف و تجاوز وی به علم و دانش و انتخاب ناروا به «صحیح مسلم» و از روی عمد یا جهل افزودن مطلبی زیادی بی‌اساس به حدیث صحیح متفق علیه و گمراه کردن خواننده با این ادعا که این کار از مؤلف است!

- ۹- رد نظر یکی از متعصبین حنفی که تخصصی در حدیث ندارد که در نقد کتب مؤلف خوانندگان را به اشتباه انداخته که گویا حدیث «وضع الیدین علی الصدر» صحیح و ثابت نیست. در حالی که خود وی حدیث امام احمد را که به این مطلب تصریح دارد تقویت می‌کند و احادیث دیگری هم در این باب ذکر می‌کند! که دیدگاه ناقد، بود بدور از انصاف و روش علمی است.
- ۱۰- گمان ناقد در خصوص اینکه جز ابن حبان کسی عاصم حجدری را موثق نمی‌دارد اینکه می‌داند ابن معین او را ثقه دانسته و رد کردن گمان وی در اینکه حدیث عاصم دارای اشکال است و بیان اشکالی که علت ضعیف شمردن حدیث بوده.
- ۱۱- حدیث دیگری از وائل و تجاهل آن متعصب از صحت آن و نیز حدیث بخاری از سهل بن سعد.
- ۱۲- ردیه بر شیخ غماری که قول ابن مسعود در صیغه تشهد را (فلما قبض قضا السلام علی النبی) اجتهادی از وی برشمرده و بیان اینکه این مسأله امری توقیفی از پیامبر ﷺ بوده و نیز به این دلیل که صحابه آن را بعد از رحلت رسول الله ﷺ انجام می‌دادند.
- ۱۳- نقد ضعیف برشمردن خبر عبدالرزاق و اینکه صحابه پس از رحلت پیامبر ﷺ می‌گفتند: السلام علی النبی (با روایت از ابن جریج) و جواب وی با فرض ثبوت عنه ولی تجاهل از تصریح روایت حدیث از وی کما اینکه از تصحیح حافظ نیز تجاهل کرده است. و شیخ اعظمی نیز از تصریح مزبور تجاهل کرده و اشاره به جمع بین آن دو یعنی (السلام علیک ایها النبی، والسلام علی النبی).
- ۱۴- غرور و حق ستیزی غماری در تجاهل‌اش از حدیث عایشه که موافق عمل صحابه بوده و طعن وی در باب مؤلف.
- ۱۵- رد سخنان غماری به شش دلیل که استدلال کرده که ابن مسعود بنا به اجتهاد خود صیغه را از خطاب به غایب تغییر داده و در تشهد «السلام علینا من ربنا» را افزوده!

۱۶- مناقشه با وی در عبارت «فهذه الجملة زادها» و نظر اهل بلاغت در بیان مقصود.

۱۷- اثبات اینکه انتساب این عبارت زیادی به ابن مسعود جایز نیست. و در دلیل ششم بیان آنچه حدیث عایشه نزد بیهقی ذکر کرده و از تجاهل وی به خاطر جهات یکی از راویان آن و فریب دادن خوانندگان در خصوص آنچه از نووی نقل کرده در حالی که خلاف مقصود نووی است!!

۱۸- استدلال به عمل ابن مسعود و صحابه پس از پیامبر ﷺ اینکه در تشخیص راه درست و پیش از آمدن اختلافات راهی جز مراجعه به سلف صالح نیست و اینکه امروزه این روش بهترین راه است برای تشخیص دعوت حق از سایر دعوت‌ها چرا که همه به زعم و به ادعا خود به کتاب و سنت دعوت می‌کنند!

۱۹- نمونه‌ای دیگر از تحریفات یکی از اباضیه که رساله‌ای تألیف کرده و در آن حکم کرده که تمام احادیثی که دال بر رفع یدین و قرار دادن آن‌ها در نمازند ضعیف یا موضوعه‌اند. با اینکه علم به تواتر آن احادیث و وجود بعضی‌شان در صحیحین دارد. جز ذکر نمونه‌ای از طعن وی به ائمه حدیث و دروغ گفتن وی در نقل.

۲۰- مقدمهٔ چاپ دهم و شکوه از کسی که کتاب را برای طمع و سود مادی به شرکت می‌برد و ذکر احادیثی در این باب و بیان اینکه حق تألیف و نشر در کشورهای اسلامی پایمال می‌شود ولی در کشورهای غیراسلامی حفظ می‌شود!! و اشاره به بعضی افزوده‌ها و فوائد این چاپ.

۲۱- مقدمه چاپ پنجم.

۲۲- رسالهٔ شیخ تویجری در رد بر این کتاب و جواب وی و مناقشه با وی در یک مسأله‌ی نمونه که دلالت دارد بر میزان ارزش سایر انتقادات وی و رد کردن گمان و زعم وی در این باره که زیادت سوره و نماز جنازه باطل و شاذ است. و بیان بطلان نظر تویجری با اثبات اتفاق نظر پنج تن از ثقاتها.

۲۳- تشکر و سپاسگزاری از انتقادهای تویجری و اعتراف به اینکه در برخی مسائل مربوط به حواشی نظرات وی صائب بوده است.

۲۴- اشاره به اینکه نسبت دادن «رساله الصلاة» به احمد امام صحیح نیست و بیان نظر ذهبی در این باره.

- ۲۵- مقدمه نخستین کتاب.
- ۲۶- تصریح علامه لکنوی در اینکه بسیاری از کتب فقهی مملو از احادیث موضوعه‌اند و ذکر نمونه‌ای از این دست احادیث.
- ۲۷- نظر امام نووی در خصوص کاربرد مخصوص صیغه‌های مختلف اقوال (أمر، قال رسول الله، فعل، نهی، روی عنه، قیل...) بنا به نوع حدیث صحیح یا حدیث و بی‌توجهی علما به این نکته مهم.
- ۲۸- سبب تألیف کتاب و شرط مؤلف در استفاده از احادیث و خودداری وی از احادیث ضعیف و شناساندن حدیث ثابت و بیان حدیث «ایاکم والفتن...» و تخریح آن.
- ۲۹- حدیث «اتقوا الحدیث عنی...» و بیان مسائل آن و نیز بیان روش تألیف کتاب.
- ۳۰- توضیح اینکه وی مذهب محدثین را دارد و تصریح علامه لکنوی به اینکه مذهب محدثین قوی‌تر از مذهب فقها در مسائل فرعی و اصلی و بیان نظر سبکی باب نماز. و بیان نظر مؤلف در تأیید و اصح دانستن نظر سبکی.
- ۳۱- اقوال ائمه مذاهب فقهی در پیروی از سنت و ترک سخنانشان در صورت مبیانت با سنت.
- ۳۲- نظر ابوحنیفه رحمته الله علیه که حاوی سه نقل قول از وی و تخریح آن‌ها و سخن ابن شحنه حنفی در وجوب عمل کردن به حدیث در صورت اصطکاک با مذهب و اینکه مذهب خود طالب همین روش است.
- ۳۳- نهی ابوحنیفه رحمته الله علیه از ابایوسف در نوشتن هر آنچه از وی می‌شنود و ذکر نظر شعرانی به اینکه اگر او زنده می‌ماند تا شریعت پس از نو حافظان برای تدوین و دستیابی بدان به کشورها و بلاد مختلف جمع می‌شد وی آن‌ها را همه می‌پذیرفت و قیام‌هایش را ترک می‌کرد و قیاس مذهب او کم است. تأیید لکنوی و تأکید بر اینکه جا نیست بر وی طعن زده شود به خاطر اینکه اگر نظری فقهی از وی با حدیث در اصطکاک باشد آنگونه که بعضی از جهال انجام می‌دهند واجب است که مقلدان وی بدان عنایت داشته باشند.

۳۴- مالک بن انس رحمته و نقل سه سخن از وی که هر سه دال بر این‌اند که در صورت مخالف با حدیث باید از فتوی رجوع کرد و جواب شعرانی به مقلدی که پس از فوت امامش به احادیث‌ها دست یافت که صحیح بودند.

۳۵- شافعی رحمته و نقل نه سخن از وی و تخریج آن‌ها و قول ابن حزم در ابطال تقلید ائمه و اینکه در این خصوص شافعی از همه تندتر بود.

۳۶- معنی این سخن ائمه فقه که «إذا صح الحدیث...».

۳۷- شهادت امام شافعی در این خصوص که امام احمد عالی‌ترین مردان به علم حدیث است و اینکه از وی خواست که به او حدیث صحیح بیاموزد چه کوفی باشد چه غیر کوفی و این دلیل آن شد که وی حدیث فراوان فرانگیرد برخلاف ائمه پیش از وی!

۳۸- احمد بن حنبل رحمته و نهی وی از تقلید مالک و غیره از ائمه در آرائشان و اینکه حجت در احادیث است و اینکه هر کس حدیث را نپذیرد بر درهٔ هلاکت است.

۳۹- بیان اینکه هر کس به لغت تمسک کند مخالف منهج ائمه نیست بلکه در واقع پیروی آن‌ها کرده اما برخلاف تقلید!

۴۰- سخن حافظ ابن رجب در وجوب تبلیغ و رساندن امر رسول الله به امت گرچه رأی بسیاری از ائمه با آن مخالف باشد و ذکر نمونه‌هایی از سلف در این باب.

۴۱- ترک تبعیت از بعضی اقوال ائمه به خاطر تبعیت از سنت و مخالفت محمدبن حسن و ابویوسف با استادشان ابوحنیفه در یک سوم مذهبشان.

۴۲- نمونه‌ای از کتاب «موطأ محمد» که در آن با امامش مخالفت کرده و اینکه در آن مسائل دیگری است که در آن‌ها با وی مخالفت کرده و فتوای عصام بن یوسف بلخی برخلاف نظر امام و رفع یدین در نماز برای تبعیت از سنت و آنچه لکنوی از وی استنباط کرده و شکوای وی از جاهلان زمانش به خاطر طعن زدن در کسانی که تقلید امام را در یک مسأله به خاطر قوی بودن دلیل‌شان ترک می‌کنند!

۴۳- خواست مؤلف از اینکه احدی از مقلدها مبادرت به طعن در شیوه این کتاب به خاطر مخالفت با مذهب نکنند.

۴۴- شبهات و جواب آن‌ها. اول آنکه روش این کتاب درست است لکن مشایخ اقرار به اختلاف دارند و به حدیث «اختلاف أمتی رحمة» حجت می‌کنند و بیان بطلان آن و مخالفت آن با قرآن.

۴۵- اینک صحابه اختلاف داشتند و بیان بین اختلاف آنان و اختلاف خلف از حیث سبب و اثر آن اختلاف.

۴۶- ردیه امام مالک بر قول آنان: «فی الخلاف توسعه» و اینکه حق یکی است و تعددپذیر نیست و سخن امام مزنی در این باب.

۴۷- انکار مزنی بر کسی که قائل به اختلاف است. و ذکر داستان تلاش ابوجعفر منصور در تحمیل مذهب مالک بر مردم و نهی مالک از این کار وی و اینکه به وی گفت که: «إن الناس اطلعوا علی أشياء لم یطلع علیها» و بیان آنچه در «المدخل الفقہی» به نسبت داد و اینکه وی گفته است: «اختلفوا فی الفروع وکل مصیب» صحیح نیست و ذکر بهترین اقوال مالک در سبب نهی وی از آن.

۴۸- استدلال ابن عبدالبر در اینکه راه درست یکی است و تعددپذیر نیست.

۴۹- از آثار اختلاف خلف، ابا کردن آنان است از گزاردن نماز در پشت سر یک امام و احداث چهار محراب در یک مسجد و فتوای بعضی از آنان در منع ازدواج بین حنفی‌ها و شافعی‌ها و اجازه بعضی از آنان با این توجیه که: «آن‌ها به منزلة اهل کتاب‌اند».

۵۰- از آثار اختلاف گشودن راه تشکیک مستشرقین بر اسلام و در انداختن مسلمان‌ها در حیرت حتی دعوتگرانی چون محمد غزالی. به طوری که کتاب‌ها و نوشته‌های اخیرش به این حیرت و سرگستگی وی اذعان دارند. بیان نمونه‌ای از انحراف وی از سنت و اتباعش از هوی در تصحیح و تضعیف احادیث و ناچیز شمردن تلاش محدثان و فقها و اصول آنان و بیان اینکه این اختلافات امروزه به سدی بزرگ میان کفار و مسأله اسلام آوردن‌شان شده است به طوری که براساس نقل علامه معصومی رحمته‌الله در ژاپن پیش آمده بود.

۵۱- سوم در بطلان که دعوت به اتباع سنت و ترک اقوال ائمه به معنای ترک مطلق آراء آنان است و بیان اینکه تمام آنچه را که ما بدان دعوت می‌کنیم در ترک اتخاذ مذاهب به عنوان دین و جایگزینی آن به جای کتاب و سنت خلاصه

می‌شود و انتقاد از متفقین در این زمان و وضع احکام جدید و پیش گرفتن طریقه نومی و رخص است و بیان نظر سلیمان تیمی در این باره و نظر ابن عبدالله در وصف طالب تابع سنت و راه هدایت صحابه.

۵۲- بطلان این گمان که اتباع سنت مستلزم طعن در امامی است که با آن مخالف است.

۵۳- استقبال کعبه با ذکر تعدادی احادیث در یافتن قبله چه در سفر چه در حضر و سفارش پیامبر به کسی که نمازش را درست نمی‌گزارد و کیفیت گزاردن نماز نافله بر روی مرکب.

۵۴- کیفیت نماز به هنگام ترس شدید و نیز کسی که قبله را پیدا نمی‌کند و حدیث جابر در خصوص نماز در روزی ابری و اینکه اگر کسی در این شرایط در استقبال (پیدا کردن قبله) اجتهاد کرد و به خطا رفت نمازش صحیح است. و حدیث رو کردن پیامبر به کعبه هنگامی که رو به بیت المقدس نماز می‌گزارد و نزول آیه ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ...﴾ [البقرة: ۱۴۴]. و داستان رو کردن نمازگزاران در مسجد قبا به سوی کعبه در نماز صبح و اینکه صحابه رأی به بطلان نماز کسی که امر به وی شده که نمازش را اصلاح کند نمی‌دادند.

۵۵- قیام [در این بخش وصف نماز خوف و نماز شخص مریض و نیز اینکه پیامبر در بیماری که منجر به رحلتشان شد] با مردم نشسته نماز گزارد و اینکه آنان را هم امر کرد که بنشینند تا با این کار، عمل ایرانیان و رومیان را در برابر ملوکشان مرتکب شوند!

۵۶- نماز مریض در حالت نشسته که حدیث عمران در آن آمده: «صل قائماً...» و «صلاه القاعد علی النصف»... و مراد از آن و اگر کسی توانایی گذاشتن سر بر روی زمین را نداشت نباید چیزی بین رویش و زمین حائل قرار دهد و بر آن سجده کند.

۵۷- نماز گذاشتن.

۵۸- قیام و قعود در نماز شب.

۵۹- نماز با کفش و دستور به آن و شیوه درآوردن آن‌ها به هنگام نماز.

۶۰- نماز بر منبر و اینکه منبر پیش از سه پله داشته باشد بدعت است.

۶۱- ستره و وجوب آن و امر به نزدیک ایستادن از آن و توصیه امام احمد بدان در مسجدی که چه بزرگ باشد چه کوچک و بیان اینکه حرمین شریفین هم می‌شود و بر علما واجب است.

۶۲- جواز نماز رو به شتر البته نه در جای استراحت او نیز نماز رو به همسر در حالی که وی در برابر نمازگزار در رفت و آمد نباشد و ماجرای گوسفندی که از جلوی پیامبر در نماز عبور می‌کرد.

۶۳- ماجرای گرفتن شیطان توسط پیامبر ﷺ و انکار قادیانی‌ها نصوص کتاب و سنت را در خصوص عالم جن و تأویل و تعطیل کردن آن. و امر به درگیر شدن با کسی که در برابر نمازگزار زیاد رفت و آمد می‌کند.

۶۴- آنچه سبب قطع نماز می‌شود و بیان آن و زن حائض.

۶۵- نماز به طرف قبر.

۶۶- نیت.

۶۷- تکبیر که حاوی احادیثی است از جمله سفارش پیامبر ﷺ به فردی که نمازش را درست نمی‌گذارد و حدیث: «مفتاح الصلاة الطهور وتحريمها التکبیر...» و بیان معنای تحریم و غیره.

۶۸- افراختن دست‌ها و احادیثی که در باره آن و کیفیت افراختن دست‌ها به هنگام بلند کردن آن‌ها آمده است.

۶۹- گذاشتن دست راست بر چپ و امر بدان و احادیثی که در این بخش آمده که اباضیه آن را انکار می‌کنند. ر.ک: مقدمه.

۷۰- نهادن دو دست بر سینه و کسانی از ائمه که آن را گفته‌اند و بیان اینکه لغت قبض یا وضع است و تکلف در جمع بین آن دو وارد نشده و بدعت است. ر.ک: مقدمه.

۷۱- نگاه کردن به محل سجده و خشوع و نهی از نگاه کردن به آسمان در نماز و گزاردن نماز در جا و در لباسی که او را به خود مشغول ندارد و نهی از التفات به اطراف.

۷۲- حدیث «صل صلاة مودع...» و نیز حدیث دیگری در فضیلت خشوع.

۷۳- دعا‌های استفتاح که دوازده دعایند و در هیچ کتابی بدین جامعیت نیامده.

۷۴- پیامبر ﷺ دعای «وجهت وجهی...» را در نماز فرض و سنت می‌خواند و ذکر «أنا أول المسلمين» روایت مرجح است و نمازگزار آن را بگوید و بیان معنای آن و ادعیه‌ای دیگر که وی در نماز شب می‌خواند که خواندنشان در فرائض مشروع است مگر آنکه برای امام طولانی باشد.

۷۵- قرائت استعاذه قبل از آن و صیغه‌های آن و تفسیر آن.

۷۶- قرائت آیه به آیه و بیان اینکه بر سر هر آیه باید ایستاد گرچه به آیه قبلی تعلق داشته باشند و بیان اینکه آن مذهب گروهی از ائمه و قاریان است.

۷۷- رکن بودن خواندن فاتحه و فضائل آن و دو حدیث درباره کسانی که توان حفظ آن را ندارند.

۷۸- نسخ و ابطال قرائت پشت‌سر امام در نماز جهری و احادیث وارده در این خصوص و بیان مقصود پیامبر از «مالی أنزع...» و ذکر حافظانی که آن را صحیح دانسته‌اند و تقویت حدیث: «من كان له إمام...».

۷۹- وجوب قرائت در نماز سری و نهی از تشویق و ایجاد مزاحمت با قرائت و حدیث «خلطتم علی القرآن» و فضیلت کسی که حرفی از کتاب خدا را بخواند. و بیان نظر ائمه حنفی که به جایز بودن قرائت در نماز سری فتوا داده‌اند و بیان موضوع بودن حدیث «مَنْ قَرَأَ خَلْفَ الْإِمَامِ مُلِيَ فَوْهُ نَارًا».

۸۰- گفتن «آمین» و اینکه امام هم باید آن را بلند بگوید و نیز سفارش مقتدیان به گفتن آمین و فضیلت آن و اینکه باید آن را به هنگام و همراه با امام بگویند و از وی پیشی نگیرند.

۸۱- قرائت پیامبر ﷺ پس از فاتحه. بیان تفاوت آن‌ها در سوره‌های طولانی و کوتاه برحسب احوال از جمله آن‌ها شنیدن گریه کودکی و حدیث «إني لأدخل في الصلاة...» و بیان اینکه حدیث «جَبُّوا مَسَاجِدَكُمْ صِبْيَانَكُمْ...» ضعیف و مخالف سنت است.

۸۲- داستان مردی انصاری که امامت می‌کرد و در هر رکعتی سوره توحید ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را می‌خواند و حدیث و قول پیامبر ﷺ درباره وی: «حُبِّكَ إِيَّاهَا أَدْخَلَكَ الْجَنَّةَ».

۸۳- جمع کردن بین سوره‌های نظیر هم و دیگر سوره‌ها در یک رکعت. و جواز قرائت سوره بر خلاف ترتیب مصحف و فضیلت طول قیام و عبارت «سبحانک قبلی...».

۸۴- جواز اکتفا به فاتحه و داستان جوانی که از اقتدای به معاذ کناره کشید وقتی که معاذ قرائت را طول داد و در گوشه‌ای از مسجد نماز گزارد و سخن پیامبر ﷺ در این باره: «أفتان أنت یا معاذ!» و خطاب پیامبر به آن جوان و شهادت آن جوان در جنگ. و حذف حدیثی در این باره که برایم روشن شد که ضعیف است.

۸۵- قرائت و با صدای بلند و آرام در نمازهای پنجگانه و غیره و اینکه یاران پیامبر چگونه قرائت او را در نماز سری می‌دانستند.

۸۶- داستان ابوبکر و عمر در قرائت نماز شب‌شان و امر به اعتدال در بلند کردن صدا نماز و فضیلت آرام خواندن.

۸۷- آنچه را که پیامبر در نمازهایش می‌خواند: الف: نماز صبح.

۸۸- امر به قرائت معوذتین و قرائت در صبح جمعه.

۸۹- قرائت در سنت فجر و کوتاهی آن و حدیث: «هذا عبد آمن بریه...» و مناسبت آن.

۹۰- ب: نماز ظهر و اطالۀ قرائت در رکعت اول و دلیل آن.

۹۱- قرائت آیات بعد از فاتحه در دو رکعت اخیر و بیان کسانی از سلف که آن را گفته‌اند و مخالفت لکنوی حنفی مذهب با کسانی که منکر آنند.

۹۲- وجوب قرائت فاتحه در هر رکعت.

۹۳- ج: نماز عصر.

۹۴- د: نماز مغرب و اینکه پیامبر ﷺ گاهی قرائت را در آن طول می‌داد به طوری که یک بار سوره اعراف و بار دیگر انفال را در آن خواند.

۹۵- قرائت در سنت مغرب.

۹۶- نماز عشاء و نهی از اطالۀ قرائت در آن و داستان معاذ با مرد نصاری که از

گزاردن نماز جماعت دوری کرد و به تنهایی نماز گزارد و تعلیم پیامبر ﷺ معاذ را که در نماز سوره‌ای بخواند.

۹۷- نماز شب و ماجرای ابن مسعود وقتی که پیامبر ﷺ قرائت را در آن طول داد و نیز ماجرای حذیفه وقتی که پیامبر ﷺ بقره و بعد نساء و سپس آل عمران ... را در آن قرائت داد اما قرآن را هرگز در یک شب ختم نمی‌کرد، و نهی وی از قرائت قرآن در کمتر از سه روز، و داستان پیامبر ﷺ ابن عمر و بیان و تفسیر قول وی: «لِكُلِّ عَابِدٍ شِرَّةٌ وَلِكُلِّ شِرَّةٍ فَتْرَةٌ» از طحاوی.

۹۸- فضیلت کسی که دوپست یا صد آیه را در نماز بخواند و آنچه را که در هر رکعتی می‌خواند و اینکه یک بار نماز شب پیامبر در تمام شب طول کشید و اینکه آیه‌ای را مرتب تکرار می‌کرد و اینکه درباره‌ی مردی که مرتب سوره‌ی اخلاص را تکرار می‌کرد فرمود که: «سوره‌ی اخلاص برابر ثلث قرآن است» و بیان بی‌اساس بودن روایتی از ابوحنیفه که او چهل سال پیوسته نماز صبح را وضوی عشاء می‌خواند.

۹۹- ه: نماز وتر.

۱۰۰- نماز جمعه.

۱۰۱- نماز عیدقربان و عیدفطر.

۱۰۲- نماز جنازه و قرائت سوره‌ها بعد از فاتحه در آن (نیز رجوع شود به رد نظر تویجری در مقدمه).

۱۰۳- قرائت با ترتیل و صوت زیبا و بعضی احادیث قولی و فعلی در این باره و تذکر تغییر حدیث «رَبِّئُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ» از روی بعضی راویان آن و اینکه کسی که آن را صحیح دانسته اشتباه کرده است.

۱۰۴- رد نظر کسانی که بر جامع‌الأصول تعلیق نوشته و تحقیق در حدیث بخاری: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ» و اینکه یکی از راویان در استناد این متن به ابوهریره اشتباه کرده و تحقیق در اینجا روایت کردن مجرد از بخاری و نسبت دادن به او نیست!

۱۰۵- تجاهل بعضی از محققین کتاب شرح الغمه در تحقیق مذکور و سبب آن.

۱۰۶- یاری رساندن به امام (فتح) که در اینجا گله‌ی پیامبر ﷺ از «أبی» به خاطر عدم یاری رساندن وی به پیامبر به هنگام اشتباه در قرائت آمده است.

۱۰۷- استعاذه و دفع وسوسه در نماز.

- ۱۰۸- رکوع و سفارش پیامبر به مردی که نمازش را درست نمی‌گزارد به آن و گفتن تکبیر به هنگام رکوع و اینکه پیامبر دستش را برافراشت و بیان اینکه این حدیث متواتر و مذهب جماهیر محدثین و فقهای است از جمله مالک و بعضی از حنیفه. (نیز رجوع کنید به رد بر اباضی در مقدمه).
- ۱۰۹- شیوه رکوع و اینکه باید دو کف را روی زانوها گذاشت و گشودن انگشتان و کشیدن پشت.
- ۱۱۰- وجوب طمأنینه در رکوع و امر بدان و انذار کسی که در آن طمأنینه نمی‌یابد و بیان اینکه چنین کسی بدترین سارقان است و نمازش درست نیست و معجزه پیامبر ﷺ افرادی را که در پشت سرش قرار داشتند.
- ۱۱۱- اذکار رکوع و انواع هفتگانه آن و تفسیر سبوح قدوس و بیان حکم جمع بین اذکار در رکوع.
- ۱۱۲- اطالۀ رکوع تا حدی که زمانی نزدیک به طول قیام را دربرگرفت.
- ۱۱۳- نهی از قرائت قرآن در رکوع.
- ۱۱۴- اعتدال در رکوع و آنچه که انسان باید گفت. حدیث: «إذ قال (الإمام) سمع الله لمن حمده فقولوا: ربنا ولك الحمد...» و بیان اینکه این کار منافاتی با آنچه امام نیز می‌گوید ندارد. و ذکر انواع تحمید در آن و افراشتن دست‌ها و اینکه متواتر است. (نیز ر.ک: رد بر اباضی در مقدمه).
- ۱۱۵- قید «ملء السماوات وملء الأرض...» و انواع آن و نیز تفسیر «و لا ینفع ذا الجد منك الجد».
- ۱۱۶- اطالۀ این قیام و وجوب طمأنینه در آن و امر به اعتدال تا اینکه هر مفصلی در ستون فقرات پشت در جای خود قرارگیرد. و رد نظر کسی که قائل است به اینکه در این قیام باید با دست راست دست چپ را گرفت و بیان اینکه این کار بدعت است، و رد نظر شیخ تویجری در خصوص آنچه که از امام احمد در این باره نقل کرده است.
- ۱۱۷- سجود و امر به تکبیر در آن و طمأنینه در آن و اینکه پیامبر گاهی دو دست را از پهلوهایش دور نگه می‌داشت و گاهی هم دست‌ها را برمی‌افراشت.

- ۱۱۸- به سجده رفتن با تکیه بر دو دست و اینکه با زانو به سجده رفتن صحیح نیست و رد نظر ابن قیم در این باره.
- ۱۱۹- اوصاف سجود پیامبر ﷺ که از جمله مهم‌ترین شان تماس یافتن بیش با زمین و طمأنینه یافتن.
- ۱۲۰- نهی از مرتب کردن مو یا لباس به هنگام رفتن به سجده و به ویژه در کل نماز (به نظر جمهور علما) و تشبیه پیامبر ﷺ چنین فردی را به کسی که دست بسته نماز می‌خواند و تفسیر آن و ترجیح اینکه این مسأله خاص مردان است.
- ۱۲۱- وجوب طمأنینه در سجود تشبیه مهم پیامبر ﷺ در باره کسی که در سجده طمأنینه نمی‌یابد.
- ۱۲۲- اذکار سجود که دوازده نوع است.
- ۱۲۳- نهی از قرائت قرآن در سجده و حدیث «أقرب ما یكون العبد من ربه...».
- ۱۲۴- اطالۀ سجده. داستان سوار شدن حسن بر پشت پیامبر ﷺ در حال سجده و طول دادن سجده به خاطر مهربانی با وی که در روایت دیگری حسن و حسین آمده است. بعضی مسائل آن.
- ۱۲۵- فضیلت سجده. و دو حدیث که در یکی از آنها پیامبر ﷺ فرمود که: در روز قیامت امتش با آثار وضو شناخته می‌شوند و در دیگری می‌فرماید: «إِنَّ الملائكة یعرفونهم المذنبین المصلین بآثار السجود». و تنبیه اینکه کسی که از روی تنبلی نماز را ترک کند جاوید در جهنم نمی‌ماند.
- ۱۲۶- سجده بر زمین و حصیر و احادیث قولی و فعلی در این باره که یکی از آنها فائده لغوی مهمی دارد.
- ۱۲۷- برخاستن از سجده و وجوب طمأنینه در آن و بلند کردن دست‌ها در آن و کسانی که از سلف قائل بدان بوده‌اند.
- ۱۲۸- نشستن بین دو سجده و رد نظر ابن قیم در نفی ثبوت آن.
- ۱۲۹- وجوب طمأنینه در بین دو سجده.
- ۱۳۰- اذکار بین دو سجده و افراشتن دست‌ها.
- ۱۳۱- جلوس استراحت. و کسانی از ائمه که قائل بدان بوده‌اند.

- ۱۳۲- تکیه بر دو دست در برخاستن برای رکعت بعد. که بیان حدیث آن و اسناد آن برخلاف رأی همه نویسندگان است. و نیز بیان موضوع بودن حدیث «کان یقوم کالسهم لایتعمد علی یدیه» و رد این نظر که پیامبر وقتی برای رکعت دوم بر می‌خواست ساکت بود.
- ۱۳۳- وجوب قرائت فاتحه در هر رکعت و خبر جابر در این باره.
- ۱۳۴- تشهد اول.
- ۱۳۵- نشستن بر تشهد و امر به خواندن تشهد و افترایش در آن در وسط نماز (به فردی که نمازش را درست نمی‌گزارد) و نهی از تکیه کردن بر دست چپ در تشهد و تفسیر آن.
- ۱۳۶- حرکت دادن انگشت در تشهد و ذکر روایتی نادر از امام احمد در تند حرکت دادن انگشت و رد نظر کسی که آن را بیهوده می‌داند و شایسته نمی‌داند. یا کسی که از حدیث ضعیف برای مخالفت با آن دلیل می‌آورد.
- ۱۳۷- وجوب تشهد اول و سجده سهو بردن به خاطر فراموش کردن آن و مشروعیت دعا پس از آن.
- ۱۳۸- انواع تشهد که پنج نوع است و اینکه صحابه پس از رحلت پیامبر ﷺ می‌گفتند: السلام علی النبی (تغییر صیغه از مخاطب به غائب).
- ۱۳۹- تعلیق سبکی در صحیح بودن این حدیث وجوب جزم و قاطع حافظ نیز در صحیح آن.
- ۱۴۰- افزوده ابن عمر در تشهد: «وبرکاته» که از او نیست.
- ۱۴۱- انکار بعضی از سلف در مورد زیادی «ومغفرته» در تشهد و ادب آنان از اتباع و پیروی از سنت.
- ۱۴۲- صلاة بر پیامبر ﷺ محل و انواع آن، که هفت شکل دارد و بیان اینکه در هر دو تشهد جایز است و بیان اینکه قول به کراهت اتمام صلوات ابراهیمی در تشهد اول بی‌پایه است همچون قول به عدم مشروعیت آن.
- ۱۴۳- بهترین چیزی که در صلوات بر پیامبر ﷺ باید گفت و اینکه افزوده «ابراهیم و علی» از نظر بخاری و دیگران ثابت است برخلاف ابن تیمیه و ابن قیم.

۱۴۴- فوائد مهمی که در صلوات بر نبی امت ﷺ در بردارد که شش مورد است. اینکه خاندان پیامبر همچون خود وی بهره‌مند می‌شوند و نیز نمونه‌هایی از این دست از کتاب و سنت و بیان وجه تشبیه در «کما صلیت...».

۱۴۵- اکتفا به «اللهم صل علی محمد» جایز نیست و نص امام شافعی در اینکه لفظ تشهد و صلوات بر پیامبر در هر دو تشهد یکسان است. و حدیث «کان لا یزید فی الرکعتین علی التشهد» ضعیف است و رد نظر نشاشیبی که صلوات بر آن را در آن انکار کرده است.

۱۴۶- اختلاف علما در مشروعیت توسید (ذکر سید) در صلوات بر پیامبر ﷺ و ترجیح عدم مشروعیت آن و فتوای حافظ ابن حجر در این باب به طور مفصل و نیز نووی به طور مختصر.

۱۴۷- ضعف حدیث ابن مسعود «... وبرکاتک علی سید المرسلین».

۱۴۸- اینکه بهترین شکل صلوات بر وی ﷺ صلواتی است که خودش اصحاب را تعلیم فرموده است و اینکه تلفیق میان آن‌ها مشروع نیست.

۱۴۹- اکثر مسلمانانی که بر او صلوات می‌فرستند محدثان‌اند.

۱۵۰- قیام به رکعت سوم و سپس چهارم. افراشتن دست‌ها گاهی با تکبیر و امر به تکبیر و جلوس استراحت و تکیه بر دست و امر به قرائت فاتحه در آن‌ها و افزودن چند آیه به آن‌ها.

۱۵۱- قنوت در نمازهای پنجگانه به هنگام نزول مصیبت، افراشتن دست‌ها در قنوت و نظر ائمه‌ای که بدان قائل بودند، بدعت بودن مسح صورت با دست‌ها در قنوت و نظر عزبن عبدالسلام در این باره.

۱۵۲- قنوت در وتر. اینکه آن قبل از رکوع بود و اینکه چرا گاهی قنوت می‌خواند؟

۱۵۳- دعای قنوتی که پیامبر ﷺ به حسن بن علی تعلیم داد و بیان اینکه در آن صلوات بر پیامبر ﷺ صحیح نیست و نظر عزبن عبدالسلام که نباید در آن چیزی افزود و بیان صحت زیادی آن «ولا یعز من عادیت» و نیز زیادیی «لامنجا...».

۱۵۴- تشهد آخر و وجوب آن و نشستن در آن به صورت تورک.

۱۵۵- وجوب صلوات بر پیامبر ﷺ بیان حدیث «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِتَحْمِيدِ رَبِّهِ ... ثُمَّ يُصَلِّيْ عَلَى النَّبِيِّ...» و نظر علمایی که به واجب بودن آن قائل‌اند و نیز حدیثی دیگر.

۱۵۶- وجوب استعاذه از چهار چیز قبل از دعا، که پیامبر ﷺ بدان امر کرد و آن را انجام می‌داد و به یارانش هم تعلیم داد.

۱۵۷- دعای پیش از سلام و انواع آن. که ده نوع دعاست که فرد آنچه را خواست پس از استعاذه از آن‌ها انتخاب کند و «معنی مأثم و مغرم».

۱۵۸- توسل پیامبر ﷺ به الله تعالی به علم خدا و قدرتش در دعا.

۱۵۹- حدیث «حَوْلَهَا تُدْنِدُنُ».

۱۶۰- دو حدیث در توسل به اسماء الله تعالی در دعا و اینکه توسل به مقام و مانند آن جایز نیست و آخرین چیزی که قبل سلام دادن باید گفت.